

بسم الله الرحمن الرحيم



سال هجدهم، مهر و آبان ۱۳۹۳

* اندیشه‌ها

- نوآوری‌های مربوط به ساختار و صلاحیت‌های... (حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق)..... ۳
- مبانی فقهی و حقوقی اجرت‌المثل خانه‌داری و... (دکتر کبری پور عبدالله، فاطمه سرخ حصار)..... ۱۶
- از حق تا عدالت کیفری در تجلی حقوق شهروندی (دکتر شهرام محمدی - کامبیز محمدی)..... ۱۹
- شرح و تفسیر مواد مرتبط با مجازات‌ها در قانون... (حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق)..... ۲۵
- شرایط صحت صیغه‌ی طلاق (مهدی الله یاری)..... ۳۱
- معاهدات محدودکننده‌ی تسلیحات در حقوق بین‌الملل جنگ (فردین جمالی روش)..... ۳۷
- نحوه‌ی پیش‌گیری در آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری و مبارزه با رشوه در... (رضارنگرز)..... ۴۲
- اجرای حکم مالی علیه دولت و شهرداری‌ها (محمدعلی انیسی)..... ۴۷
- نقش خودبینی در روان‌شناسی جنایی... (محمد کاظم یعقوبی گلوردی)..... ۵۳
- آشنایی با اصطلاحات حقوقی باباز خوانی پرونده‌های... (میترا اسماعیلی، حمید معظمی)..... ۵۹
- گفتمان جرم‌شناسی پیش‌گیری (قاسم ولی پور)..... ۶۳

* رویه قضایی

- آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور ۶۵
- نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه ۶۷
- نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح ۶۹
- از تجربیات دیگران استفاده کنیم، پیش از آن که تجربه‌ی دیگران شویم (حمید جوکار)..... ۷۱

* حقوق برای همه

- آشنایی با حقوق شهروندی ۷۳
- راهکارهای کنترل جرم از نگاه امیرالمؤمنین (ع)..... ۷۵
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟ ۷۸
- با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی ۷۹
- جدول (اصغر فراهانی)..... ۸۲

* فرهنگی

- جملات قصار ۸۳
- داستان: «سحرگاه خونین» (قهرمان مرادی)..... ۸۶

صاحب امتیاز:

سازمان قضایی نیروهای مسلح

مدیر مسؤول و سردبیر: دکتر محمد مصدق

مدیر اجرایی: مهدی کوکی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلا سادات اسدی

امور مشترکین و توزیع: فاطمه فرهی

امور رایانه: الهام امیرنیا

گرافیک: سید حشمت الله پناهی

حروف چینی: زهرا نصیری

توزیع، لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه اطلاعات

آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.

دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.

نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.

مقالات ارسالی تایپ شده باشد.

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه

شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح

صندوق پستی ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵

تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۸۴۷۲۳۸۰

دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail:dadrasi2010@Yahoo.com

* آیت الله محمد یزدی * حجت الاسلام والمسلمین علی شوشتری * دکتر سام سوادکوهی فر

* حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم بهرامی * حجت الاسلام والمسلمین شکرالله بهرامی * سید لطف الله اتابکی

* حجت الاسلام والمسلمین محمد نیازی * دکتر حسین میر محمد صادقی * دکتر حمید دلیر

* حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق * دکتر سید محمد حسینی * دکتر جعفر صادق منش

* حجت الاسلام والمسلمین احمد شفیعی * دکتر محمد جواد صفار * محمد رضا زندانیان

اعضای هیات تحریر

دادرسی منصفانه و محرمانگی آن

است که مخاطب رازداری یعنی کسی که رازداری باید نسبت به وی صورت گیرد، چه کسی است؛ چنانچه مخاطب رازداری را عموم مردم بدانیم، حکم این ماده پسندیده است، اما اگر محرمانگی اطلاعات بزه‌دیده نسبت به مشتکی عنه اعمال شود، چگونه می‌توان حق دفاع متهم را تأمین نمود؟ در ماده‌ی ۱۰۱ که مقام قضایی اعم از قاضی دادسرا یا دادگاه مکلف به رازداری شده‌اند، موضوع پیچیده‌تر است؛ چرا که ابهام مربوط به مخاطب رازداری کمرنگ‌تر بوده و به عبارتی، در اعمال محرمانگی علیه متهم نمی‌توان تردید نمود. هم‌چنین با توجه به ممنوعیت مندرج در ماده‌ی ۳۵۳ همین قانون^(۱) و نیز اصل علنی بودن رسیدگی‌ها در ماده‌ی ۳۵۲^(۲)، مخاطب این ماده بیشتر متهم است تا عموم.

حفظ حقوق بزه‌دیده و حمایت از وی که از سه دهه‌ی آخر قرن بیستم مورد توجه جرم‌شناسان و قانون‌گذاران قرار گرفته، از یافته‌های تقریباً جدید جرم‌شناختی است که تاسی از آن ضروری است، اما راهکارهای حمایتی باید به گونه‌ای تدوین شود که مخدوش‌کننده‌ی حقوق متهم نباشد. به عنوان مثال محرمانگی هویت بزه‌دیده و شاهد در اسناد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و هم‌چنین رویه‌ی این دادگاه‌ها، منوط به شرایطی شده که تعدیل‌کننده‌ی حقوق متهم و بزه‌دیده در جریان دادرسی است^(۳)؛ حال سوال این است که قانون‌گذار ایران در اعمال این حق برای بزه‌دیده، تا چه میزان این حدود و شروط را رعایت نموده و تا چه حد در برقراری تعادل میان اصحاب دعوا موفق بوده است؟

از ویژگی‌های یک دادرسی مطلوب، منصفانه بودن آن است. هم‌چنین از جمله استانداردهای لازم برای دادرسی منصفانه، فراهم بودن حق دفاع برای متهم است که برخلاف مقتضای اصل برائت در مظان اتهام قرار گرفته است. از دیگر سو، لازم است بزه‌دیده و شاکی خصوصی نیز به عنوان طرف دعوا با آرامش کامل در فرایند دادرسی شرکت نموده و به دور از هر گونه تهدید جانی، مالی و حیثیتی، دعوی خود را پیگیری کنند. برای آن که متهم دفاع خوبی به عمل آورد، لازم است شاکی خصوصی را بشناسد و به عبارتی به هویت طرف دعوی علیه خود آگاهی یابد؛ چه اگر او نداند چه کسی از او شکایت کرده و آیا این شکایت به حق است یا خیر، زمینه‌ی دفاع برای او فراهم نیست.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در چند ماده به ضرورت محرمانگی اطلاعات بزه‌دیده و شهود و مطلعان تصریح نموده است. از جمله ماده‌ی ۴۰ این قانون مقرر داشته است: «افشای اطلاعات مربوط به هویت و محل اقامت بزه‌دیده، شهود و مطلعان و سایر اشخاص مرتبط با پرونده توسط ضابطان دادگستری، جز در مواردی که قانون معین می‌کند، ممنوع است». هم‌چنین در ماده‌ی ۱۰۱ آمده است: «بازپرس مکلف است در مواردی که دسترسی به اطلاعات فردی بزه‌دیده، از قبیل نام و نام خانوادگی، نشانی و شماره تلفن، احتمال خطر و تهدید جدی علیه تمامیت جسمانی و حیثیت بزه‌دیده را به همراه داشته باشد، تدابیر مقتضی را برای جلوگیری از دسترسی به این اطلاعات اتخاذ کند. این امر در مرحله رسیدگی در دادگاه نیز به تشخیص رییس دادگاه و با رعایت مصالح بزه‌دیده اعمال می‌شود». این مواد با ابهاماتی روبه‌رو است که در اجرا می‌تواند محل حقوق دفاعی متهم باشد. از جمله ماده‌ی ۴۰ که محرمانگی اطلاعات شخصی بزه‌دیده و شاهد را به عنوان تکلیفی برای ضابطان در نظر گرفته، مشخص نموده

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- «انتشار جریان رسیدگی و گزارش پرونده که متضمن بیان مشخصات شاکی و متهم و هویت فردی یا موقعیت اداری و اجتماعی آنان نباشد در رسانه‌ها مجاز است. بیان مفاد حکم قطعی و مشخصات محکوم علیه فقط در موارد مقرر در قانون امکان‌پذیر است. تخلف از مفاد این ماده در حکم افترا است...».
- ۲- «محاکمات دادگاه علنی است، مگر در جرایم قابل گذشت که طرفین یا شاکی، غیر علنی بودن محاکمه را درخواست کنند...».
- ۳- در این خصوص بنگرید به: اسدی، لیلاسادات، حقوق بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری، تهران: سمت، ۱۳۹۱.



نوآوری‌های مربوط به ساختار و صلاحیت‌های دادگاه‌های کیفری

قسمت پایانی

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی و قضایی سازمان قضایی نیروهای مسلح



گفتار هفتم: صلاحیت دادگاه بخش

پرونده‌هایی که در حوزه‌ی قضایی بخش مطرح می‌شود، ممکن است مشمول یکی از چند حالت زیر باشد:

۱- موضوع پرونده در صلاحیت دادگاه کیفری یک (کیفری استان سابق) باشد؛

۲- موضوع پرونده در صلاحیت دادگاه کیفری دو (دادگاه عمومی جزایی سابق) باشد؛

۳- موضوع پرونده در صلاحیت دادگاه انقلاب باشد؛ اینک این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به عدم تشکیل دادر در حوزه‌ی قضایی بخش، انجام تحقیقات مقدماتی بر عهده‌ی کیست. پاسخ این

سؤال را در پرونده‌های مختلف به‌طور جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱. پرونده‌های موضوع صلاحیت دادگاه کیفری یک پاسخ این قسمت از سؤال را ماده‌ی ۳۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین تبصره‌ی ۶^(۱) ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون

تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) شده، به صراحت بیان کرده است:

«در جرایم موضوع ماده (۳۰۲) این قانون، رئیس دادگاه بخش به جانشینی از بازپرس و تحت نظارت و تعلیمات دادستان شهرستان مربوط، انجام وظیفه می‌نماید. در صورت تعدد شعب با ارجاع رئیس حوزه قضایی، رؤسای شعب عهده‌دار این وظیفه هستند. هرگاه دادگاه بخش فاقد رئیس باشد، دادرسی علی‌البدل به عنوان جانشین بازپرس اقدام می‌کند و در هر حال، صدور کیفرخواست بر عهده دادستان است.»

بنابراین هر اقدامی که بازپرس در خصوص این پرونده می‌بایست انجام دهد، رییس یا دادرسی علی‌البدل به جانشینی بازپرس انجام وظیفه می‌کند. یعنی انجام تحقیقات مقدماتی توسط رئیس یا دادرسی انجام می‌شود و قرار نهایی نیز در حوزه قضایی بخش صادر می‌شود و پس از صدور قرار جلب به دادرسی، برای صدور کیفرخواست به دادرسی شهرستان مربوطه ارسال می‌گردد و پس از صدور کیفرخواست، پرونده جهت رسیدگی و صدور رأی به دادگاه کیفری یک ارسال خواهد شد. بنابراین کلیه قرارهای نهایی رئیس یا دادرسی علی‌البدل بخش در پرونده‌هایی که موضوع آن‌ها در صلاحیت کیفری یک می‌باشد، باید به تأیید دادستانی که در معیت دادگاه کیفری یک انجام وظیفه می‌کند برسد.

۲. پرونده‌های موضوع صلاحیت دادگاه کیفری دو
پاسخ این قسمت از سؤال در مواد ۲۹۹ و ۳۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین ذیل تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) (۲) شده، آمده است. ماده‌ی ۲۹۹ مقرر می‌دارد:

«در صورت ضرورت به تشخیص رئیس قوه قضائیه در حوزه بخش، دادگاه عمومی بخش تشکیل می‌شود. این دادگاه به تمامی جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری دو رسیدگی می‌کند.»

هم‌چنین طبق ماده‌ی ۳۳۶:

«در دادگاه بخش، رئیس یا دادرسی علی‌البدل در

جرایم موضوع صلاحیت این دادگاه رأساً رسیدگی و رأی صادر می‌کند. در این دادگاه وظیفه دادستان از حیث تجدیدنظرخواهی از آراء بر عهده رئیس دادگاه است و در مورد آرای که توسط وی صادر می‌شود، بر عهده دادرسی علی‌البدل است.»

بنابراین در این گونه موارد، انجام تحقیقات مقدماتی، رسیدگی و صدور رأی بر عهده دادگاه است؛ یعنی در فرض سؤال قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست صادر نمی‌شود و رئیس یا دادرسی دادگاه رأساً رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌نماید. وظیفه دادستان از حیث تجدیدنظرخواهی از آراء بر عهده رئیس دادگاه است و در مورد آرای که توسط وی صادر می‌شود، بر عهده دادرسی علی‌البدل خواهد بود.

۳. پرونده‌های موضوع صلاحیت دادگاه انقلاب
در زمان حاکمیت قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱)، برخی به استناد ذیل تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۳ این قانون که مقرر می‌داشت: «... و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود»، معتقد بودند که دادرسی و رئیس دادگاه بخش می‌توانند به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب نیز رسیدگی کنند و رأی صادر نمایند. ضعف این برداشت، با توجه به مفاد ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) روشن می‌شد. این ماده تصریح کرده بود که رسیدگی به جرایم مربوط به مواد مخدر در صلاحیت دادگاه انقلاب است. در واقع تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۳ قانون مذکور در مقام بیان جرایم عمومی بود، نه جرایمی که صلاحیت رسیدگی آن‌ها با مرجع قضایی اختصاصی است، و گرنه شامل جرایم در صلاحیت دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه نظامی نیز می‌گردید. بنابراین دادگاه بخش صلاحیت صدور رأی در خصوص جرایم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب را نداشت. آیا دادگاه بخش می‌توانست تحقیقات مقدماتی را انجام دهد و پرونده را با صدور قرار مجرمیت برای دادستان شهرستان متبوع ارسال کند تا از آن طریق به دادگاه انقلاب ارسال شود یا خیر؟ در این خصوص نیز اختلاف نظر وجود داشت. برخی

به استناد بند «الف» ماده‌ی ۳ قانون مذکور که مقرر می‌داشت: «در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرسی علی‌البدل بر عهده دارد»، معتقد بودند که دادرسی و رئیس دادگاه می‌تواند تحقیقات مقدماتی را انجام دهد و با صدور قرار مجرمیت، پرونده را جهت صدور کیفرخواست به دادسرای شهرستان متبوع و از آنجا به دادگاه انقلاب شهرستان ارسال کند. این نظر نیز صحیح به نمی‌رسید؛ زیرا وظیفه دادستان اولاً و بالذات تعقیب است نه تحقیق و آن چه برابر بند «الف» ماده‌ی ۳ به دادرسی تفویض شده بود، وظیفه ذاتی دادستان یعنی وظیفه تعقیبی او بود، اما در پاسخ به این سؤال که آیا دادرسی یا رییس دادگاه بخش می‌تواند در این خصوص تحقیق و رسیدگی کند، باید به تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۳ مراجعه می‌کردیم که در مقام بیان جرایم عمومی بود و در خصوص جرایم در صلاحیت دادگاه انقلاب، حکمی بیان نکرده بود. در نتیجه وظیفه داشتیم در مقام شک در رسیدگی، به اصل برگردیم و مطابق اصل، انجام تحقیقات مقدماتی پرونده‌های داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب، با دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان و صدور رأی به دادگاه انقلاب است. لذا دادرسی بخش باید قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان متبوع صادر می‌کرد، اما با تصویب این قانون و در کنار هم قرار دادن دو ماده‌ی ۲۹۹ و ۳۳۷ به روشنی استفاده می‌شود که دادگاه بخش در خصوص جرایم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب صلاحیتی ندارد و رئیس یا دادرسی دادگاه باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادرسی مربوط ارسال نماید؛ زیرا ماده‌ی ۲۹۹ به صراحت مقرر می‌دارد که صلاحیت رسیدگی دادگاه بخش منحصر به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری دو است و خارج از آن صلاحیت ندارد. در مورد جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری یک نیز فقط به جانشینی بازپرس انجام وظیفه می‌کند.

در خصوص رسیدگی به پرونده‌های مطروحه در دادگاه بخش دو نکته قابل توجه است:
نکته‌ی اول: به تشخیص رئیس قوه قضائیه،

تشکیل دادگاه عمومی بخش در شهرستان‌های جدید که به لحاظ قلت میزان دعوی حقوقی و کیفری، ضرورتی به تشکیل دادگستری نباشد بلامانع است.^(۳)

نکته دوم: به تشخیص رئیس قوه قضائیه، در حوزه قضایی بخش‌هایی که به لحاظ کثرت میزان دعوی حقوقی و کیفری، ضرورت ایجاد می‌کند، تشکیل دادگستری با همان صلاحیت و تشکیلات دادگستری شهرستان بلامانع است.^(۴)

گفتار هشتم: صلاحیت دادگاه تجدیدنظر

مطابق ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)، کلیه آراء دادگاه‌های کیفری قابل اعتراض است، مگر آراء صادره که متضمن جرایم تعزیری درجه هشت و جرایم مستلزم پرداخت دیه یا ازش، به میزان کمتر از یک دهم دیه کامل است.

قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، اصل را بر قطعیت آراء گذاشته بود، مگر این که نسبت به قابل اعتراض بودن آن در قانون تصریح شده باشد. در قانون جدید، اصل بر قابل اعتراض بودن آراء است، مگر این که نسبت به قطعی بودن آن تصریح شده باشد. بنابراین در موارد مشکوک باید قائل به قابل اعتراض بودن رأی شد.

با تصویب این قانون، آراء صادره از دادگاه انقلاب نیز همانند آراء صادره از سایر دادگاه‌های کیفری قابل تجدیدنظرخواهی است. ماده ۳۲ قانون مبارزه با مواد مخدر نیز با ماده ۵۷۰ این قانون نسخ صریح شده است و ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری جدید در مقام بیان این که کدام یک از آراء دادگاه‌های کیفری قطعی و کدام یک قابل تجدیدنظر است، یک حکم کلی برای همه دادگاه‌های کیفری بیان می‌کند و مقرر می‌دارد: «آراء دادگاه‌های کیفری جز در موارد زیر که قطعی محسوب می‌شود، حسب مورد در دادگاه تجدیدنظر استان همان حوزه قضایی قابل تجدیدنظر و یا در دیوان عالی کشور قابل فرجام است» یعنی فرمول تجدیدنظرخواهی در کلیه دادگاه‌های کیفری این گونه است.

آراء دادگاه اطفال و نوجوانان در تمامی موارد قابل

اعتراض است و هیچ‌گونه رأی قطعی از این دادگاه صادر نمی‌شود.^(۶)

مرجع تجدیدنظرخواهی از کلیه آراء قابل اعتراض دادگاه‌های کیفری، حسب مورد دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاه تجدیدنظر نظامی است که در مرکز هر استان با حضور رئیس یا دادرس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود.^(۷)

آراء صادره در خصوص جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و همچنین جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آن‌ها ثلث دیه کامل یا بیش از آن است و نیز جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.^(۸)

بنابراین کلیه آراء صادره از سوی دادگاه کیفری یک و نظامی یک و همچنین دادگاه انقلاب، در صورتی که به مجازات‌های موضوع بندهای «الف»، «ب»، «پ» و «ت» موضوع ماده ۳۰۲

آراء صادره در خصوص جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و همچنین جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آن‌ها ثلث دیه کامل یا بیش از آن است و نیز جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

این قانون رسیدگی می‌کند، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.

در مورد دادگاه‌های تجدیدنظر چند نکته قابل توجه است:

نکته اول: معیار قابلیت تجدیدنظر در مورد مجازات‌های جایگزین حبس، همان مجازات قانونی اولیه است نه مجازات‌های جایگزین حبس.^(۹)

نکته دوم: آراء قابل تجدیدنظر اعم از محکومیت،

برائت، یا قرارهای منع و موقوفی تعقیب، اناطه و تعویق صدور حکم است.^(۱۰)

نکته سوم: در مواردی که رأی دادگاه توأم با محکومیت به پرداخت دیه، ازش یا ضرر و زیان است، هرگاه یکی از جنبه‌های مزبور قابل تجدیدنظر یا فرجام باشد، جنبه‌های دیگر رأی نیز به تبع آن، حسب مورد قابل تجدیدنظر یا فرجام است.^(۱۱)

نکته چهارم: در صورتی که طرفین دعوی با توافق کتبی حق تجدیدنظر یا فرجام خواهی خود را ساقط کنند، تجدیدنظر یا فرجام خواهی آنان جز در خصوص صلاحیت دادگاه یا قضی صادرکننده رأی مسموع نیست.^(۱۲)

نکته پنجم: اشخاص زیر حق درخواست تجدیدنظر یا فرجام دارند.^(۱۳)

الف- محکوم علیه، و کیل یا نماینده قانونی او؛
ب- شاکی یا مدعی خصوصی و یا وکیل یا نماینده قانونی آنان؛

پ- دادستان از جهت برائت متهم، عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات.

نکته ششم: هرگاه تجدیدنظرخواه یا فرجام خواه زندانی باشد، حسب مورد از پرداخت هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر یا فرجام در امری که به موجب آن زندانی است، معاف می‌گردد.^(۱۴)

نکته هفتم: در تمام محکومیت‌های تعزیری در صورتی که دادستان از حکم صادره درخواست تجدیدنظر نکرده باشد، محکوم علیه می‌تواند پیش از پایان مهلت تجدیدنظرخواهی با رجوع به دادگاه صادرکننده حکم، حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط یا درخواست تجدیدنظر را مسترد نماید و تقاضای تخفیف مجازات کند. در این صورت، دادگاه در وقت فوق العاده با حضور دادستان به موضوع رسیدگی و تا یک چهارم مجازات تعیین شده را کسر می‌کند. این حکم دادگاه قطعی است.^(۱۵)

این ماده جایگزین ماده ۶ قانون اصلاح پارهای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ شده است؛ با این تفاوت که حکم آن ماده فقط شامل جرایم جنحه بود، ولی این ماده کلیه جرایم را شامل می‌شود.

نکته هشتم: مرجع رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از آراء و تصمیمات دادگاه اطفال و



نوجوانان، شعبه‌ای از دادگاه تجدیدنظر استان است که مطابق با شرایط مقرر در این قانون و با ابلاغ رئیس قوه‌ی قضائیه تعیین می‌شود. مرجع فرجام خواهی از آراء و تصمیمات دادگاه کیفری یک ویژه‌ی رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، دیوان عالی کشور است.^(۱۶)

نکته‌ی نهم: هرگاه از رأی صادره درخواست تجدیدنظر شود و از متهم تأمین اخذ نشده باشد یا قرار تأمین با جرم و ضرر و زیان مدعی خصوصی متناسب نباشد، دادگاه تجدیدنظر استان در صورت اقتضاء رأساً یا به درخواست دادستان، شاکی یا مدعی خصوصی و یا متهم، تأمین متناسب اخذ می‌کند و این تصمیم قطعی است.^(۱۷)

نکته‌ی دهم: دادگاه تجدیدنظر استان نمی‌تواند مجازات تعزیری یا اقدامات تأمینی و تربیتی مقرر در حکم تجدیدنظر خواسته را تشدید کند، مگر در مواردی که مجازات مقرر در حکم نخستین برخلاف جهات قانونی، کمتر از حداقل میزانی باشد که قانون مقرر داشته و این امر مورد تجدیدنظر خواهی شاکی و یا دادستان قرار گرفته باشد. در این موارد، دادگاه تجدیدنظر استان با تصحیح حکم، نسبت به تعیین حداقل مجازاتی که قانون مقرر داشته است، اقدام می‌کند.^(۱۸)

نکته‌ی یازدهم: هرگاه دادگاه تجدیدنظر استان، محکوم علیه را مستحق تخفیف مجازات بداند، ضمن تأیید اساس حکم می‌تواند به نحو مستدل مجازات او را در حدود قانون تخفیف دهد، هر چند محکوم علیه تقاضای تجدیدنظر نکرده باشد.^(۱۹) تخفیف در حدود قانون به معنای این است که چنانچه دادگاه بدوی از همه‌ی ظرفیت‌های تخفیف مجازات بر اساس مواد مربوط به تخفیف مجازات استفاده کرده باشد، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجدداً مجازات مرتکب را تخفیف دهد.

گفتار نهم: صلاحیت دیوان عالی کشور

آراء صادره در باره‌ی جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد یا تعزیر درجه‌ی چهار و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه‌ی آن‌ها ثلث دیه‌ی کامل مجنی علیه یا بیش از آن است و آراء صادره در باره‌ی جرایم سیاسی و مطبوعاتی،

به اتهامات متعدد متهم با رعایت صلاحیت ذاتی، باید توأمان و یکجا در دادگاهی رسیدگی شود که صلاحیت رسیدگی به جرم مهم تر را دارد. اگر شخصی مرتکب چند جرم در حوزه‌های قضایی مختلف گردد، رسیدگی در دادگاهی صورت می‌گیرد که مهم ترین جرم در حوزه‌ی آن واقع شده باشد.

قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است.^(۲۰) دیوان عالی کشور در تهران مستقر است و شعب آن از رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود.^(۲۱) این دیوان به تعداد لازم عضو معاون دارد که می‌توانند وظایف مستشار را بر عهده گیرند.

درباره‌ی صلاحیت دیوان عالی کشور چند نکته به شرح زیر قابل توجه است:

نکته‌ی اول: رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور بدون احضار طرفین دعوی یا وکلای آنان انجام می‌شود، مگر آن که شعبه‌ی رسیدگی کننده حضور آنان را لازم بداند. عدم حضور احضار شونده‌گان موجب تأخیر در رسیدگی و اتخاذ تصمیم نیست.^(۲۲)

نکته‌ی دوم: حین رسیدگی، عضو ممیز گزارش پرونده و مفاد اوراقی را که لازم است قرائت می‌کند و طرفین یا وکلای آنان در صورت حضور می‌توانند با اجازه‌ی رئیس شعبه مطالب خود را اظهار دارند. هم‌چنین دادستان کل یا نماینده‌ی وی با حضور در شعبه به طور مستدل، مستند و مکتوب نسبت به نقض یا ابرام رأی معترض‌ عنه یا فرجام خواسته، نظر خود را اعلام می‌کند. سپس اعضای شعبه با توجه به محتویات پرونده و مفاد گزارش و مطالب اظهار شده، با درج نظر دادستان کل کشور یا نماینده‌ی وی در متن دادنامه، به شرح زیر اتخاذ تصمیم می‌کنند.^(۲۳)

الف- اگر رأی مطابق قانون و ادله‌ی موجود

در پرونده باشد، با ابرام آن پرونده را به دادگاه صادر کننده رأی اعاده می‌نمایند.

ب- هرگاه رأی مخالف قانون، یا بدون توجه به ادله و مدافعات طرفین صادر شده باشد یا رعایت تشریفات قانونی نشده و آن تشریفات به درجه‌ی ای از اهمیت باشد که موجب بی‌اعتباری رأی شود، شعبه‌ی دیوان عالی کشور رأی را نقض و به شرح زیر اقدام می‌کند:

۱- اگر عملی که محکوم علیه به اتهام ارتکاب آن محکوم شده، به فرض ثبوت جرم نبوده یا به لحاظ شمول عفو عمومی و یا سایر جهات قانونی متهم قابل تعقیب نباشد، رأی صادره نقض بلا ارجاع می‌شود.

۲- اگر رأی صادره از نوع قرار و یا حکمی باشد که به علت ناقص بودن تحقیقات نقض شده است، برای رسیدگی مجدد به دادگاه صادر کننده‌ی رأی ارجاع می‌شود.

۳- اگر رأی به علت عدم صلاحیت ذاتی دادگاه نقض شود، پرونده به مرجعی که دیوان عالی کشور صالح تشخیص می‌دهد، ارسال می‌شود و مرجع مذکور مکلف به رسیدگی است.

۴- در سایر موارد، پس از نقض رأی، پرونده به دادگاه هم عرض ارجاع می‌شود.

تبصره- در مواردی که دیوان عالی کشور رأی را به علت نقص تحقیقات نقض می‌کند، مکلف است تمام موارد نقص تحقیقات را به تفصیل ذکر کند. نکته‌ی سوم: مرجع رسیدگی پس از نقض رأی در دیوان عالی کشور به شرح زیر اقدام می‌کند:

الف- در صورت نقض رأی به علت ناقص بودن تحقیقات، باید تحقیقات مورد نظر دیوان عالی کشور را انجام دهد و سپس مبادرت به صدور رأی کند.

ب- در صورت نقض قرار و ضرورت رسیدگی ماهوی، باید از نظر دیوان عالی کشور متابعت نماید و در ماهیت، رسیدگی و انشای حکم کند، مگر آن که پس از نقض، جهت تازه‌ای برای صدور قرار حادث شود.

پ- در صورت نقض حکم در غیر موارد مذکور، دادگاه می‌تواند بر مفاد رأی دادگاه قبلی اصرار کند. چنانچه این حکم مورد فرجام خواهی واقع

شود و شعبه‌ی دیوان عالی کشور پس از بررسی، استدلال دادگاه را بپذیرد، حکم را ابرام می‌کند و در غیر این صورت، پرونده در هیأت عمومی شعب کیفری مطرح می‌شود. هرگاه نظر دادگاه صادر کننده‌ی رأی مورد تأیید قرار گیرد، رأی ابرام می‌شود و در صورتی که نظر شعبه‌ی دیوان عالی کشور را تأیید کند، حکم صادره نقض و پرونده به شعبه‌ی دیگر دادگاه ارجاع می‌شود. دادگاه مزبور بر اساس استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور حکم صادر می‌کند. این حکم قطعی و غیر قابل فرجام است.^(۲۴)

نکته‌ی چهارم: هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها یا دادستان‌ها یا وکلای دادگستری نیز می‌توانند با ذکر دلیل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیأت عمومی درباره‌ی موضوع درخواست کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده‌ی او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است.

در صورتی که رأی، اجرا نشده یا در حال اجراء باشد و مطابق رأی وحدت رویه‌ی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، عمل انتسابی جرم شناخته نشود یا رأی به جهاتی مساعد به حال محکوم علیه باشد، رأی هیأت عمومی نسبت به آراء مذکور قابل تسری است و مطابق مقررات قانون مجازات اسلامی عمل می‌شود.^(۲۵)

نکته‌ی پنجم: در کلیه‌ی مواردی که هیأت

عمومی دیوان عالی کشور به منظور ایجاد وحدت رویه‌ی قضایی و یا رسیدگی به آراء اصراری و یا انجام سایر وظایف قانونی تشکیل می‌گردد، باید با حضور دادستان کل یا نماینده‌ی وی باشد. پیش از اتخاذ تصمیم، دادستان کل یا نماینده‌ی وی اظهار نظر می‌کند.^(۲۶)

نکته‌ی ششم: آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه‌ی مؤخری که مطابق ماده‌ی ۴۷۱ این قانون صادر می‌شود، قابل تغییر است.^(۲۷) نکته‌ی هفتم: درخواست اعاده‌ی دادرسی که باید به دیوان عالی کشور تسلیم شود، در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آن که حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد، در موارد زیر پذیرفته می‌شود:^(۲۸)

الف- کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شود و سپس زنده بودن وی محرز گردد؛

ب- چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به گونه‌ای باشد که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد؛

پ- شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی‌گناهی یکی از آنان احراز گردد؛

ت- درباره‌ی شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود؛

ث- در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان مبنای حکم بوده است؛

ج- پس از صدور حکم قطعی واقعه‌ی جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم علیه یا عدم تقصیر وی باشد؛

چ- عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد.

نکته‌ی هشتم: اشخاص زیر حق درخواست اعاده‌ی دادرسی دارند.^(۲۹)

الف- محکوم علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم علیه، همسر و

وراث قانونی و وصی او؛

ب- دادستان کل کشور؛

پ- دادستان مجری حکم.

نکته‌ی نهم: دیوان عالی کشور پس از احراز انطباق موضوع درخواست با یکی از موارد موضوع ماده‌ی ۴۷۴ این قانون، با تجویز اعاده‌ی دادرسی رسیدگی مجدد را به دادگاه هم عرض دادگاه صادر کننده‌ی حکم قطعی ارجاع می‌دهد و در غیر این صورت قرار رد اعاده‌ی دادرسی صادر می‌نماید.^(۳۰)

نکته‌ی دهم: در صورتی که رئیس قوه‌ی قضائیه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده‌ی دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال می‌کند تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه‌ی قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند. آراء قطعی مراجع قضایی اعم از حقوقی و کیفری شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف می‌باشند.^(۳۱) البته در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، فقط برای یک بار می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه‌ی قضائیه درخواست تجویز اعاده‌ی دادرسی نمایند. مگر این که خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد.

نکته‌ی یازدهم: هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده‌ی دادرسی باشد یا طبق ماده‌ی ۴۷۷ اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و چنان چه از متهم تأمین اخذ نشده و یا تأمین منتفی شده باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده‌ی دادرسی به موضوع رسیدگی

می کند، تأمین لازم را أخذ می نماید. در صورتی که مجازات مندرج در حکم، از نوع مجازات سالب حیات یا سایر مجازات های بدنی باشد، شعبه ی دیوان عالی کشور با وصول تقاضای اعاده ی دادرسی پیش از اتخاذ تصمیم درباره ی تقاضا، دستور توقف اجرای حکم را می دهد.^(۳۳)

نکته ی دوازدهم: هرگاه دادگاه پس از رسیدگی ماهوی، درخواست اعاده ی دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده ی دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می کند. در صورتی که درخواست اعاده ی دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می شود. حکم دادگاه از حیث تجدیدنظر یا فرجام خواهی تابع مقررات مربوط است.^(۳۳)

نکته ی سیزدهم: اگر جهت اعاده ی دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده ی دادرسی هر یک را که صحیح تشخیص دهد تأیید و رأی دیگر را نقض می کند و چنان چه هر دو رأی را غیر صحیح تشخیص دهد، پس از نقض آن ها وفق مقررات رسیدگی می کند.^(۳۴)

نکته ی چهاردهم: نسبت به حکمی که پس از اعاده ی دادرسی صادر می شود، دیگر اعاده ی دادرسی از همان جهت پذیرفته نمی شود، مگر اینکه اعاده ی دادرسی از مصادیق ماده ی ۴۷۷ بوده و مغایرت رأی صادره با مسلمات فقهی به جهات دیگری غیر از جهت قبلی باشد یا رأی جدید مجدداً همانند رأی قبلی مغایر با مسلمات فقهی صادر شده باشد.^(۳۵)

نکته ی پانزدهم: هرگاه شاکی یا مدعی خصوصی در جرایم غیر قابل گذشت، پس از قطعی شدن حکم از شکایت خود صرف نظر کند، محکوم علیه درخواست کند در میزان مجازات او تجدیدنظر شود.

در این صورت دادگاه به درخواست محکوم علیه در وقت فوق العاده و با حضور دادستان یا نماینده ی او با رعایت مقررات ماده ی ۳۰۰ این قانون رسیدگی می کند و مجازات را در صورت اقتضاء در حدود قانون تخفیف می دهد یا به مجازاتی که مناسب تر به حال محکوم علیه باشد، تبدیل می کند. این رأی قطعی است.^(۳۶)

یکی از نوآوری های قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در ماده ی ۳۰۷ آن است که اتهامات مقامات مذکور در آن ماده «حسب مورد در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا دو تهران است»، برخلاف تبصره ی ماده ی ۴ که رسیدگی به همه ی جرایم آنان را در صلاحیت دادگاه کیفری استان می دانست حتی اگر جرم ارتکابی در صلاحیت دادگاه کیفری استان نباشد.

گفتار دهم: موارد رسیدگی مستقیم در دادگاه

به جرایم زیر به طور مستقیم حسب مورد در دادگاه کیفری یک و دو رسیدگی می شود:

۱- به جرایم تعزیری درجه های هفت و هشت (جرایمی که حداکثر مجازات آن ها تا شش ماه حبس است) به طور مستقیم در دادگاه کیفری دو رسیدگی می شود؛^(۳۷)

۲- جرایم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت حسب مورد در دادگاه کیفری یک و دو رسیدگی می شود؛^(۳۸)

۳- رسیدگی به جرایم افراد زیر پانزده سال به طور مستقیم در دادگاه اطفال و نوجوانان به عمل می آید.^(۳۹)

بر اساس تبصره ی ۳ ماده ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) به جرایم زیر به طور مستقیم در دادگاه های مربوط رسیدگی می شد:

- ۱- جرایم مشمول حد زنا و لواط؛
- ۲- جرایمی که مجازات قانونی آن ها فقط تا سه ماه حبس است؛
- ۳- جرایمی که مجازات قانونی آن ها تا یک میلیون ریال جزای نقدی است؛
- ۴- جرایم اطفال.

مبحث سوم: دیگر انواع صلاحیت

گفتار نخست: صلاحیت محلی

پس از احراز صلاحیت ذاتی، نوبت به بررسی

صلاحیت محلی می رسد. نخستین قاعده در صلاحیت محلی، آن است که دادسرا و دادگاهی صلاحیت رسیدگی دارد که جرم در حوزه ی قضایی آن ارتکاب یافته باشد. بدین ترتیب محل وقوع جرم تعیین کننده ی صلاحیت محلی مرجع رسیدگی است. محل وقوع جرم نیز بر اساس عنصر مادی آن تشخیص داده می شود؛ زیرا عنصر قانونی، متن ماده ی قانونی است و عنصر روانی، محتوای فکر مرتکب است که در قالب رفتار او متجلی می شود. بنابراین، محل تجلی اندیشه ی مرتکب و بروز رفتار مجرمانه، محل تحقق جرم محسوب می شود.

در خصوص صلاحیت محلی، ماده ی ۱۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین ماده ی ۵۱^(۴۰) قانون سابق شده است، مقرر می دارد:

«بازپرس در حوزه ی قضایی محل مأموریت خود با رعایت مفاد این قانون ایفای وظیفه می کند و در صورت وجود جهات قانونی در موارد زیر شروع به تحقیق می نماید:

الف- جرم در حوزه قضایی محل مأموریت او واقع شود؛

ب- جرم در حوزه قضایی دیگری واقع گردد و در حوزه قضایی محل مأموریت او کشف یا متهم در آن حوزه دستگیر شود؛

پ- جرم در حوزه قضایی دیگری واقع شود، اما متهم یا مظنون به ارتکاب جرم در حوزه قضایی محل مأموریت او مقیم باشد».

در مواردی که جرم خارج از حوزه ی قضایی محل مأموریت بازپرس واقع شده، اما در حوزه ی او کشف یا مرتکب در آن حوزه دستگیر می شود، بازپرس تحقیقات و اقدامات مقتضی را به عمل می آورد و در صورت لزوم، قرار تأمین نیز صادر می کند و چنان چه قرار صادره منتهی به بازداشت متهم شود، پس از رسیدگی به اعتراض وی در دادگاه کیفری که بازپرس در معیت آن انجام وظیفه می نماید، با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده به همراه متهم، حداکثر ظرف چهل و هشت ساعت، به دادسرای محل وقوع جرم ارسال می گردد.^(۴۱)

در مواردی که جرم خارج از حوزه ی قضایی محل استقرار مرجع قضایی واقع شده، ولی در حوزه ی

آن کشف یا مرتکب در حوزه‌ی آن دستگیر شود، ماده‌ی ۵۲ (۴۳) قانون سابق صرفاً به ذکر عبارت «دادگاه تحقیقات مقتضی را به عمل آورده و پرونده را همراه با متهم (در صورت دستگیری) نزد دادگاه صالح ارسال می‌دارد» اکتفا کرده بود و در نتیجه اشکالات و ابهامات زیادی وجود داشت؛ از جمله منظور از «تحقیقات مقتضی» مشخص نبود. در خصوص این که مقام قضایی تا چه اندازه از تحقیقات مقدماتی را می‌تواند انجام دهد، ابهام وجود داشت. به عنوان مثال:

آیا می‌تواند تفهیم اتهام کند در حالی که صلاحیت رسیدگی ندارد؟

در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا می‌تواند قرار تأمین کیفری هم صادر کند؟

و چنان چه قرار تأمین کیفری از نوع بازداشت موقت صادر کرد و متهم به آن اعتراض نمود، دادگاه صالح جهت رسیدگی به اعتراض شاکی کدام است؛ دادگاه حوزه‌ی قضایی محل وقوع جرم یا دادگاهی که دادسرا در معیت آن انجام وظیفه می‌کند؟

ماده‌ی ۱۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) به این ابهامات پاسخ داده و مقرر می‌دارد:

«بازپرس تحقیقات و اقدامات مقتضی را به عمل می‌آورد و در صورت لزوم، قرار تأمین نیز صادر می‌کند و چنان چه قرار صادره منتهی به بازداشت متهم شود، پس از رسیدگی به اعتراض وی در دادگاه کیفری که بازپرس در معیت آن انجام وظیفه می‌نماید، با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به همراه متهم، حداکثر ظرف چهل و هشت ساعت به دادسرای محل وقوع جرم می‌فرستد».

هم‌چنین ماده‌ی ۱۲۱ همین قانون مقرر می‌دارد: «هرگاه در اجرای نیابت قضایی، قرار تأمین صادره منتهی به بازداشت متهم شود، پرونده جهت اظهار نظر نزد دادستان محل اجرای نیابت ارسال می‌شود. به اعتراض متهم نسبت به قرار بازداشت، مطابق مقررات در دادگاه صالح محل اجرای نیابت رسیدگی می‌شود».

در این جا چند نکته‌ی مهم به شرح زیر قابل طرح است:

نکته‌ی اول: بازپرس در هنگام صدور قرار نیابت قضایی می‌تواند نوع قرار تأمین را معین یا اختیار اخذ تأمین و نوع آن را به نظر بازپرسی که تحقیق از او خواسته شده، واگذار کند. چنان چه بازپرس که تحقیق از او در خواست شده، با توجه به دفاع متهم و ادله‌ی ابرازی وی احراز کند که تأمین خواسته شده نامتناسب است، به نظر خود تأمین متناسبی اخذ می‌کند. هم‌چنین در موردی که تقاضای اخذ تأمین نشده است، وی می‌تواند در صورت توجه اتهام، با نظر خود تأمین مناسب اخذ کند. (۴۳)

نکته‌ی دوم: هرگاه به تشخیص بازپرس، مباشرت وی در انجام تحقیقی در خارج از حوزه‌ی قضایی محل مأموریتش ضروری باشد، موضوع را به نحو مستدل به دادستان حوزه‌ی قضایی خود اعلام و پس از کسب نظر موافق وی، ضمن هماهنگی با دادستان محل مأموریت، نسبت به اجرای مأموریت اقدام می‌کند. در این صورت ضابطان دادگستری و مراجع رسمی مکلف به اجرای

چنان چه طفلی مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شده باشد که میزان مجازات آن برای بزرگسالان اعدام است، صلاحیت رسیدگی با کدام دادگاه خواهد بود؟

دستورهای بازپرس هستند. (۴۴) به عنوان مثال پرونده‌ای در دادسرای عمومی و انقلاب تهران مطرح و تحت رسیدگی است و بازپرس نیاز به انجام تحقیقات در شهر اصفهان پیدا می‌کند. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸) انجام تحقیقات را صرفاً از طریق نیابت میسر داشته بود و ایراد وارد به این حکم آن بود که در پرونده‌های مهم، انجام تحقیقات از طریق نیابت، پرونده را از مسیر مناسب خارج می‌کرد و تحقیقات عملاً غیر مفید بود، اما ماده‌ی ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) تأسیس جدیدی است و مقرر می‌دارد که بازپرس شخصاً می‌تواند به حوزه‌ی قضایی مربوط

برود و در آن محل تحقیقات را شخصاً انجام دهد، ضمن این که ضابطان آن محل هم مکلف به همکاری با او هستند، منتها این اقدام نیاز به دو اقدام دارد: موافقت دادستان حوزه‌ی قضایی محل خدمت بازپرس (تهران) و هماهنگی با دادستان محل انجام تحقیقات (اصفهان).

ماده‌ی ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در انجام تحقیقات مقدماتی پرونده‌های موضوع ماده‌ی ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) بسیار راهگشا است. در زمان حاکمیت قانون سابق، در خصوص رسیدگی به اتهامات استانداران در دادسرای عمومی و انقلاب تهران، بازپرس جهت انجام تحقیقات ناچار بود به دادسرای محل وقوع جرم نیابت اعطاء کند، اما طبق این ماده، بازپرس می‌تواند تحقیقات پرونده را با هماهنگی دادستان تهران و دادستان شهرستان شخصاً با حضور در آن شهرستان انجام دهد.

با توجه به پایبندی به اصل صلاحیت محلی بدیهی است که از اختیارات موضوع ماده ۱۲۲ صرفاً در جرایم مهم و در صورت ضرورت استفاده می‌شود و نباید در همه جرایم و در همه حال مورد استفاده قرار گیرد.

نکته‌ی سوم: به اتهامات متعدد متهم با رعایت صلاحیت ذاتی، باید توأمان و یکجا در دادگاهی رسیدگی شود که صلاحیت رسیدگی به جرم مهم‌تر را دارد. (۴۵)

نکته‌ی چهارم: اگر شخصی مرتکب چند جرم در حوزه‌های قضایی مختلف گردد، رسیدگی در دادگاهی صورت می‌گیرد که مهم‌ترین جرم در حوزه‌ی آن واقع شده باشد. چنان چه جرایم ارتكابی از حیث مجازات مساوی باشد، دادگاهی که مرتکب در حوزه‌ی آن دستگیر شود، به همگی آن‌ها رسیدگی می‌کند. در صورتی که متهم دستگیر نشده باشد، دادگاهی که ابتدا تعقیب در حوزه‌ی آن شروع شده است، صلاحیت رسیدگی به تمام جرایم را دارد. (۴۶)

گفتار دوم: صلاحیت شخصی

صلاحیت شخصی با توجه به شخصیت مرتکب، سن، درجه و شغل او مشخص می‌شود و استثنایی بر صلاحیت محلی است. به عنوان مثال اگر

نماینده‌ی مجلس در حوزه‌ی انتخابی خود که خارج از تهران است مرتکب جرمی شود، اصل صلاحیت محلی اقتضای می کند که در دادسرا و دادگاه همان حوزه به اتهام او رسیدگی شود، اما قانون گذار به لحاظ رعایت صلاحیت شخصی، دادسرا و دادگاه صالح را غیر از محل وقوع جرم او تعیین کرده است.

ماده‌ی ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین تبصره‌ی ماده‌ی ۴^(۴۷) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) شده است، مقرر می‌دارد:

«رسیدگی به اتهامات رؤسای قوای سه گانه و معاونان و مشاوران آنان، رییس و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعضای شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرنگاران رهبری، وزیران و معاونان وزیران، دارندگان پایه قضایی، رییس و دادستان دیوان محاسبات، سفیران، استانداران، فرمانداران مراکز استان و جرایم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و یا دارای درجه سرتیپ دومی شاغل در محل‌های سرلشکری و یا فرماندهی تیپ مستقل، حسب مورد در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا دو تهران است، مگر آن که رسیدگی به این جرایم به موجب قوانین خاص در صلاحیت مراجع دیگری باشد.

تبصره ۱- شمول این ماده بر دارندگان پایه قضایی و افسران نظامی و انتظامی در صورتی است که حسب مورد، در قوه قضاییه یا نیروهای مسلح انجام وظیفه کنند.

تبصره ۲- رسیدگی به اتهامات افسران نظامی و انتظامی موضوع این ماده که در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح می باشد، حسب مورد در صلاحیت دادگاه نظامی یک یا دو تهران است.»

یکی از نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در ماده‌ی ۳۰۷ آن است که اتهامات مقامات مذکور در آن ماده «حسب مورد در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا دو تهران است»، برخلاف تبصره‌ی ماده‌ی ۴ که رسیدگی به همه‌ی جرایم آنان را در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌دانست حتی اگر جرم ارتكابی در صلاحیت

در صورتی که اطفال و نوجوانان مرتکب یکی از جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب شوند، به جرایم آنان در دادگاه کیفری یک ویژه جرایم اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود و متهم از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می‌شود، بهره‌مند می‌گردد.

دادگاه کیفری استان نباشد.

رسیدگی به اتهامات مشاوران وزیران، بالاترین مقام سازمان‌ها، شرکت‌ها و مؤسسه‌های دولتی و نهادها و مؤسسه‌های عمومی غیر دولتی استان‌ها و شهرستان‌ها، رؤسای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، شهرداران مراکز شهرستان‌ها و بخش‌داران، حسب مورد در صلاحیت دادگاه کیفری یک یا دو مرکز استان محل وقوع جرم است، مگر آن که رسیدگی به این اتهامات به موجب قوانین خاص در صلاحیت مراجع دیگری باشد.^(۴۸)

در این جا چند سؤال کاربردی پیرامون صلاحیت شخصی را طرح کرده و پاسخ می‌دهیم:

پرسش: چنانچه شخصی در یکی از شهرستان‌ها مرتکب جرمی شده و پیش از آن که به جرم او رسیدگی شود، به نمایندگی مجلس از آن شهرستان انتخاب شود، رسیدگی به جرم او با کدام مرجع قضایی است؟

پاسخ: قانون سابق پاسخ این سؤال را روشن نکرده بود. ماده‌ی ۳۰۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در مقام پاسخ به این سؤال مقرر می‌دارد: «صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به جرایم اشخاص موضوع مواد (۳۰۷) و (۳۰۸) این قانون، اعم از آن است که در زمان تصدی سمت‌های مذکور یا قبل از آن مرتکب جرم شده باشند.»

پرسش: چنانچه مقامات مندرج در مواد ۳۰۷ و ۳۰۸ این قانون، در زمان تصدی این مقام،

مرتکب جرم شوند و پس از ارتکاب جرم از آن مقام کناره‌گیری کنند یا عزل شوند، رسیدگی به اتهامات آنان با کدام مرجع قضایی است؟ به عنوان مثال، چنانچه استاندار اصفهان مرتکب جرم شده باشد و پیش از آن که به جرم او در مرجع صالح (دادگاه کیفری استان تهران) رسیدگی شود، از سمت استانداری کناره‌گیری کند، به جرم او در کدام مرجع قضایی رسیدگی می‌شود؟ دادگاه محل وقوع جرم یا دادگاه کیفری استان تهران؟

پاسخ: ماده‌ی ۳۰۹ در پاسخ به این سؤال مقرر می‌دارد: «صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به جرایم اشخاص موضوع مواد (۳۰۷) و (۳۰۸) این قانون، اعم از آن است که در زمان تصدی سمت‌های مذکور یا قبل از آن مرتکب جرم شده باشند.»

پرسش: معلمی پس از ارتکاب جرم به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شود. جرم ارتكابی در دوران نمایندگی تعقیب شده و تا پایان دوره‌ی نمایندگی پرونده به نتیجه نمی‌رسد، پس از اتمام دوره‌ی نمایندگی، آیا دادگاه کیفری تهران هم‌چنان صالح به رسیدگی است؟

پاسخ: در فرض سؤال، دادگاه کیفری تهران هم‌چنان صالح به رسیدگی است؛ زیرا زمانی که صلاحیت مطابق با اصول قانونی برای یک مرجع ایجاد شد، با کنار رفتن متهم از سمت خود، صلاحیت منتفی نمی‌شود مگر به نص قانون.

پرسش: چنانچه معلمی مرتکب جرم شود و پیش از این که به پرونده‌ی او رسیدگی شود، به نمایندگی مجلس انتخاب شود و هم‌چنین پیش از این که به جرم او رسیدگی شود، دوره‌ی نمایندگی او پایان یابد، پس از پایان مدت نمایندگی، جرم مذکور در چه مرجعی باید رسیدگی شود؟

پاسخ: با وقوع جرم، برای مرجع قضایی محل وقوع جرم صلاحیت رسیدگی ایجاد شده و صلاحیت ایجاد شده در فرض سؤال منتفی نشده است. لذا مرجع قضایی محل وقوع جرم صالح به رسیدگی است.

گفتار سوم: صلاحیت نسبی و اضافی

در امور کیفری سه نوع صلاحیت داریم: ذاتی، محلی و شخصی. حقوق دانان دو نوع دیگر

صلاحیت شامل صلاحیت نسبی و صلاحیت اضافی را مطرح کرده اند که در بطن همان صلاحیت ها نهفته است.

صلاحیت نسبی که کاربرد زیادی ندارد مانند صلاحیت دادگاه های کیفری نسبت به دادگاه های حقوقی است. شایان ذکر است که برخی حقوق دانان صلاحیت محلی و صلاحیت نسبی را مترادف و واجد یک معنا می دانند.^(۴۹)

منظور از صلاحیت اضافی توسعه‌ی صلاحیت به معنای دادن صلاحیت اضافه به مرجع قضایی است. قانون گذار در موارد خاصی صلاحیت مرجع قضایی خاصی را افزایش داده است. به عبارت دیگر، صلاحیت اضافی صلاحیتی است که یک دادگاه افزون بر صلاحیت اصلی نسبت به جرم ارتكابی در حوزه‌ی قضایی محل خدمت خود، نسبت به جرم دیگری که ممکن است در حوزه‌ی قضایی دیگری واقع شده باشد، اعمال می کند. بدین ترتیب صلاحیت این دادگاه نسبت به جرم واقع شده در خارج از حوزه‌ی قضایی خود، یک صلاحیت اضافی تلقی می شود.^(۵۰) مثلاً چنان چه دو نفر مرتکب جرمی شوند، به گونه‌ای که یکی از آن ها به عنوان مباشر و دیگری به عنوان معاون باشند و رفتار فیزیکی ارتكابی توسط هر یک در دو حوزه‌ی مجزا محقق شود، کدام مرجع قضایی صالح برای رسیدگی است؟ ماده‌ی ۳۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین ماده‌ی ۵۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^(۵۱) شده است، مقرر می دارد:

«شُرکاء و معاونان جرم در دادگاهی محاکمه می شوند که صلاحیت رسیدگی به اتهام متهم اصلی را دارد، مگر این که در قوانین خاص ترتیب دیگری مقرر شده باشد».

صلاحیت اضافی در فرض مذکور، استثنایی از صلاحیت محلی است و قانون گذار مقرر کرده است که معاون جرم بر خلاف قواعد صلاحیت محلی در محل وقوع جرم محاکمه نشود، بلکه به تبع مباشر جرم، در مرجع قضایی محل تحقیق اقدامات مباشر محاکمه می شود.

پرسش: چنان چه افراد و مقامات مندرج در ماده‌ی

۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در جرمی معاونت نمایند که محل وقوع جرم خارج از تهران باشد، رسیدگی به اتهامات آنان در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟ تهران یا شهرستان محل وقوع جرم؟ به عنوان مثال، استاندار اصفهان در حوزه‌ی قضایی اصفهان مرتکب معاونت در جعل می شود. از یک طرف ماده‌ی ۳۰۷ این قانون تکلیف کرده است که رسیدگی به اتهامات استاندار اعم از این که مباشرت یا مشارکت یا معاونت باشد، در صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان تهران است و از سوی دیگر با توجه به نص صریح ماده‌ی ۳۱۱ به اتهام معاون جرم به تبع متهم اصلی باید در محل وقوع جرم رسیدگی شود، این تعارض چگونه قابل حل است؟

پاسخ: در زمان حاکمیت قانون سابق، در پاسخ به این سؤال سه نظر قابل طرح بود:

نخست، با توجه به نص صریح ماده‌ی ۵۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸) شرکاء و معاونین جرم در دادگاهی محاکمه می شوند که صلاحیت رسیدگی به اتهام مجرم اصلی را دارد. بنابراین در فرض سؤال، به جرم استاندار نیز که معاونت در جعل کرده است، به تبع مجرم اصلی در اصفهان رسیدگی می شود. لذا تبصره‌ی ماده‌ی ۴ فقط مربوط به مواردی است که مقامات مندرج در آن ماده، رأساً مباشر جرم باشند و چنان چه معاونت در جرم نمایند، برابر ماده‌ی ۵۶ به تبع مجرم اصلی در همان جایی که مجرم اصلی محاکمه می شود، محاکمه خواهند شد.

دوم، پرونده‌ی استاندار و مباشر جرم تفکیک می شود. یعنی برابر تبصره‌ی ماده‌ی ۴ به جرایم استاندار در دادگاه کیفری استان تهران رسیدگی می شود و به جرم سایرین بر اساس اصل صلاحیت محلی در محل وقوع جرم رسیدگی خواهد شد؛ زیرا رسیدگی به جرم در خارج از حوزه‌ی قضایی محل وقوع جرم خلاف اصل است و در اعمال خلاف اصل باید به قدر متیقن اکتفا کرد.

سوم، طبق این نظر که نسبت به دو نظر سابق موجه تر است، به جرایم مقامات مذکور در تبصره‌ی ماده‌ی اعم از مجرم اصلی و معاون جرم در دادگاه کیفری استان رسیدگی می شود؛ زیرا

مفاد تبصره‌ی ماده‌ی ۴ اقتضای کند که جرم استاندار اعم از مباشرت، مشارکت یا معاونت در تهران رسیدگی شود هم چنین فلسفه‌ی وجودی حکم موضوع تبصره‌ی ماده‌ی ۴ این بود که استانداران در استان خودشان محاکمه نشوند و در این فلسفه، تفاوتی میان مباشر و معاونت نیست. از سوی دیگر، رسیدگی توأمان به اتهامات مباشر جرم و معاون وی، یک اصل پذیرفته شده بود. بنابراین مناسب بود به جرایم همه‌ی آنان در تهران رسیدگی شود.

تبصره‌ی ماده‌ی ۳۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) به این اختلافات پایان داده و مقرر می دارد:

«هر گاه دو یا چند نفر متهم به مشارکت یا معاونت در ارتكاب جرم باشند و یکی از آنان جزء مقامات مذکور در مواد (۳۰۷) و (۳۰۸) این قانون باشد، به اتهام همه آنان، حسب مورد، در دادگاه کیفری یک یا دو تهران و یا مراکز استان رسیدگی می شود و چنان چه افراد مذکور در مواد (۳۰۷) و (۳۰۸) این قانون در ارتكاب یک جرم مشارکت یا معاونت نمایند به اتهام افراد مذکور در ماده (۳۰۸) نیز حسب مورد در دادگاه تهران رسیدگی می شود».

مبحث چهارم: متفرعات بحث مربوط به صلاحیت در خصوص صلاحیت پرسش هایی مطرح است که به شرح زیر به طرح سؤال ها و ارائه‌ی پاسخ می پردازیم.

پرسش: چنان چه شخصی مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شود که میزان مجازات آن کمتر از اعدام است، رسیدگی به این جرم در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟

پاسخ: برابر بند «پ» ماده‌ی ۳۰۳^(۵۲) قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین بند ۵ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) شده است، رسیدگی به کلیه‌ی جرایم مربوط به مواد مخدر در صلاحیت دادگاه انقلاب است.

پرسش: چنان چه فردی مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شود که میزان مجازات آن اعدام است، رسیدگی به این جرم در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟

پاسخ: در زمان حاکمیت قانون سابق، در فرض سؤال بند ۵ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) با تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب تعارض داشت؛ زیرا بند ۵ ماده‌ی ۵ مقرر می‌داشت: رسیدگی به کلیه‌ی جرایم مربوط به مواد مخدر در صلاحیت دادگاه انقلاب است، صرف‌نظر از این که مجازات آن اعدام باشد یا کمتر از اعدام. از سوی دیگر تبصره‌ی ماده‌ی ۴ مقرر می‌داشت: رسیدگی به جرایمی که مجازات آن اعدام است، در صلاحیت دادگاه کیفری استان است.

تا سال ۱۳۸۲ دادگاه‌ها با برداشته‌های مختلف، آرای متهاافت صادر می‌کردند. در نهایت در سال ۱۳۸۲ رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۶۴ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به اختلافات پایان داد و رسیدگی به کلیه‌ی جرایم مربوط به مواد مخدر را در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار داد، ولو این که مجازات آن اعدام باشد. استدلال رأی وحدت رویه مذکور از این قرار بود: تبصره‌ی ذیل ماده‌ی ۴ که به موجب آن رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها اعدام است را در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده، منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب است. بنابراین مجازات اعدام مربوط به مواد مخدر در صلاحیت دادگاه انقلاب می‌باشد. با تصویب این قانون، ماده‌ی ۲۹۷ مفاد رأی وحدت رویه‌ی سابق را مورد تأکید قرارداد و مقرر نمود این جرایم هم‌چنان باید در دادگاه انقلاب رسیدگی شوند. طبق این ماده:

«دادگاه انقلاب برای رسیدگی به جرایم موجب مجازات مندرج در بندهای «الف»، «ب»، «پ» و «ت» ماده (۳۰۲) این قانون با حضور رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود دادگاه برای رسیدگی به سایر موضوعات با حضور رئیس یا دادرسی علی‌البدل یا توسط یک مستشار تشکیل می‌شود. تبصره - مقررات دادرسی دادگاه کیفری یک به شرح مندرج در این قانون در دادگاه انقلاب، در مواردی که با تعدد قاضی رسیدگی می‌کند جاری است.»

پرسش: چنان چه فرد بالغ کمتر از هجده سال

مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شود که مجازات آن کمتر از اعدام است، رسیدگی به این جرم در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟ پاسخ: تا پیش از حاکمیت قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) تبصره‌ی ماده‌ی ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۸۱)^(۵۳) با بند ۵ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) تعارض داشت؛ تبصره‌ی ماده‌ی ۲۲۰ مقرر می‌داشت: به کلیه‌ی جرایم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود (صرف‌نظر از این که جرم ارتكابی مربوط به مواد مخدر باشد یا نباشد). بند ۵ ماده‌ی ۵ نیز مقرر می‌داشت: کلیه‌ی جرایم مربوط به مواد مخدر در دادگاه انقلاب رسیدگی می‌شود (اعم از این که سن مرتکب بالای هجده سال باشد یا کمتر از آن). در نهایت، رأی وحدت رویه‌ی^(۵۴) شماره‌ی ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۳ در رفع این تعارض صلاحیت دادگاه اطفال را مورد تأیید قرار داد.

ماده‌ی ۳۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در پاسخ به این سؤال مقرر می‌دارد:

«در صورتی که اطفال و نوجوانان مرتکب یکی از جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب شوند، به جرایم آنان در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود و متهم از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می‌شود، بهره‌مند می‌گردد.»

تبصره ۱- در هر شهرستان به تعداد مورد نیاز، شعبه یا شعبی از دادگاه کیفری یک به عنوان «دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان» برای رسیدگی به جرایم موضوع این ماده اختصاص می‌یابد. تخصصی بودن این شعب، مانع از ارجاع سایر پرونده‌ها به آن‌ها نیست.

تبصره ۲- حضور مشاوران با رعایت شرایط مقرر در این قانون، برای رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم آنان الزامی است.»

پرسش: چنان چه فرد بالغ کمتر از هجده سال مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شود که میزان مجازات آن برای بزرگسالان اعدام است، صلاحیت رسیدگی با کدام مرجع قضایی است؟ پاسخ: در زمان حاکمیت قانون سابق، بند ۵ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) به صراحت اعلام می‌داشت: مرتکبین جرایم مربوط به مواد مخدر باید در دادگاه انقلاب محاکمه شوند صرف‌نظر از این که سن مرتکبان چند سال باشد. از سوی دیگر تبصره‌ی ماده‌ی ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به صراحت اعلام می‌کرد: به کلیه جرایم افراد بالغ کمتر از هجده سال در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود صرف‌نظر از این که موضوع جرم مربوط به مواد مخدر باشد یا نباشد. از تبصره‌ی ماده‌ی ۴ نیز مقرر می‌داشت: صلاحیت رسیدگی به این پرونده با دادگاه کیفری استان است؛ زیرا جرایمی که مجازات آن‌ها اعدام است، صلاحیت رسیدگی با دادگاه کیفری استان است، صرف‌نظر از سن مرتکب یا موضوع جرم در نتیجه این سه ماده قانونی با هم تعارض داشتند.

در نهایت، رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به اختلافات پایان داد و رسیدگی به این پرونده را در صلاحیت دادگاه اطفال قرار داد. ماده‌ی ۳۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) در پاسخ به این سؤال مقرر می‌دارد:

«در صورتی که اطفال و نوجوانان مرتکب یکی از جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب شوند، به جرایم آنان در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود.»

پرسش: چنان چه طفلی مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شود که میزان مجازات آن کمتر از اعدام است، صلاحیت رسیدگی با کدام مرجع قضایی خواهد بود؟

پاسخ: در فرض سؤال، در زمان حاکمیت قانون سابق، بین ماده‌ی ۲۱۹ قانون آیین دادرسی

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^(۵۵) و بند ۵ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب تعارض وجود داشت؛ زیرا ماده‌ی ۲۱۹ دادگاه اطفال را صالح به رسیدگی می‌دانست و بند ۵ ماده‌ی ۵ رسیدگی به این پرونده را در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار داده بود. در نهایت رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۳ به اختلافات پایان داد و صلاحیت رسیدگی به این پرونده را به دادگاه اطفال واگذار کرد.

پرسش: چنانچه طفلی مرتکب یکی از جرایم مربوط به مواد مخدر شده باشد که میزان مجازات آن برای بزرگسالان اعدام است، صلاحیت رسیدگی با کدام دادگاه خواهد بود؟

پاسخ: در فرض سؤال بین ماده‌ی ۲۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و بند ۵ ماده‌ی ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و نیز تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون اخیرالذکر تعارض وجود داشت. ماده‌ی ۲۱۹ دادگاه اطفال را صالح به رسیدگی می‌دانست، بند ۵ ماده‌ی ۵ به صلاحیت دادگاه انقلاب حکم می‌داد و تبصره‌ی ماده‌ی ۴ دادگاه کیفری استان را مرجع صالح به رسیدگی اعلام داشته بود. رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۳ به اختلاف نیز پایان داد و صلاحیت رسیدگی به این پرونده را به دادگاه اطفال واگذار کرد.

ماده‌ی ۳۱۵ این قانون، حکم قضیه را روشن ساخته است.

پرسش: چنانچه فرد بالغ کمتر از هجده سال مرتکب یکی از جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان (دادگاه کیفری یک فعلی) به عنوان مثال قتل شود، رسیدگی به این جرم در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟

پاسخ: در زمان حاکمیت قانون سابق، در فرض سؤال بین تبصره‌ی ماده‌ی ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب تعارض

وجود داشت؛ تبصره‌ی ماده‌ی ۲۲۰، رسیدگی به کلیه‌ی جرایم بالغین کمتر از هجده سال را در صلاحیت دادگاه اطفال می‌دانست و تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رسیدگی به این جرایم را در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده بود. در این تبصره مقرر شده بود: «رسیدگی به جرایمی که مجازات آن‌ها اعدام است در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد».

تا سال ۱۳۸۵ بین قضات محاکم در این زمینه اختلاف نظر وجود داشت و هیأت عمومی دیوان عالی کشور با صدور رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۷ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲ رسیدگی به این جرایم را در صلاحیت دادگاه کیفری استان دانست؛ با این استدلال که، گرچه متهم هفده سال دارد و برابر مقررات قانونی به جرایم او در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود، اما به لحاظ اهمیت جرم ارتكابی، دادگاه کیفری استان که با پنج قاضی تشکیل می‌شود، باید به این موضوع رسیدگی کند. با صدور رأی وحدت رویه‌ی مذکور این سؤال مطرح شد که آیا رأی وحدت رویه‌ی سابق به

چنانچه بین دادگاه‌های کیفری یک و دو حوزه‌ی قضایی یک استان اختلاف در صلاحیت حاصل شود، برابر ماده‌ی ۲۷ این قانون، مرجع حل اختلاف دادگاه تجدیدنظر همان استان خواهد بود.

شماره‌ی ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۳ نسخ شده یا هم‌چنان به قوت خود باقی است. موضوع رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۵۱ جرایم ارتكابی فرد بالغ کمتر از هجده سال مرتبط به مواد مخدر با مجازات اعدام بود و موضوع رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۷ جرایم ارتكابی توسط فرد بالغ کمتر از هجده سال بود که در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داشت. موضوع این دور رأی متفاوت

بود، اما استدلال هر دو بر اهمیت جرم ارتكابی قرار داشت.

برخی معتقد بودند که رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۵۱ از بین رفته است و در هر دو مورد دادگاه کیفری استان که با پنج قاضی تشکیل می‌شود، صالح به رسیدگی است. برخی دیگر هر یک از آراء وحدت رویه را در مورد خاص خود قابل اعمال می‌دانستند. بنابراین در فرض سؤال، طبق رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۵۱ در مورد جرایم مواد مخدر حتی اگر مجازات آن اعدام باشد، دادگاه اطفال صالح است، اما اگر فرد بالغ کمتر از هجده سال مرتکب قتل شود، بنا بر صراحت رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۷ رسیدگی در صلاحیت دادگاه کیفری استان است. این اختلاف در برداشت تا زمان تصویب قانون جدید وجود داشت و با تصویب این قانون، ماده‌ی ۳۱۵ به اختلافات پایان داد.

پرسش: چنانچه طفلی مرتکب یکی از جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان (دادگاه کیفری یک فعلی) شود، رسیدگی به این جرم در صلاحیت کدام مرجع قضایی است؟

پاسخ: ماده‌ی ۲۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تعارض با یکدیگر بودند. سؤال مهم این بود که آیا رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۷ این مورد را هم شامل می‌شود تا صلاحیت رسیدگی به این پرونده نیز با دادگاه کیفری استان باشد، یا این که دادگاه اطفال هم چنان صالح به رسیدگی است؟

در پاسخ به این سؤال دو نظر قابل ارائه بود: نخست، رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۷ مورخ ۱۳۸۵/۳/۲ که رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت کیفری استان را که توسط فرد بالغ کمتر از هجده سال ارتكاب یافته، در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده است، به طریق اولی شامل فرض سؤال نیز می‌شود؛ زیرا فلسفه‌ی صدور رأی وحدت رویه، یعنی دقیق‌تر بودن رسیدگی در دادگاه کیفری استان با پنج قاضی در این‌جا نیز

صدق می کند و تفاوتی بین مرتکب هفده ساله یا سیزده ساله نیست.

دوم، در فرض سؤال وجه اولویت وجود ندارد؛ زیرا طفل مبرا از مسؤولیت کیفری است و با فرض اثبات موضوع نیز مجازات اعدامی برای او پیش بینی نشده است، بر خلاف فرد هفده ساله که ممکن است به قصاص یا اعدام محکوم شود. بنابراین، ضرورت دقت در رسیدگی به پرونده‌ی فرد هفده ساله اقتضا می کند که پرونده‌ی او در دادگاه کیفری استان مطرح شود، اما این قضیه در خصوص طفل منتفی است؛ چون او مجازات نخواهد شد. هم چنین قانون گذار در فلسفه‌ی ایجاد دادگاه اطفال، اصل را بر آن قرار داده است که به کلیه‌ی جرایم اطفال و بالغین کمتر از هجده سال صرف نظر از نوع جرم و میزان مجازات در دادگاه اطفال رسیدگی شود؛ مگر مواردی که با نص خاص از صلاحیت آن دادگاه خارج شده است. رأی وحدت رویه‌ی صادره در سال ۱۳۸۵ با توجه به این فلسفه‌ی وجودی، فقط یک مورد را از شمول این عام خارج کرد و جرایم ارتكابی توسط فرد بالغ کمتر از هجده سال (نه اطفال) را در صورتی که جرم ارتكابی در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد استثناء نمود. پس از صدور رأی وحدت رویه‌ی مذکور، چنان چه تردید شود که آیا طفلی که مرتکب یکی از جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان شده است، مانند

فرد بالغ کمتر از هجده سال در دادگاه کیفری استان محاکمه می شود، باید به اصل (رسیدگی

به جرایم اطفال در دادگاه اطفال) رجوع کرد. این اختلاف در تفسیر تازمان تصویب قانون جدید وجود داشت که ماده‌ی ۳۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) از موضوع رفع ابهام نمود.

مبحث پنجم: مرجع حل اختلاف در صلاحیت

برابر ماده‌ی ۳۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین ماده‌ی ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^(۵۶) شده است، حل اختلاف بین دادگاه‌های کیفری در امر صلاحیت، مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی است و حل اختلاف بین دادرها مطابق حل اختلاف دادگاه‌هایی است که دادرها در معیت آن قرار دارد. بر اساس مواد ۲۶ تا ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (۱۳۷۹) حل اختلاف در صلاحیت به شرح زیر صورت می گیرد:

۱- چنان چه بین دادگاه‌های کیفری یک و دو حوزه‌ی قضایی یک استان اختلاف در صلاحیت حاصل شود، برابر ماده‌ی ۲۷ این قانون، مرجع حل اختلاف دادگاه تجدیدنظر همان استان خواهد بود. ۲- حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های کیفری یک و دو حوزه‌ی قضایی دو استان، طبق تبصره‌ی ماده‌ی ۲۷ قانون آیین دادرسی

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی^(۵۷)، با دیوان عالی کشور است.

۳- چنان چه بین دادگاه‌های نظامی، عمومی و انقلاب اختلاف در صلاحیت شود، مرجع حل اختلاف نیز برابر ماده‌ی ۲۸ همان قانون^(۵۸)، دیوان عالی کشور خواهد بود.

۴- هم چنین رفع اختلاف بین دادگاه اطفال و سایر دادگاه‌های کیفری، با توجه به این که صلاحیت دادگاه اطفال با سایر دادگاه‌های کیفری ذاتی است، برابر ماده‌ی ۲۸ قانون پیش گفته با دیوان عالی کشور است. البته در زمان حاکمیت قانون سابق نیز برابر رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۶۸۶ مورخ ۱۳۸۵/۲/۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور بود. ۵- چنان چه اختلاف در صلاحیت بین دادگاه تجدیدنظر با دیوان عالی کشور یا بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر حادث شود، برابر ماده‌ی ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی^(۵۹)، نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است.

۶- اگر مراجع قضایی به صلاحیت مراجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کنند یا خود را صالح بدانند، بر اساس ماده‌ی ۲۸ قانون مذکور، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد. رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت، لازم‌الاتباع می باشد.

پی نوشت ها:

- تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱): «در حوزه قضایی بخش‌ها، رییس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، به جانشینی باز پرس تحت نظارت دادستان مربوطه اقدام می نماید و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود».
- تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) «در سایر جرایم (غیر از آن چه در صلاحیت دادگاه کیفری استان است) مطابق قانون (رییس یا دادرس علی البدل) رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود».
- تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
- تبصره‌ی ۲ همان ماده.
- ماده‌ی ۳۲ قانون مبارزه با مواد مخدر: «احکام اعدامی که به موجب این قانون صادر می شود پس از تأیید رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور قطعی و لازم‌الاجرا است. در سایر موارد چنان چه حکم به نظر رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور در مظان آن باشد که برخلاف شرع یا

- قانون است و یا آن که قاضی صادرکننده حکم صالح نیست، رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور حق تجدیدنظر و نقض حکم را دارند لکن وجود این حق مانع قطعیت و لازم‌الاجرا بودن حکم نیست».
- ماده‌ی ۴۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «آراء دادگاه اطفال و نوجوانان در تمامی موارد قابل تجدیدنظرخواهی است».
- ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «دادگاه تجدیدنظر استان صالح برای رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از کلیه آراء غیر قطعی کیفری است مگر مواردی که در صلاحیت دیوان عالی کشور باشد».
- ماده‌ی ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «آرای صادر شده در خصوص جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر می باشد و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آن‌ها ثلث دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است و آرای صادره در خصوص جرایم سیاسی و مطبوعاتی، قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است».
- تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
- تبصره‌ی ۲ همان ماده.

۱۱. مادهی ۴۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۱۲. مادهی ۴۳۰ همان قانون.
۱۳. مادهی ۴۳۳ همان قانون.
۱۴. مادهی ۴۳۸ همان ماده.
۱۵. مادهی ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۱۶. مادهی ۴۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۱۷. مادهی ۴۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۱۸. مادهی ۴۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۱۹. مادهی ۴۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۰. مادهی ۴۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۱. مادهی ۴۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۲. مادهی ۴۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۳. مادهی ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۴. مادهی ۴۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۵. مادهی ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۶. مادهی ۴۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۷. مادهی ۴۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۸. مادهی ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۲۹. مادهی ۴۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۳۰. مادهی ۴۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۳۱. ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲). این ماده جایگزین مادهی ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب شده است.
۳۲. مادهی ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۳۳. مادهی ۴۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۳۴. مادهی ۴۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۳۵. مادهی ۴۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۳۶. مادهی ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲). این ماده جایگزین مادهی ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری شده است.
۳۷. مادهی ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «جرایم تعزیری درجه هفت و هشت، به‌طور مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود».
۳۸. مادهی ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «به جرایم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت به‌طور مستقیم در دادگاه صالح رسیدگی به عمل می‌آید».
۳۹. تبصره‌ی مادهی ۲۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «تحقیقات مقدماتی تمامی جرایم افراد زیر پانزده سال به‌طور مستقیم در دادگاه اطفال و نوجوانان به عمل می‌آید و دادگاه مذکور کلیه وظایفی را که طبق قانون بر عهده ضابطان دادگستری و دادرسا است انجام می‌دهد».
۴۰. مادهی ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸): «دادگاه‌ها فقط در حوزه قضایی محل مأموریت خود ایفای وظیفه نموده و در صورت وجود جهات قانونی در موارد زیر شروع به تحقیق و رسیدگی می‌کنند:
 - الف- جرم در حوزه قضایی آن دادگاه واقع شده باشد؛
 - ب- جرم در حوزه قضایی دیگری واقع شده ولی در حوزه قضایی آن دادگاه کشف یا متهم در آن حوزه دستگیر شده باشد؛
 - ج- جرم در حوزه دادگاه دیگری واقع ولی متهم یا مظنون به ارتکاب جرم در حوزه آن دادگاه مقیم باشد».
۴۱. مادهی ۱۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۴۲. مادهی ۵۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸): «در مواردی که جرم خارج از حوزه قضایی دادگاه واقع شده ولی در حوزه آن کشف یا مرتکب در حوزه آن دستگیر شده باشد و هم‌چنین در مواردی که دادگاه محل وقوع جرم صلاحیت محلی برای رسیدگی نداشته باشد، دادگاه تحقیقات مقتضی را به عمل آورده و پرونده را همراه با متهم (در

- صورت دستگیری) نزد دادگاه صالح ارسال می‌دارد».
۴۳. مادهی ۱۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۴۴. مادهی ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۴۵. مادهی ۳۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین مادهی ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری شده است.
۴۶. مادهی ۳۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۴۷. «رسیدگی به کلیه اتهامات اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، نمایندگان شورای اسلامی، وزراء و معاونین آن‌ها، معاونان و مشاوران رؤسای سه قوه، سفرا، دادستان و رئیس دیوان محاسبات، دارندگان پایه قضایی، استنادداران، فرمانداران و جرایم افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و مدیران کل اطلاعات استان‌ها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران می‌باشد به استثنای مواردی که در صلاحیت سایر مراجع قضایی است».
۴۸. مادهی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲).
۴۹. بنگرید به: خالقی، علی، پیشین، ص ۲۸۴.
۵۰. همان، صص ۲۹۰-۲۹۱.
۵۱. «شركاء و معاونین جرم در دادگاهی محاکمه می‌شوند که صلاحیت رسیدگی به اتهام مجرم اصلی را دارد».
۵۲. مادهی ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «به جرایم زیر در دادگاه انقلاب رسیدگی می‌شود:
 - الف- جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی، محاربه و افساد فی الارض، بغی، تبانی و اجتماع علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه یا احراق، تخریب و اتلاف اموال به منظور مقابله با نظام؛
 - ب- توهین به مقام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و مقام رهبری؛
 - پ- تمام جرایم مربوط به مواد مخدر، روانگردان و پیش‌سازهای آن و قاچاق اسلحه، مهمات و اقلام و مواد تحت کنترل».
۵۳. تبصره‌ی مادهی ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری: «به کلیه جرایم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام نیز در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود».
۵۴. رأی وحدت رویه‌ی شماره ۶۵۱ مورخ ۱۳۷۹/۸/۳.
۵۵. «در هر حوزه قضایی و در صورت نیاز یک یا چند شعبه از دادگاه‌های عمومی برای رسیدگی به کلیه جرایم اطفال اختصاص داده می‌شود».
۵۶. مادهی ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری: «حل اختلاف در صلاحیت، در امور کیفری طبق قواعد مذکور در کتاب آیین دادرسی در امور مدنی خواهد بود».
۵۷. «در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیت‌دار ارسال می‌نماید. دادگاه مرجع اولیه مکلف است خارج از نوبت نسبت به صلاحیت اظهار نظر نماید و چنان چه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد، پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌کند. رأی دادگاه تجدیدنظر در تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع خواهد بود. تبصره: در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاه‌های دو حوزه قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف به ترتیب یادشده، دیوان عالی کشور می‌باشد».
۵۸. «هرگاه بین دادگاه‌های عمومی، نظامی و انقلاب در مورد صلاحیت، اختلاف محقق شود هم‌چنین در مواردی که دادگاه‌ها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد. رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع می‌باشد».
۵۹. «هرگاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان و یا دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف شود حسب مورد، نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است».

مبانی فقهی و حقوقی اجرت المثل خانه‌داری

و بررسی وظایف شرعی زوجه در فقه

قسمت پایانی

دکتر کبری پور عبدالله، استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
فاطمه سرخ حساری، کارشناس ارشد حقوق خانواده

مهمترین دلایلی که برای وجوب تربیت ذکر شده است عبارتند از:

۱- آیات قرآن مانند آیه‌ی شریفه‌ی «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»^(۱۱) که در تفسیر آن آمده است: خداوند به همه‌ی مؤمنان برای تعلیم و تربیت همسر و فرزندان دستوراتی داده است که مؤید وجوب تربیت است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴: ۲۸۷).

۲- در روایات نیز بر وجوب تربیت طفل در هر امری که به مصلحت اوست تاکید شده است. مانند روایتی از امام چهارم علیه السلام.^(۱۲)

۳- سیره‌ی متشرعه، به این صورت که والدین همیشه خود را ملزم به تعلیم و تربیت فرزندان خود می‌دانند و این امر مورد ردع شارع قرار نگرفته است (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۱: ۱۳۰).

۴- عقل نیز حکم می‌کند که والدین به تربیت فرزندان خود بپردازند و او را از مفاسد و ضررهای روحی و جسمی حفظ کنند (شیرازی و پژوهش‌گران، ۱۴۲۹، ج ۳: ۳۱۵).

گفته شده است که وجوب تربیت شامل پدر و مادر می‌شود و میان این دو تفاوتی نیست؛ زیرا خطاب‌های قرآن قوانین کلی هستند که شامل همه‌ی افراد می‌شود، مگر این که استثنا شده باشد و در این زمینه استثنایی مشاهده نمی‌شود؛ دیگر این که احکام مربوط به اطفال یا تنها مختص پدر است مانند نفقه، یا مختص مادر است مانند رضاع و مابقی احکام مشترک میان هر دو است و اگر تنها مختص پدر بود، به آن تصریح می‌شد (همان: ۳۱۸).

فقه‌ها حضانت را ولایت و سلطنت بر تربیت طفل می‌دانند. در نتیجه همان مباحثی که در رابطه با اجرت بر حضانت مطرح شد، در رابطه با اجرت

به طلاق آمده است. از قانون مدنی استفاده می‌شود که در دعوی بین تبرع و عدم آن، اصل عدم تبرع است که این اصل مطابق اصل عدم در شرع است. قسمت اخیر ماده‌ی ۳۳۶ قانون مدنی: «... عامل مستحق اجرت عمل خود خواهد بود، مگر این که معلوم شود که قصد تبرع داشته است». از این عبارت، خلاف اصل بودن قصد تبرع استنباط می‌شود.

مطابق نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۴۱۱۶ مورخ ۱۳۷۶/۶/۲۰ اداره‌ی امور حقوقی قوه‌ی قضاییه نیز اصل بر قصد تبرع در انجام کارهای خانه‌داری است و لذا خلاف آن باید توسط زوجه اثبات شود (مجموعه قوانین و مقررات خانواده، ۱۳۹۰: ۴۴۳).

در موضوع اجرت المثل ایام زناشویی، اجرای اصل عدم تبرع با دو تعارض مواجه است که عبارت است از:

نخست، تعارض اصل عدم تبرع با ظاهر تبرع به این صورت که بنای خانواده بر تعاون، گذشت و محبت استوار است. اگر از استثنا چشم‌پوشی نماییم، ظاهر و معمول این است که زن چون شوهرش را دوست دارد برای او فداکاری می‌کند و جز در صورت وجود قرینه یا اماره نمی‌توان از این ظهور دست برداشت (هدایت نیا، ۱۳۸۵: ۸۰).

در پاسخ به این سوال که در تعارض اصل با ظاهر کدام یک مقدم است، باید گفت اصل عملی، جای کاربرد دارد که دلیلی وجود ندارد و مکلف برای خروج از تجریر به آن مراجعه می‌کند. حال آن که اصولیین ظاهر را اماره‌ی ظن آور دانسته و آن را در ردیف دلایل ذکر می‌کنند، در حالی که اصل دلیل نمی‌باشد. در نتیجه به عقیده‌ی

بر تربیت نیز مطرح می‌شود.
۲-۳. دستور زوج بر انجام کار
پرداختن اجرت المثل در صورتی لازم می‌شود که اقدام عامل، به امر استیفا کننده باشد، وگرنه اقدام به کاری خودسرانه، برای دیگران تعهد ایجاد نمی‌کند، هر چند از آن مستفید شوند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۴۷).

از شرایط لازم جهت تحقق اجرت خانه‌داری که در ماده‌ی ۳۳۶ قانون مدنی و قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق آمده است، انجام کار به دستور زوج است. در اینجا ممکن است شبهه‌ی اذن ضمنی مطرح شود. اذن ضمنی آن است که لفظ به مدلول التزامی از باب مفهوم موافقت، بر آن دلالت کند. به این معنا که از الفاظ و عبارات اذن دهنده، اذن نسبت به یک امر و عمل دیگر به طریق اولویت فهمیده شود (نراقی، ۱۴۱۷: ۳۳). اذن به صورت صریح یا ضمنی معتبر است؛ زیرا آن چه که به دلالت التزامی فهمیده می‌شود، از لحاظ تأثیر مانند دلالت مطابقی است (نراقی، ۱۴۱۷: ۳۵).

حقوق دانان هم معتقدند که اگر شخصی به دیگری دستور دهد یا از او درخواست کند یا به او پیشنهاد دهد یا به پیشنهاد او پاسخ مثبت دهد و در نتیجه‌ی این تبنایی یا توافق کاری انجام شود، آن شخص ملزم به پرداخت اجرت المثل کار مورد نظر است. لذا سکوت و قبول انجام عمل، در مقام بیان، موجب توافق طرفین در تأدیه‌ی اجرت است (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۴۳-۲۴۸؛ امامی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۱۳).

۳-۳. فقدان قصد تبرع
شرط عدم قصد تبرع در ماده‌ی ۳۳۶ قانون مدنی و تبصره‌ی ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط

علمای اصول، ظاهر بر اصل مقدم است و اصل توان مقابله با ظاهر را ندارد (صدر، ۱۴۳۱: ۲۱۵). دوم، حتی اگر در موضوع بحث تقدیم ظاهر بر اصل را نپذیریم، گفته شده بحث خدمات زن در دوران زوجیت با مشکل دیگری مواجه می شود و آن شرط ضمنی عرفی است؛ با این توضیح که کار کردن تبرعی زوجه در زندگی زناشویی به صورت شرط ضمنی در ازدواج است؛ به گونه ای که اگر کسی از پیش بداند که زنی برای کارهایش مطالبه ی اجرت می کند با او ازدواج نمی کند (هدایت نیا، ۱۳۸۵: ۸۲).

شرط ضمنی عرفی، شرطی است که نزد عرف رواج و شیوع دارد؛ به گونه ای که عرف میان این شرط و قرارداد تلازم می بیند و از آنجا که با ایجاد ملزوم، لازم نیز موجود می شود، با انشای قرارداد، شرط ضمنی عرفی نیز به عنوان لازمه ی عرفی قرارداد وجود می یابد (محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۴: ۵۲ و ۶۰). طبق ماده ی ۲۲۵ قانون مدنی متعارف بودن امری در عرف و عادت به طوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد، به منزله ی ذکر در عقد است.

استفناات صورت گرفته از چند مرجع معاصر نشان می دهد در این زمینه دو دسته آراء وجود دارد:

نخست، مراجعی که پرداخت اجرت المثل به زن را موکول به شرایطی نموده و در نتیجه اصل را بر تبرع زنان دانسته، و وجهی برای مشروعیت

آن نمی بینند (۱۳)؛ دوم، مراجعی که در صورت نبود قرینه ای دال بر تبرع، اصل را عدم تبرع دانسته و زن را مستحق اجرت المثل می دانند (۱۴).

بر اساس مطالبی که بیان شد، در مورد کارهای زن در خانه، توسل به اصل عدم تبرع دارای دو اشکال است: نخست، تعارض اصل عدم تبرع با ظاهر تبرع؛ و دیگری، شرط ضمنی عرفی است که استفاده از این اصل را با مشکل مواجه می نماید. از طرف دیگر فقها در این زمینه اختلاف نظر دارند. به هر حال می توان نتیجه گرفت که این شرط از شروطی است که دریافت حق الزحمه را با موانع فقهی روبه رو می سازد. لذا مناسب است دادگاه برای تعیین قصد تبرع یا عدم تبرع، در خصوص هر مورد با توجه به اوضاع و احوال و قراین (مانند وجود شرط ضمن عقد یا هر گونه توافق موجود) و نیز عرف خاص حاکم بر هر محل اتخاذ تصمیم نماید کما این که عبارت «برای دادگاه نیز ثابت شود» در ماده ی ۳۳۶ قانون مدنی مؤید این امر است.

برآمد

اجرت المثل اجرت متعارفی است که بدون تعیین از جانب طرفین عقد نسبت به عمل، پس از انجام کار پرداخت می شود. مبنای فقهی پرداخت اجرت المثل، قاعده ی احترام مال و عمل انسان است. مستند فقهی احترام به مال و عمل دیگری، روایاتی از پیشوایان دینی است

بنی بر این که مال مسلمان محترم است که از جمله، دو روایت «حرمة مال المسلم كحرمة دمه» و «لا یحل مال امرء الا عن طیب نفسه» می باشد. سیره ی عقلا و بنای غیر قابل انکار آن نیز بر ضمان در مسأله ی مورد بحث مستقر شده و از طرف شارع هم رد نشده است. به همین دلیل، فقهای که در دلالت احادیث بر ضمان خدشه کرده اند، آن را به دلیل بنای عقلا پذیرفته اند.

در رابطه با مبنای قانونی اجرت المثل ایام زوجیت می توان به ماده ی ۳۳۶ قانون مدنی و تبصره ی آن اشاره کرد.

اکثر فقها تمکین به معنای انجام وظایف مربوط به استمتاع از آمیزش جنسی و سایر استمتاعات را از وظایف شرعی زوجه می دانند. بررسی های فقهی نشان می دهد بر زن انجام امور داخلی منزل و رضاع فرزند واجب نمی باشد در نتیجه می تواند در قبال آن ها اجرت دریافت کند. تربیت فرزند و حضانت که یک منسب است، هر دو بر زن واجب می باشد، ولی در قبال آن می تواند مطالبه ی اجرت کرد.

در مورد کارهای زن در خانه، توسل به اصل عدم تبرع دارای دو اشکال تعارض اصل عدم تبرع با ظاهر تبرع و دیگری شرط ضمنی عرفی می باشد که استفاده از این اصل را با مشکل روبه رو می نماید. نظرات فقها نیز در این زمینه متفاوت است.

پی نوشت ها:

۱۱. تحریر: ۶.

۱۲. عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَمَّا حَقٌّ وَ لَدِكُمْ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مَضَاهُ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا يَخْبِرُهُ وَ شَرُّهُ وَ أَنْكَرُ مَسْئُولٍ عَمَّا وَ لَيْتَهُ مِنْ حَسَنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَيَّ رِيَّةً عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَعُونَةَ عَلَيَّ طَاعَتِهِ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَثَابٌ عَلَيَّ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ مُعَاقِبٌ عَلَيَّ الْإِسَاءَةَ إِلَيْهِ...» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵: ۱۷۷).

۱۳. پرسش: زنی شوهرش او را پس از ده سال زندگی مشترک در حالی که دارای سه فرزند است طلاق می دهد آیا این زن حق مطالبه اجرت و حق الزحمه ی کارهایی را که در طول زندگی مشترک انجام داده است را دارد؟ با توجه به این که این زن پس از طلاق هم پشتوانه مالی ندارد و در رابطه با قصد تبرع یا عدم تبرع نسبت به انجام کارهای منزل نیز توجهی نداشته است تکلیف چیست؟ آیا نسبت به کارهای زن در منزل اصل تبرع یا عدم تبرع است؟

پاسخ مقام معظم رهبری: در فرض مرقوم برای انجام کارهایی که معمولاً خانم ها بدون دریافت اجرت در خانه انجام می دهند، حق مطالبه اجرت ندارد.

پاسخ آیت الله فاضل لنکرانی: اگر مرد زن را طلاق بدهد باید مهریه او را و مخارج ایام عده اش را پرداخت کند، اما دادن حق الزحمه ی دوران ازدواج که زن در

خانه شوهر بدون امر او کار کرده است بر مرد واجب نیست و زن نیز حق مطالبه اجرت را ندارد. البته اگر زن در زمان ازدواج شرط کرده باشد که با گرفتن اجرت کارهای خانه را انجام می دهد و اجرت را معین کرده باشد و مرد هم قبول کرده باشد و یا با امر شوهر انجام داده باشد می تواند اجرت قرار داده شده را مطالبه کند در غیر این صورت، برای کارهایی که خود زن با اختیار خود در خانه ی شوهر انجام داده حق گرفتن اجرت ندارد.

پاسخ آیت الله سیستانی: اگر در عقد شرط نکرده باشد نمی تواند مطالبه کند. پاسخ آیت الله نوری همدانی: چنانچه در حین عمل قصد اجرت کرده باشد می تواند مطالبه اجرت کند و در هر صورت تامین نفقه فرزندان با مرد است.

۱۴. پاسخ آیت الله مکارم شیرازی به استفتاء صورت گرفته: در فرض سوال چنانچه انجام کارها تبرعی بوده باشد، چنین حقی برای او ثابت نیست هر چند شوهر وظیفه دارد نفقه همسر را بپردازد.

در این زمینه نیز استفتائات دیگری وجود دارد (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، مرکز تحقیقات فقهی، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

پرسش: در زندگی مشترک آیا اصل در ارایه خدمات تبرعی و مجانی بودن است یا اصل عدم تبرع؟

پاسخ آیت الله بهجت: اگر مرد از زن خواسته که کار کند و قصد تبرع زن ثابت



نیست مرد اجرت زن را ثابت است.

پاسخ آیت الله صافی گلپایگانی: موارد مختلف است به طور کلی هر کاری که زوجه به دستور و درخواست زوج انجام دهد و قربانه و شاهدی بر تبرع در بین نباشد زوجه می تواند در مقابل آن اجرت مطالبه کند.

پاسخ آیت الله مکارم شیرازی: این مسأله تابع عرف و عادت است. در تمام مواردی که عرف و عادت محیط بر تبرعی بودن است تبرعی محسوب می شود و در غیر این صورت غیر متبرعی است.

فهرست منابع

۱. اراکی، محمدعلی، کتاب النکاح، نورنگار، چاپ نخست، ۱۴۱۹ ه.ق.
 ۲. اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الاحکام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمی قم، چاپ نخست، ۱۴۱۶ ه.ق.
 ۳. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، اسلامیه، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۶.
 ۴. انصاری شیرازی، قدرت الله و پژوهش گران، موسوعه احکام الأطفال و أدلتها، ناشر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ نخست، ۱۴۲۹ ه.ق.
 ۵. بغدادی، محمد بن محمد نعمان عکبری، أحكام النساء (للشیخ مفید)، ناشر کنگره ی جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ نخست، ۱۴۱۳.
 ۶. پورعبدالله، کبری، «حق و منسب بودن حضانت و آثار حقوقی آن»، دوفصل نامه علمی ترویجی فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، شماره ۵، ۱۳۹۲.
 ۷. تبریزی، جواد بن علی، مسائل المنتخبه (لتبریزی)، دار الصدیقه الشهبده سلام الله علیها، چاپ پنجم، ۱۴۲۷ ه.ق.
 ۸. جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ نخست، ۱۴۱۳ ه.ق.
 ۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.
 ۱۰. حائری، سیدعلی محمد طباطبایی، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالادلة، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ نخست، ۱۴۱۸ ه.ق.
 ۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ نخست، ۱۴۰۹ ه.ق.
 ۱۲. حسینی سیستانی، سیدعلی، المسائل المنتخبه (للسیستانی)، دفتر حضرت آیت الله سیستانی، چاپ نهم، ۱۴۲۲ ه.ق.
 ۱۳. حلی (ابن ادریس)، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزه علمی قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.
 ۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، دارالعلم دارالشامیه، چاپ نخست، ۱۴۱۲ ه.ق.
 ۱۵. سبزواری، سید عبدالأعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ه.ق.
 ۱۶. شیرازی، سید صادق حسینی، أحكام النساء (للسیرازی، السید صادق)، سلسله، چاپ پنجم، ۱۴۲۷ ه.ق.
 ۱۷. صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الأصول (الحلقه الثانیه)، مؤسسه دارالعلم، چاپ ششم، ۱۴۳۱ ه.ق.
 ۱۸. طباطبایی حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروه الوثقی، مؤسسه دارالتفسیر، چاپ نخست، ۱۴۱۶ ه.ق.
 ۱۹. طباطبایی حکیم، سید محمدسعید، فقه المرأ المسلمه، دار الهلال، چاپ سوم، ۱۴۲۷ ه.ق.
 ۲۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزه علمی قم، چاپ نخست، ۱۴۰۷ ه.ق.
 ۲۱. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، المكتبه المرتضویه لإحياء آثار الجعفریه، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
 ۲۲. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الاحکام فی معرفه
- الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزهی علمیهی قم، چاپ نخست، ۱۴۱۳ ه.ق.**
۲۳. عمید، حسن، فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر، چاپ بیست و ششم، ۱۳۸۲.
 ۲۴. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول
 ۲۵. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (اموال و مالکیت)، تهران: میزان، چاپ دهم، ۱۳۸۴.
 ۲۶. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی (حقوق خانواده)، تهران: میزان، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
 ۲۷. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی (وقایع حقوقی)، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۷.
 ۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، أصول کافی، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
 ۲۹. لنگرانی، محمد فاضل، أحكام الواضحه (للفاضل)، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ چهارم، ۱۴۲۲
 ۳۰. لنگرانی، محمد فاضل، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الاجاره، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ نخست، ۱۴۲۴ ه.ق.
 ۳۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
 ۳۲. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.
 ۳۳. محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ ه.ق.
 ۳۴. محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن، ناشر مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۰.
 ۳۵. مصطفوی، سید محمد کاظم، القواعد، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ه.ق.
 ۳۶. معاونت آموزش و تحقیقات فقه قضاییه - مرکز تحقیقات فقهی، مجموعه آرای فقهی در امور حقوقی (نکاح ۲)، معاونت آموزش و تحقیقات فقه قضاییه - مرکز تحقیقات فقهی، چاپ دوم، ۱۳۸۲
 ۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الإسلامیه، چاپ نخست، ۱۳۷۴.
 ۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، احکام بانوان (مکارم)، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ یازدهم، ۱۴۲۸ ه.ق.
 ۳۹. موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ نخست، بی تا.
 ۴۰. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، موسوعه الامام الخویی، مؤسسه ایحیاء آثار الإمام الخویی، چاپ نخست، ۱۴۱۸ ه.ق.
 ۴۱. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ه.ق.
 ۴۲. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، رسائل و مسائل، کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، چاپ اول، ۱۴۲۲
 ۴۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم، چاپ نخست، ۱۴۱۷ ه.ق.
 ۴۴. هدایت نیا، فرج الله، حقوق مالی زوجه (اجرت المثل، نحله و تعدیل مهریه)، تهران: پژوهش گاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ نخست، ۱۳۸۵.
 ۴۵. هدایت نیا، فرج الله، فلسفه حقوق خانواده، تهران: شورای فرهنگی - اجتماعی زنان، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
 ۴۶. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، العروه الوثقی فیما تعم به البلوی (محتسبی)، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزه علمی قم، چاپ نخست، ۱۴۱۹ ه.ق.
 ۴۷. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، العروه الوثقی فیما تعم به البلوی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه.ق.

از حق تا عدالت کیفری در تجلی حقوق شهروندی

(رعایت حقوق شهروندی در دادسراها و دادگاه‌های نظامی)

دکتر شهرام محمدی، عضو هیأت علمی دانشگاه
کامبیز محمدی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

قسمت اول



چکیده

امروزه به جای اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، سخن از قانونی بودن حقوق جزاست؛ تا این اصل دامنه‌ی وسیع‌تری یابد. مطابق این اصل، نه تنها اعمال مجرمانه و مجازات آن‌ها باید از پیش در قانون مشخص شده باشد (اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در مفهوم سنتی و محدود آن)، بلکه صلاحیت مراجع رسیدگی‌کننده و آیین رسیدگی به امر کیفری نیز باید در قانون تعیین شده باشد. سازمان قضایی نیروهای مسلح که تنها نهاد اختصاصی قانونی در دستگاه قضایی ایران است، می‌تواند دسترسی به جامعه‌ای آرمانی را با توجه به این اصل مهم و تعاملی که با شهروندان و نیروهای مسلح دارد، فراهم نماید. این موضوع می‌تواند گام مهمی در مسیر دستیابی به عدالت کیفری به عنوان «آرمان حقوق کیفری» باشد. یکی از مصادیق عینی عدالت کیفری، حقوق شهروندی است و مهم‌ترین رکن در رعایت حقوق شهروندی، آزادی است. تضمین حقوق شهروندان و اجرای عدالت در تمامی مراحل دادرسی اعم از کشف جرم، تعقیب، تحقیق، محاکمه، اعمال مجازات از وظایف بنیادین عدالت کیفری محسوب می‌شود. در این نوشتار تلاش می‌شود تا به موارد رعایت و تضمین حقوق شهروندی در دادسرا و دادگاه‌های نظامی که از بارزترین آن‌ها نقش نظارتی سازمان قضایی بر رفتار نیروهای مسلح و بالاخص مأمورین انتظامی است، پرداخته شود. هم‌چنین راهکارهایی برای کاهش جمعیت زندانیان و به ویژه افرادی که به دلیل عدم توانایی در فراهم کردن تأمین مناسب، راهی زندان‌ها می‌شوند ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: حق، قانون، عدالت کیفری، حقوق شهروندی، دادرسی نظامی، دادگاه نظامی.

درآمد

در یک نظام منسجم حقوقی، وجود یک سازمان قضایی قانونی همراه با مقررات عادلانه و شفاف برای رسیدگی به تخلفاتی که توسط شهروندان از هنجارهای اجتماعی و قانونی صورت می‌گیرد، از بدیهی‌ترین امور است. تضمین حقوق شهروندان و رعایت عدالت کیفری، منوط به شفاف بودن ساختار سازمان یاد شده، به لحاظ حدود اختیارات و قلمرو صلاحیت آن و قوانین مورد عمل است. در قانون اساسی کشورمان، ساختار کلان قوه قضاییه به عنوان متولی اصلی تحقق تضمین حقوق شهروندان و رعایت عدالت کیفری پیش‌بینی شده و بر اساس اصل ۱۵۶ قانون اساسی، این قوه پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت است. بر اساس بند ۴ اصل یاد شده، کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمان و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام، یکی از وظایف مهم قوه قضاییه است که اجرای این وظیفه در کنار سایر وظایف مثل احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع قرار گرفته است. به منظور نیل به این هدف، اصل ۱۵۷ قانون اساسی برای مدیر این قوه شرایطی در نظر گرفته است. اگر شرایط یاد شده، یعنی عدالت و آگاهی به امور قضایی و قدرت مدیریت و تدبیر، در عمل محقق شود، می‌تواند جهت‌گیری کلی این قوه را به سمت ایجاد یک سازمان قضایی عادلانه سوق دهد تا محاکم بتوانند مرجع دادخواهی و رسیدگی به شکایات‌ها و مسؤول عینیت بخشی به عدالت باشند. هم‌چنین طبق اصل ۱۷۲ قانون اساسی، دادسرا و دادگاه‌های نظامی به عنوان بخشی از قوه قضاییه و تنها مرجع اختصاصی پیش‌بینی شده در قانون تشکیل شده است. البته پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و تا اواخر سال ۱۳۶۴ سه مرجع سازمان قضایی ارتش، دادسرا و دادگاه انقلاب ارتش و دادسرا و دادگاه انقلاب و عمومی پاسداران، وظیفه‌ی

در عرصه‌ی معیارهای عدالت کیفری، آیا باید ساحت آرمانی عدالت را پیش رو داشت یا مصادیق عینی و ملموس آن را به بیانی دیگر، آیا عدالت کیفری ناظر به آرمان‌گرایی حقوقی است یا واقع‌گرایی حقوقی؟

رسیدگی به جرایم نظامی را داشتند. تا پیش از سال ۱۳۶۰ نیز قانون استنادی در این محاکم، قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ بود تا این که در تاریخ ۱۳۶۴/۲/۲۲ و اصلاحات سال ۱۳۶۸ (در نود و شش ماده و بیست و هشت تبصره) و با عنایت به اصل مذکور، قانون دادرسی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران تصویب و تا سال ۱۳۷۱ به عنوان قانون خاص در محاکم نظامی قابلیت اجرای داشت. با توجه به تغییرات صورت گرفته در تشکیلات نیروهای مسلح و لزوم اصلاحات و روزآمد شدن قوانین، قانون‌گذار در سال ۱۳۸۲ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح را تصویب و برای اجتناب از تعارضات احتمالی دو قانون پیشی را ملغی اعلام کرد.

قانون جدید مشتمل بر یکصد و سی و هفت ماده و پنجاه و یک تبصره در تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۵ به تأیید شورای نگهبان رسید و به عنوان عنصر قانونی جرایم خاص نیروهای مسلح قابلیت اجرایی یافت. طبق ماده‌ی ۱۱ این قانون، محاکم نظامی صلاحیت رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی کلیه افرادی را که مشروحاً در ذیل همین ماده اعلام شده است را دارند.^(۱)

سازمان قضایی نیروهای مسلح در تمامی مراکز استان‌ها و به فراخور پراکندگی جغرافیایی یا اهمیت منطقه به ویژه در مناطق مرزی یا مناطق با وسعت جغرافیایی بالا، در برخی شهرستان‌ها و تحت عنوان «ناحیه» مشغول خدمت‌رسانی به مردم و نیروهای مسلح است

و یکی از شعارهای اصلی این سازمان که در بند چهارم منشور اخلاقی آن نیز آمده، اجرای عدالت است. در راستای عملیاتی کردن این باور، می‌توان به دستاوردهای اخیر سازمان در تدوین سند راهبردی و اهداف راهبردی، عینی و سنجه‌های پنج‌ساله ۹۴-۹۰ موضوع پیشگیری از وقوع جرم و مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی در عمده جرایم خاص نظامی و انتظامی و تعیین ظرفیت جنایی و تحلیل جمعیت کیفری نیروهای مسلح، اشاره کرد.^(۲)

برای ورود به بحث لازم دانستیم ابتدا مفاهیم حق^(۳)، عدالت کیفری^(۴) و حقوق مدنی^(۵) که جلوه‌ی بارز حقوق شهروندی است، تبیین شود؛ چرا که روشن کردن حدود معنایی واژگان، هم هدف را روشن‌تر است و هم مسیر را رهنماست.

۱. مفهوم شناسی

با نگاهی به فرهنگ‌های حقوقی در می‌یابیم که واژه‌ی «حق» واجد سه مفهوم است:

۱- شایستگی به دست آوردن یا بهره‌مندی از هر نوع ویژگی یا صفتی خاص؛

۲- هر نوع بهره‌مندی یا مزیت شناسایی شده و حمایت شده توسط قانون؛

۳- آزادی برای تمرین شایستگی هر نوع قدرت اعطایی توسط قانون (Martin, 2001, P.435).

در توصیفی دیگر آمده است: حق یکی از اصول قانونی، اجتماعی یا اخلاقی یا حق آزادی یا شایستگی فرد به داشتن^(۶) است (Black's Law Dictionary).

حقوق مجموعه‌ای از قواعد زندگی در جامعه است. لذا همزاد جامعه است، الزامی است و همواره در حال تغییر و تحول است. طبق اصل «هر جا جامعه هست، حقوق هم هست»^(۷) هر اجتماعی نیاز به حقوق دارد و حقوق محصول اجتماعی است، گویای واقعیتی است که در هر زمان و مکان به اثبات رسیده است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ۷).

قدر مشترک همه‌ی تعریف‌ها، «قانون» است. شاید «قانون» به چیزی گفته شود که به اجرای



دولت در می آید و مادام که از طرف دولت اعلام نشود، ممکن است قانون تلقی نشود؛ یعنی ضمانت اجرایی دولت و جامعه، جزء مفهوم قانون باشد، اما «حقوق»^(۸) چنین نیست؛ زیرا پیش از تشکیل دولت و اجتماع نیز «حقوق طبیعی»^(۹) متصور است و تشکیل دولت، نخست به خاطر اجرای عدالت و جلوگیری از تجاوز به حقوق طبیعی بوده است. لذا در بیشتر مکاتب فلسفی، حقوقی و قوانین عرفی، قانون نه برای اعطای حقی جدید، بلکه برای محدودیت حق‌های از پیش داشته وارد جامعه می‌شود و تفاوت جوامع مترقی در کاربردی کردن قانون و ایجاد تعامل میان آن و حقوق افراد جامعه است؛ چرا که افراد جامعه برای دستیابی به خواسته‌های خود، گاه مثل سیلابی ویران‌گر، جامعه را آماج حملات خود قرار می‌دهند، ولی قانون با ایجاد سدی استوار و خشن، رفتارها را در قالبی از مدنیت و سازگاری یا همان «وفاق اجتماعی»^(۱۰) طرح‌ریزی می‌کند، صورت‌بندی متعارف به آن می‌بخشد و مانع از ایجاد تنش در محیط اجتماعی می‌شود. این ایجاد محدودیت، برای رسیدن به دو هدف است: نخست، برای فدا کردن فرد و بقای نظم اجتماع؛ دوم، بقا و استحکام نظم حکومتی؛ چه به زعم حکومت، عوام، تفکری منفعت‌جو، شخصی و آنی دارند ولی آن‌ها دیدی کلان، مصلحت‌جو، جامعه‌ی و آنی نگر، لذا برای دفع افسد به فاسد، منفعت آنی فردی اشخاص، فدای مصلحت آتی حکومتی می‌شود. آن‌چه مهم است، تبدیل نشدن این دیدگاه به منظره‌ی خودکامه نگر است.

ارتباط حقوق و دولت چندان نزدیک است که پاره‌ای از حکیمان از جمله هگل را وادار ساخته تا از اتحاد حقوق و دولت سخن بگویند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۸۷)، در عین حال که رابطه‌ی ناگسستگی این دو مفهوم را نمی‌توان انکار کرد، باید از این مبالغه پرهیز نمود. حقوق حاکم بر دولت است و شیوه‌ی استفاده از قدرت را معین می‌کند. نه تنها هیچ دولتی حق تجاوز به قانون اساسی را ندارد، به قواعدی که خود

نیز وضع می‌کند پای‌بند است. اگر این سلاح محدود کننده نیز در اختیار دولت قرار گیرد و تفاوت حقوق و دولت از بین برود، با نهادی خودکامه و قدرتمند روبه‌رو می‌شویم که هیچ نیرویی نمی‌تواند جلودار آن شود (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۱). معیار و مبنای عدالت، برقراری هماهنگی بین منافع فرد و جامعه در لوای قانون و برای حمایت از نظم اجتماعی است. در تعریف «عدالت کیفری» نیز آمده است: عدالت کیفری سیستمی از شیوه‌ها و نهادهای دولتی است که در جهت حمایت از کنترل اجتماعی، پیشگیری از تکرار جرم، کاهش ارتکاب جرم و اجرای مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی حرکت می‌کند و با این اقدامات، متهم در برابر سوء استفاده از محاکمه و قدرت در آیین دادرسی دولتی مورد حمایت قرار می‌گیرد^(۱۱). هم‌چنین گفته‌اند عدالت کیفری مجموع روش‌های برخورد با متهمان به ارتکاب جرم است. در تعریفی دیگر، عدالت کیفری را «مقایسه‌ی زیان‌های وارده بر جامعه

**رعایت اصل برائت (اعتبار
فرض برائت مدعی علیه)،
ممنوعیت شکنجه برای اخذ
اقرار، رعایت شأن و شخصیت
انسانی بزه‌کار، مورد احترام
قرار دادن بزه‌دیده و حمایت
از وی برای جبران خسارات یا
صدمات وارده و یا تسکین آلام
وی از طریق احساس هم‌دردی،
می‌تواند جزو مواردی باشد که
مردم را نسبت به دستگاه قضا
امیدوار می‌کند.**

با خطای اخلاقی مرتکب و تعیین میزان مناسب کیفر و اجرای آن» (بولک، ۱۳۹۰: ۳۰) دانسته‌اند. با امعان نظر در تعریف اخیر معلوم می‌شود که این اصطلاح امروزه دارای معنایی

عام‌تر است، معنایی معادل «نظام حقوق کیفری»^(۱۲) که در آن جنبه‌های ماهوی مسائل کیفری نظیر مفهوم جرم، ضوابط جرم‌نگاری، عناصر عمومی سازنده‌ی جرایم، ارکان و حدود و سطوح مسؤولیت کیفری، اصول حاکم بر مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی و جنبه‌های شکلی مدیریت وقایع کیفری یعنی کشف جرم، تعقیب و محاکمه متهمان و مجازات محکومان به طور هم‌زمان مورد نظر است (امیدی، ۱۳۸۸: ۲۱).

عدالت کیفری اصطلاحی است که با مفهوم «عدالت» قرین شده و بدین جهت مفهومی چند وجهی به خود گرفته است که وجهی آرمانی دارد و بُعدی واقع‌گرایانه. در تعریف و توجیه و تبیین معیارها و مصادیق عمل عادلانه‌ی کیفری، مناقشه و اختلاف رأی بسیاری می‌توان یافت. از این رو، عدالت کیفری را به یک تعبیر می‌توان «آرمان حقوق کیفری» نامید. (ایمانی، ۱۳۸۲: ۳۳۴). عدالت کیفری، نظام مدیریت اعمال و وقایع مجرمانه است. اصول و مقررات این نظام از سوی هیأت حاکمه، تدوین و اجرا می‌شود. مطالعات تاریخی حاکی از کثرت مداخله‌ی کیفری نظام‌های سیاسی در حقوق و آزادی‌های شهروندان و تکیه بر ابزار کیفر برای تحکیم و تضمین بقای قدرت سیاسی است (امیدی، ۱۳۸۸: ۲۴).

حقوق شهروندی یا حقوق مدنی است که اغلب در فرهنگ‌های حقوقی تحت عنوان حقوق مدنی و سیاسی به صورت توأمان آورده می‌شود، عبارت از «دسته‌ای از حقوق است که آزادی افراد را از گزند و آسیب‌های احتمالی که ممکن است توسط دولت‌ها یا نهادهای خصوصی اعمال شوند، مورد حمایت قرار می‌دهد و توانایی مشارکت افراد و اطمینان از عملی ساختن این توانایی برای مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی، بدون هیچ تبعیض و سرکوبی از سوی دولت است.

در واقع حقوق شهروندی آمیخته‌ای است از وظایف و مسؤولیت‌های شهروندان در قبال

یکدیگر، شهر و دولت یا قوای حاکم و مملکت و هم چنین حقوق و امتیازاتی که وظیفه‌ی تأمین آن حقوق بر عهده‌ی مدیران شهری، دولت یا به طور کلی قوای حاکم می‌باشد. به مجموعه‌ی این حقوق و مسؤولیت‌ها، «حقوق شهروندی» اطلاق می‌شود. یکی از مصادیق بارز عدالت کیفری، حقوق شهروندی است و مهم‌ترین رکن در رعایت حقوق شهروندی، آزادی است؛ چرا که با آزادی و احترام به آن است که انسان می‌تواند رشد یابد و با انتخابگری به کمال دست یابد. از سوی دیگر، احترام به این حق نیز دیگران را از دست اندازی به حاصل فکر و عمل سایر افراد باز خواهد داشت. از دیدگاه اسلام، آزادی بر اساس آن عنصر و حقیقت انسانی استوار است که تکامل انسانی را ایجاد می‌کند و آن چیزی جز استعدادهای ویژه انسانی نیست.

۲. عدالت کیفری و حقوق شهروندی

در عرصه‌ی معیارهای عدالت کیفری، آیا باید ساحت آرمانی عدالت را پیش رو داشت یا مصادیق عینی و ملموس آن را به بیانی دیگر، آیا عدالت کیفری، ناظر به آرمان‌گرایی حقوقی است یا واقع‌گرایی حقوقی؟

به نظر می‌رسد که در نوع نخست، مجموعه‌ای از اندیشه‌های جرم‌شناسانه و حقوق کیفری و فلسفی و علوم مرتبط دیگر است که به دنبال رهیافت انسانی، علمی و همه‌جانبه برای حل معمای جرم و مجرم است و عموماً در جرم‌شناسی مورد مناقشه و تحقیق بی‌پایان قرار می‌گیرد. مثلاً این که «کیفر»^(۱۳) دادن عادلانه است یا خیر و یا کیفر عادلانه، کدام است و سؤال‌هایی از این دست. در نوع دوم، اجرای صحیح و عادلانه‌ی قوانین کیفری موجود و رعایت اصول حقوق کیفری در محاکم و تصمیمات قضایی را در بر می‌گیرد که بهترین وجه آن ممکن است در فرایند دادرسی کیفری به طور عینی به دست آید. نوع دوم عدالت کیفری، چون مبتنی بر داده‌های محض حقوق کیفری است و نه اندیشه‌های فلسفی و

در عمل هم مشاهده می‌شود بیشتر متهمانی که یک بار تجربه‌ی بازداشت داشته‌اند، بیشتر امکان فرار مجدد را دارند و این مسأله، هدف بازدارندگی مجازات را زیر سؤال می‌برد.

جرم‌شناختی؛ به نظر، واقعی و عملی می‌نماید. حقوق نه به معنای علم حقوق، بلکه جمع حق، آرمان و ایده‌آلی است که در لوی عدالت کیفری می‌تواند جامعه‌ی عمل پوشیده و افراد جامعه را از مزایای خود بهره‌مند و حتی بی‌نیاز کند. حقوق در این معنا زمانی به فعلیت می‌رسد که قوانین متناسب با فرهنگ، عرف و عادات مثبت جامعه، نظم عمومی، تحولات و احتیاجات انسانی باشد. به تعبیر دیگر، از جامعه، در جامعه و برای جامعه باشد. اجرای عادلانه، صحیح و همراه با اصول و قواعد موجود؛ دغدغه‌ی قانون‌گذار باشد و تفسیر قوانین را به نفع آحاد جامعه که همان شهروندان طالب اصول مدنیت‌اند، عملیاتی کند (آزمایش تقریرات درس ج.ع.ع، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹). از جمله قوانین مثبت در راستای اهداف عدالت کیفری در ایران، ماده واحده‌ی قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ است که نشان از تلاش و دغدغه‌ی قانون‌گذار در اعتلای عملی عدالت و رعایت شؤن و کرامت انسانی آحاد افراد جامعه دارد. در این قانون آمده است: «از تاریخ تصویب، تمام محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، دادرها و ضابطان قوه قضاییه مکلفند در انجام وظایف قانونی خویش، مواردی را به دقت رعایت و اجرا کنند. برای ضمانت اجرای آن هم چاره اندیشی کرده و مقرر داشته است: «متخلفین به مجازات مندرج در قوانین موضوعه محکوم خواهند شد». با برشمردن موارد اعلانی که به روشنی بیان شده‌اند، تا

حدودی می‌توان بروز عینی حقوق شهروندی در جامعه‌ی ایران را تبیین کرد:

- ۱- اجتناب از اعمال هر گونه خشونت یا بازداشت‌های اضافی و بدون ضرورت و رعایت قانون در انجام وظایف قانونی؛
- ۲- برخورداری از امنیت در پناه قانون؛
- ۳- فراهم کردن فرصت استفاده از وکیل و کارشناس به متهم؛
- ۴- رعایت اخلاق و موازین اسلامی با افراد در مظان اتهام، مرتکبان جرایم، مطلعان و دادخواهان؛
- ۵- اصل بر منع دستگیری و بازداشت افراد است، ولی در صورت دستگیری افراد در موارد ضروری و به حکم و ترتیب قانونی، پرونده باید به مراجع قضایی ارسال شود و مراتب به خانواده دستگیر شدگان اطلاع داده شود.
- ۶- عدم اذیت و آزار بدنی و تحقیر و استخفاف در جریان بازجویی و دستگیری و تحقیق؛
- ۷- پرهیز از اقدام‌های خلاف قانون بازجویان و مأموران تحقیق از قبیل پوشاندن صورت یا نشستن پشت سر متهم؛
- ۸- بازرسی‌ها و معاینات محلی جهت دستگیری متهمان فراری و کشف آلات و ادوات جرم با رعایت مقررات قانونی و بدون ایجاد مزاحمت بوده و مضمون نامه‌ها، نوشته‌ها، فیلم‌ها و عکس‌های خانوادگی افشا نشده و از تعرض در امان باشد؛
- ۹- ممنوعیت شکنجه برای اخذ اقرار و عدم حجیت شرعی و قانونی اقرار توأم با شکنجه؛
- ۱۰- رعایت اصول و شیوه‌های علمی قانونی و آموزش‌های پیشی در تحقیقات و بازجویی‌ها؛
- ۱۱- خودداری از پرداختن به موضوعات غیرمؤثر و پرسش‌های غیر ضروری در تحقیقات؛
- ۱۲- نگارش اظهارات بدون تغییر و تبدیل و نگارش مطالب توسط خود فرد (باسواد) تا شبهه‌ی تحریف یا القاء ایجاد نشود؛
- ۱۳- نظارت جدی بر بازداشتگاه‌ها، برخورد با افراد متخلف و تقدیر از مجریان منضبط؛

۱۴- اجتناب از دخل، تصرف و استفاده اموال و اشیای توقیفی و ضبط شده و اهتمام در حفظ و مراقبت آن‌ها تا زمان تعیین تکلیف.

در انتهای موارد فوق و به عنوان بند پنزدهم، خطاب به رییس قوه قضاییه اعلام می‌کند: «ایشان موظف است هیأتی را به منظور نظارت و حسن اجرای موارد فوق تعیین کند. کلیه دستگاه‌هایی که به نحوی در ارتباط با این موارد قرار دارند، موظفند با این هیأت همکاری لازم را معمول دارند. آن هیأت وظیفه دارد در صورت مشاهده تخلف از قوانین، علاوه بر مساعی در اصلاح روش‌ها و انطباق آن‌ها با مقررات، با متخلفان نیز از طریق مراجع صالح برخورد جدی نموده و نتیجه اقدامات خود را به رئیس قوه قضاییه گزارش نماید.»

اقدام قانون گذار قابل تقدیر است؛ چرا که تمام مراحل دادرسی (تعقیب، تحقیق، محاکمه و اجرای حکم) را مد نظر قرار داده و مبانی و اصول متعالی حقوق کیفری عمومی را در آن گنجانده است. با رعایت این مصادیق، می‌توان نظام قضایی مترقی و عدالت محوری را در جامعه تصور کرد و چه بسا اجرا و کاربست صحیح و کامل این اقدامات، بتواند سیر عدالت کیفری را رهنمون شده و دستیابی به برقراری عدالت قضایی در جامعه را واقعی‌تر سازد. بیشتر اصول گنجانده شده در این قانون، همان قواعد عام و جهان شمول حقوق اسلامی است و از آنجایی که مجموعه مقررات و احکام کیفری اسلام، بر اساس جهان بینی واقعی به ویژه انسان شناسی واقعی مبتنی است، ولی در عمل و در جامعه کنونی تحت تأثیر مسائلی از قبیل حجم بالای ورودی پرونده‌ها، اهمیت بیش از حد به آمار رسیدگی پرونده‌ها و انبوه مراجعین قرار گرفته که این معضلات نیز می‌تواند ناشی از سیاست تورم کیفری حاکم بر بیشتر قوانین، جرم‌انگاری‌های بدون ضابطه، عدول از اصل قانونی بودن تعقیب، عدم التزام مدعی العموم به اصل مفید بودن تعقیب به خاطر رعایت نظم

حکومتی و مواردی از این دست است. رعایت اصل برائت (اعتبار فرض برائت مدعی علیه)، ممنوعیت شکنجه برای اخذ اقرار، رعایت شأن و شخصیت انسانی بزه کار، مورد احترام قرار دادن بزه دیده و حمایت از وی برای جبران خسارات یا صدمات وارده و یا تسکین آلام وی از طریق احساس هم‌دردی، می‌تواند جزو مواردی باشد که مردم را نسبت به دستگاه قضا امیدوار کند. پیش از این قانون، امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۳۶۱/۹/۲۴ به فاصله‌ی چهار سال از پیروزی انقلاب اسلامی، خطاب به قوه قضاییه و ارگان‌های اجرایی فرمان هشت ماده‌ای صادر نمودند و بر اسلامی شدن قوانین و عملکردها تاکید فرمودند. مفاد این فرمان عمدتاً درباره‌ی حفظ حقوق مردم به ویژه در حوزه‌ی حقوق قضایی است و تا حدودی آغازگر مسیر عدالت خواهی توسط حکومت برای احاد مردم است. اهم این موارد عبارت است از:

۱- تسریع در قانون گذاری بر مبنای شریعت اسلام و رعایت حقوق مردم؛

۲- رعایت اصل بی طرفی کامل در بررسی صلاحیت قضات، دادستان‌ها و سایر کارمندان و متصدیان امر، با چشم پوشی از برخی لغزش‌های احتمالی؛

۳- استقلال قضات در پناه حمایت و قدرت قانون، در انجام امور محول؛

۴- عدم احضار به اجبار و منع دستگیری غیرقانونی افراد و لو به مدت کوتاه؛

۵- عدم دخل و تصرف در اموال منقول و غیر منقول مردم؛

۶- ممنوعیت مصادره و توقیف اموال افراد، مگر به حکم حاکم شرع و پس از بررسی دقیق ثبوت حکم از منظر شرعی؛

۷- حفظ کرامت انسان‌ها و احترام به حریم و حقوق شخصی آن‌ها؛

۸- ممنوعیت ورود بدون اذن به حریم خصوصی اشخاص؛

۹- عدم تجسس از گناهان غیر، منع شنود

مکالمات، خودداری از اهانت به افراد به بهانه‌ی ارتکاب جرم یا انجام گناه؛

۱۰- منع برخورد غیر انسانی و غیر اسلامی با مردم؛

جهت ضمانت اجرای این موارد، رییس دیوان عالی و نخست وزیر وقت را ملزم می‌کنند تا به ابلاغ موارد اعلامی به مردم سریعاً اقدام لازم را معمول داشته تا چنانچه نسبت به اموال یا حقوق خود مورد تظلم واقع شده‌اند، اعلام دادخواهی کنند تا پی گیری و رسیدگی شود.

لذا برای داشتن جامعه‌ای که از داشتن حداقل‌ها در زمینه‌ی رعایت حقوق مدنی شهروندان بهره‌مند باشد، عملی کردن ماده واحده‌ی مذکور و متروک نماندن فرمان هشت ماده‌ای بیش از پیش لازم و ضروری است. باید کوشید تا با رعایت اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، تفسیر مضیق قوانین کیفری، فردی کردن و شخصی نمودن مجازات‌ها، تفسیر به نفع متهم، تناسب بین جرم و مجازات‌ها و پرهیز از جرم‌انگاری‌های زائد، مانع از ایجاد تورم کیفری شده و مسیر عدالت را هموار کنیم. این یعنی وفادار ماندن به قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی و نهادینه کردن گزاره‌های دینی و اخلاقی فرمان هشت ماده‌ای.

۳. زندان و حقوق شهروندی

امروزه اهداف چندگانه‌ای بر مجازات حبس قابل تصور است. از جمله‌ی این اهداف، ارتقاء اخلاقی، طرد بزه کار، عبرت آموزی، بازدارندگی و سازگاری اجتماعی است، اما هدف عمده‌ی کیفر حبس، در اصلاح و پذیرش مجدد اجتماعی محکوم است. رفتاری که نسبت به زندانی روا داشته می‌شود به طور عمده به منظور آموزش عمومی و حرفه‌ای و بهبود وضع رفتاری او در آینده است (توکلی، ۱۳۸۹).

درباره‌ی اهداف حقوق شهروندی چندان اتفاق نظر وجود ندارد. رویکردهای متفاوت بر سر راه حقوق شهروندی، اهداف متفاوتی را ایجاد

کرده است. مثلاً رویکرد کارکرد گرایانه، به نتایج محسوس و عینی حقوق اهمیت می‌دهد. این امر در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) نیز مشهود است که بیان می‌دارد: «از آنجا که شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای بشری و حقوق برابر و سلب ناپذیری آنان، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛ از آنجا که نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشر به اقدامات وحشیانه انجامیده که وجدان بشری را متألم ساخته و پیدایش جهانی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر، فارغ باشند؛ والاترین آرمان بشری اعلام شده است».

مهم‌ترین رکن حقوق شهروندی، آزادی است؛ چرا که با احترام به آزادی است که انسان رشد می‌یابد و با انتخابگری‌اش به کمال می‌رسد. از دیدگاه اسلام، آزادی بر اساس حقیقتی است که تکامل انسانی را ایجاب می‌کند و آن چیزی جز استعدادهای ویژه‌ی انسانی نیست. این خصیصه ممکن است به خاطر نداشتن تأمین مناسب منجر به بازداشت افراد شود که نمونه‌ی بارز آن راجع به حجم بالای از پرونده‌ها است که به دادسرای نظامی و در خصوص نیروهای وظیفه (سرباز) که معمولاً به اتهام فرار از خدمت تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، بروز پیدا می‌کند. هم‌چنین معمولاً محل وقوع بیشتر مرتکبان این بزه، استان یا شهری خارج از محدوده‌ی زادگاه آن‌هاست. لذا در خصوص این افراد که به واسطه‌ی بُعد مسافت یا عدم دسترسی به خانواده، ممکن است پس از اعزام به دادسرا راهی زندان شوند، می‌توان

به اقدامات ساده‌ای را به عنوان راهکار ارائه داد تا از تعداد بازداشتی‌ها به دلیل نداشتن تأمین مناسب جلوگیری کرد. از جمله‌ی این اقدامات عبارت است از:

- ۱- به یگان‌ها اعلام شود که چند روز پیش از ارسال گزارش فرد متهم، به نحوی به خانواده‌ی وی اطلاع دهند و یا اجازه‌ی اطلاع دادن به متهم داده شود تا در زمان حضور در دادسرا، به همراه فرد کفیل یا وثیقه‌گذار حضور یابد.
- ۲- متهم به بازداشتگاه یگان محل خدمت یا بازداشتگاه یکی از یگان‌ها به انتخاب مقام قضایی معرفی شود تا از تبعات منفی زندان کاسته شود.
- ۳- با اعطای نیابت قضایی به محل مورد درخواست متهم که امکان حضور بستگان وی هست، احتمال بازداشت به حداقل برسد.
- ۴- با توجه به این که قرار تعلیق تعقیب در ماده‌ی ۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ گتجانده شده و این قانون هنوز قابلیت اجرایی خود را در دادسرای نظامی حفظ کرده و با این تمهید می‌توان به لحاظ سایر شرایط بیش‌تر متهمانی که خود شخصاً در یگان حضور یافته یا پس از اولین اخطار در دادسرا حضور یافته‌اند را از بازداشت رها کنید.
- ۵- استفاده از قرار التزام با وجه التزام به جای استفاده از قرارهای کفالت و وثیقه در مواردی که بیم فرار متهم نباشد.
- ۶- استفاده از کیفرخواست شفاهی در بیشتر مواردی که هم متهم حضور دارد و هم تمام مستندات مهیای صدور حکم می‌باشد.

رعایت این راهکارها در صورتی امکان‌پذیر است که سربازان را جزو شهروندان جامعه

بپنداریم نه به مثابه آمارهای ورودی کم در دسر. چه بسا در مواردی که متهم به خاطر نداشتن تأمین راهی زندان شده، دادگاه مجبور باشد میزان جزای نقدی یا حبس را بر اساس تعداد روزهای بازداشت پیشی وی محاسبه کند که این نیز به راحتی عدالت و اقتضای رعایت انصاف را خدشه‌دار می‌کند.

در عمل هم مشاهده می‌شود بیشتر متهمانی که یک بار تجربه‌ی بازداشت داشته‌اند، بیشتر امکان فرار مجدد را دارند و این مسأله، هدف بازدارندگی مجازات را زیر سؤال می‌برد. اگر چه عدم همراهی محکوم علیه در مجازات‌ها و اجبار موجود در آن، در خیلی از موارد آثار زندان را نیز به وضوح کاهش می‌دهد و فرد را به مثابه فزونی فشرده در می‌آورد که با برداشتن فشار از روی آن، با شدتی بیش از پیش به حالت گذشته باز خواهد گشت و تارسیدن به تعادل، فرار و فرودهایی را نیز باید از سر بگذرانند. این امر مخالف با اصول حقوق شهروندی و به خصوص تناسب جرم و مجازات است. البته اقدامات مثبت قانون‌گذار در این زمینه را هم نباید نادیده انگاشت. از جمله در ماده‌ی ۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، تخفیف لحاظ شده و به طور دقیق و کارآمد به مواردی مانند اضافه خدمت، جزای نقدی و منع اشتغال به خدمت در یک نقطه یا نقاط معین به عنوان جایگزین حبس «تا دو سال» قرار داده و از سوی دیگر مدت فرار و نحوه‌ی دسترسی به متهم (مراجعت یا دستگیری) را در مواد ۵۹ و ۶۰ قانون اخیرالذکر به درستی آورده است.

ادامه دارد ...

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بنگرید به: ماده‌ی ۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲
- ۲- برای مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به: سایت سازمان قضایی به نشانی imj.ir منوی پژوهش، قسمت تعیین ظرفیت جنایی و تحلیل جمعیت کیفری

- 3- Right
- 4- Criminal justice
- 5- Civil Rights

- 6- Property
- 7- Ubi societas, ibi jus
- 8- Rights
- 9- The natural Rights
- 10- Social Consensus
- 11- http://en.wikipedia.org/wiki/Criminal_Justice
- 12- Criminal Legal System
- 13- Punishment, Penalty

شرح و تفسیر مواد مرتبط با مجازات‌ها در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با رویکرد کاربردی

قسمت دهم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مصدق، مدرس دانشگاه و معاون حقوقی و قضایی سازمان قضایی نیروهای مسلح



مبحث پنجم: توبه‌ی مجرم

توبه از مفاهیم شرعی است که به دلیل اقتباس قانون گذار از منابع فقهی در تدوین قوانین حدود، قصاص و دیات از این رهگذر وارد حقوق موضوعه شده است. پیش‌تر در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مقررات مربوط به توبه به صورت خاص در جرایمی معین پیش‌بینی

شده بود، ولی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آن را به عنوان عاملی مستقل برای سقوط مجازات‌ها معرفی کرده است.^(۱) این تأسیس حقوقی اگر با دقت، در موارد خاص و با احراز شرایط اجرا شود، تأثیرات مثبت فراوانی خواهد داشت. به هر حال اجرای این تأسیس حقوقی نباید به راهکاری برای فرار مجرمان از مجازات

تبدیل شود. توبه در لغت به معنای دست کشیدن از گناه و بازگشت به راه حق می‌باشد. همچنین به معنای بازگشت و پشیمانی و ندامت از گناه وارد شده است. (فرهنگ فارسی عمید، ص ۴۳۰) معنای اصطلاحی این واژه از معنای لغوی آن دور نمانده است و بدین صورت بیان شده است:

توبه یعنی بازگشت از گناهان ذهنی و قولی و فعلی یا پاک نمودن قلب از گناهان و بازگشت از دوری حق تعالی به نزدیکی و دوستی با او، یا دست کشیدن از معاصی در زمان حاضر و عزم قطعی بر ترک آن‌ها در آتی، و تلافی نمودن تقصیرهای گذشته یا بازگشت از مخالفت با حق به سوی موافقت با او.

از نظر حقوق جزای اسلامی، فرد توبه کننده هم مرتکب جرم با تمامی ارکان سه گانه آن شده است و هم اینکه واجد مسؤلیت کیفری جهت اعمال مجازات می باشد، لیکن به منظور رعایت پارهای از مصالح اجتماعی، اعمال سیاست جنایی مناسب و تحقق اهداف جرم شناسی، از وی سلب مجازات می شود. به عبارت دیگر، هدف غایی از اجرای مجازات، اصلاح، بازپروری و بازسازی مجرم است و چنانچه برای دادگاه محرز شود که مجرم با توبه (به شرط اینکه احراز شود) از عملکرد خویش نادم گشته و در حال بازگشت از راه اشتباه رفته است، اعمال مجازات فاقد فایده اجتماعی می باشد و از این رو جامعه باید از آن صرف نظر نماید. بنابراین، حقوق جزای اسلامی، با پیش بینی توبه، یک گام مؤثر به سمت اصلاح و بازسازی مجرمان برداشته است و همین موضوع این حقوق را از سایر مکاتب حقوق کیفری مجزا و منحصر به فرد می سازد.

ماده ۱۱۴: «در جرایم موجب حد به استثنای قذف و محاربه، هر گاه متهم قبل از اثبات جرم، توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می گردد. هم چنین اگر جرایم فوق غیر از قذف با اقرار ثابت شده باشد، در صورت توبه مرتکب حتی پس از اثبات جرم، دادگاه می تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضائیه از مقام رهبری درخواست نماید.»

تبصره ۱- توبه محارب قبل از دستگیری یا تسلط بر او موجب سقوط حد است.

تبصره ۲- در زنا و لواط هر گاه جرم به عنف، اکراه و یا با اغفال بزه دیده انجام گیرد، مرتکب در صورت توبه و سقوط مجازات به شرح مندرج در این ماده، به حبس یا شلاق تعزیری درجه شش یا هر دو آن‌ها محکوم می شود.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکات مربوط به این ماده:

۱- در مواردی که توبه ی مرتکب موجب سقوط یا تخفیف مجازات می گردد، اصلاح و ندامت وی باید احراز گردد و به ادعای مرتکب اکتفا نمی شود (ماده ی ۱۱۷).

۲- در هیچ یک از موارد سقوط حد با توبه، مجازات تعزیری جایگزین نمی شود، به جز موارد مندرج در تبصره ی ۲ این ماده که پس از سقوط حد، به خاطر اکراه، عنف و اغفال، مجازات تعزیری جایگزین می گردد.

۳- در تبصره ی ۱ این ماده به جرم بغی اشاره نشده است. از این رو مرتکب بغی مشمول صدر ماده ی ۱۱۴ می شود و توبه ی او تا پیش از اثبات جرم مورد پذیرش قرار می گیرد، در حالی که موضوع بغی در قانون سابق ذیل مجازات محارب ذکر شده بود و می بایست از حکم مقرر برای محارب تبعیت می کرد.

۴- مقصود از سقوط مجازات در تبصره ی ۲ این ماده، سقوط از بابت توبه است، نه عامل دیگر.

۵- به نظر می رسد موضوع سقوط مجازات به وسیله ی توبه، منحصر به مرحله ی دادگاه است و دادسرا را شامل نمی شود؛ زیرا:

اولاً، عنوان فصل، توبه ی مجرم است نه متهم و به نص اصل ۳۶ قانون اساسی، احراز مجرمیت از وظایف دادگاه صالح می باشد نه داسرا؛

ثانیاً، در این ماده و مواد بعدی از واژه ی «قاضی» استفاده شده است و در عرف قضایی، قاضی به قاضی دادگاه اطلاق می شود نه دادسرا؛

ثالثاً، طبق ماده ی ۱۱۵: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت چنانچه مرتکب توبه نماید

و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می شود. در سایر جرایم موجب تعزیر، دادگاه می تواند مقررات راجع به تخفیف مجازات را اعمال نماید.» بنابراین تخفیف مجازات از اختیارات دادگاه است و موضوع سقوط مجازات به وسیله ی توبه نیز منحصر به دادگاه می باشد و دادسرا را شامل نمی شود.^(۳)

۶- جرم مستوجب حد قذف از شمول مقررات ماده ی ۱۱۴ (توبه ی متهم) خارج است و با توبه ساقط نمی شود.

۷- در جرایم موضوع ماده ی ۱۱۴، چنانچه جرم با اقرار ثابت شده باشد و مرتکب پس از اثبات جرم توبه کند، دادگاه می تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضائیه از مقام رهبری درخواست نماید.^(۳) اقدام دادگاه اختیاری بوده و جنبه ی الزامی ندارد. در صورتی که جرم با ادله ی اثباتی دیگر غیر از اقرار ثابت شده باشد، توبه ی مرتکب پس از اثبات جرم باعث سقوط مجازات نمی شود.

۸- سؤال: چنانچه متهم در دادگاه بدوی قبل از صدور حکم توبه نماید و توبه او برای قاضی دادگاه محرز شود، آیا باید ابتدا برای او مجازات تعیین نماید سپس در خصوص توبه تصمیم گیری کند یا این که پس از احراز توبه نیازی به تعیین مجازات نیست؟

پاسخ: احراز توبه ی مرتکب جرم مشمول حد توسط قاضی محکمه موجب سقوط حد و صدور قرار موقوفی تعقیب است بدون این که در قرار مذکور نیازی به تعیین مجازات باشد.^(۴)

۹- سؤال: آیا مقررات مربوط به توبه در مرحله اجرای حکم نیز قابل اعمال است؟

پاسخ: مقررات ماده ی ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مرحله ی اجرای حکم نیز قابل اعمال است.^(۵)

ماده ی ۱۱۵: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت چنانچه مرتکب توبه نماید و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می شود. در سایر جرایم موجب

تعزیر دادگاه می تواند مقررات راجع به تخفیف مجازات را اعمال نماید.

تبصره ۱- مقررات راجع به توبه درباره کسانی که مقررات تکرار جرایم تعزیری در مورد آن ها اعمال می شود، جاری نمی گردد.

تبصره ۲- اطلاق مقررات این ماده و هم چنین بند (ب) ماده (۷) و بندهای (الف) و (ب) ماده (۸) و مواد (۲۷)، (۳۹)، (۴۰)، (۴۵)، (۴۶)، (۹۳)، (۹۴) و (۱۰۵) این قانون شامل تعزیرات منصوص شرعی نمی شود.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکات مربوط به این ماده:

۱- در قانون سابق در برخی موارد، در صورت احراز توبه پرونده برای رئیس قوه ی قضاییه فرستاده می شد، اما مطابق این قانون، قاضی دادگاه پس از احراز توبه شخصاً مجازات را ساقط می کند.

۲- شبهه ی توبه برای سقوط مجازات کافی نیست و دادگاه باید آن را احراز کند. مقصود از ندامت و اصلاح مرتکب، اصلاح فعلی نیست، بلکه مقصود زمینه ی اصلاح است.

۳- در جرایم مستوجب مجازات های تعزیری درجات شش الی هشت، توبه ی متهم باعث سقوط مجازات می شود، اما در سایر جرایم تعزیری با توبه ی متهم مجازات ساقط نمی شود و موضوع مشمول تخفیف مجازات می گردد. در این مورد بین توبه ی متهم پیش از اثبات جرم یا پس از آن تفاوتی وجود ندارد.

۴- سؤال: آیا جرایم تعزیری درجه های شش تا هشت که برابر این ماده مشمول سقوط مجازات می شوند، شامل جرایم قابل گذشت نیز می شود و چنان چه شاکی خصوصی بر شکایت خود باقی باشد، آیا مجازات متهم با توبه ساقط می شود؟

پاسخ: به نظر می رسد این ماده اطلاق دارد و شامل جرایم قابل گذشت هم می شود؛ گرچه ممکن است در موارد زیادی مورد سوء استفاده قرار گیرد.

۵- سؤال: با توجه به تصویب و اجرای قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از آنجا که مجازات رانندگی با وسایط نقلیه بدون داشتن گواهی نامه ی رسمی مشمول مجازات درجه ی هشت است، آیا رسیدگی به این اتهام در صلاحیت شورای حل اختلاف می باشد یا دادگاه؟

پاسخ: با توجه به این که شورای حل اختلاف برابر نص صریح ماده یک قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ و محتوای اصل ۳۹ قانون اساسی، مرجع قضایی محسوب نمی شود و صلاحیت های آن نیز احصایی، استثنایی و محدود است، لذا با تصویب بند «ج» ماده ی ۱۰ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی مصوب ۱۳۸۹ که رسیدگی به جرم رانندگی بدون پروانه را در صلاحیت مرجع قضایی دانسته است، بند «الف» ماده ی ۹ قانون شورای حل اختلاف منسوخ است. بنابراین دادگاه عمومی جزایی صالح به رسیدگی است و تجدیدنظر خواهی از آن نیز تابع عمومات قانون است.^(۴)

۶- سؤال: آیا حکم موضوع این ماده (سقوط مجازات ناشی از توبه)، نسبت به جرایم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح هم قابلیت اعمال دارد؟

پاسخ: سقوط مجازات به وسیله ی توبه، تأسیس حقوقی جدیدی است که با رعایت شرایط مقررات ماده قانونی مزبور می تواند از موجبات سقوط مجازات یا تخفیف آن باشد. این نهاد حقوقی در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نیز پیشینه ندارد. بنابراین نسبت به جرایم مندرج در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و در خصوص نظامیان قابل اعمال است.

۷- منظور از تعزیرات منصوص شرعی در تبصره ی ۲ این ماده، تعزیراتی است که در شرع مقدس اسلام نوع و میزان آن ها مشخص شده باشد. بنابراین در مواردی که به موجب روایات یا هر دلیل شرعی دیگر، به طور کلی و مطلق برای رفتاری، تعزیر مقرر شده است ولی نوع و مقدار آن معین نگردیده، تعزیر منصوص شرعی محسوب نمی شود و لذا جرایمی از قبیل ارتشاء

و اختلاس تعزیر منصوص شرعی محسوب نمی شود.^(۵)

ماده ی ۱۱۶: «دیه، قصاص، حد کذف و محاربه با توبه ساقط نمی گردد.»
پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق فاقد پیشینه است.

نکات مربوط به این ماده:

۱- در خصوص مبنای حکم مندرج در این ماده باید به جنبه ی حق الناسی موارد مذکور اشاره کرد که موجب می شود، سقوط مجازات منوط به گذشت شاکی باشد.

۲- بین مقررات تبصره ی ۱ ماده ی ۱۱۴ و این ماده تعارض غیر قابل رفع وجود ندارد؛ زیرا منظور از توبه در این ماده توبه ی محارب پس از تسلط و دستگیری است و مراد از توبه در تبصره ی مذکور، توبه پیش از تسلط و دستگیری است.

ماده ی ۱۱۷: «در مواردی که توبه مرتکب موجب سقوط یا تخفیف مجازات می گردد، توبه، اصلاح و ندامت وی باید احراز گردد و به ادعای مرتکب اکتفا نمی شود. چنان چه پس از اعمال مقررات راجع به توبه، ثابت شود که مرتکب تظاهر به توبه کرده است، سقوط مجازات و تخفیفات در نظر گرفته شده ملغی و مجازات اجرا می گردد. در این مورد چنان چه مجازات از نوع تعزیر باشد، مرتکب به حداکثر مجازات تعزیری محکوم می شود.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکته ی مربوط به این ماده:

این که فرد پس از سقوط مجازات به لحاظ توبه مجدداً مرتکب جرم شود، همواره به این معنا نیست که «تظاهر به توبه کرده است»، بلکه ممکن است فردی واقعاً توبه کند، ولی توبه ی خود را بشکند. بنابراین مقصود از تظاهر به توبه

آن است که مرتکب بدون آن که واقعاً توبه کرده باشد، برای فرار از مجازات سعی در فریب دادن قاضی را داشته باشد. در این صورت در مجازات های تعزیری، مرتکب بابت تظاهر به توبه، به حداکثر مجازات محکوم می شود. تشدید در این ماده الزامی است و در حد مقررات قانونی منافاتی با تخفیف ندارد.

ماده ی ۱۱۸: «متهم می تواند تا قبل از قطعیت حکم، ادله مربوط به توبه یا خود را حسب مورد به مقام تعقیب یا رسیدگی ارائه نماید.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکات مربوط به این ماده:

۱- با توجه به ماده ی ۱۱۴ این قانون، در مواردی که جرم موجب حد با اقرار ثابت شده باشد، متهم می تواند حتی پس از قطعیت حکم نیز ادله ی توبه ی خود را ارائه کند.

۲- متهم می تواند ادله ی توبه ی خود را پیش از صدور کیفرخواست به مقام تعقیب و تحقیق ارائه دهد.

۳- در فاصله ی بین صدور حکم تا قطعیت آن، ادله ی توبه به مرجع تجدیدنظر ارسال می شود.

۴- آیا قاضی دادسرا می تواند در خصوص توبه و ادله ی آن رسیدگی کرده و اظهار نظر نماید؟ پاسخ: اگر چه احراز توبه با دادگاه است، اما اظهار نظر قاضی دادسرا در مورد توبه ی متهم و دلایل آن فاقد اشکال است، لیکن قاضی اجرای احکام نمی تواند پرونده را با صدور قرار موقوفی تعقیب مختومه نماید.

ماده ی ۱۱۹: «چنان چه دادستان مخالف سقوط یا تخفیف مجازات باشد، می تواند به مرجع تجدیدنظر اعتراض کند.»

پیشینه ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکات مربوط به این ماده:

۱- به نظر می رسد این ماده اعم از مواردی است که پرونده ابتدا در دادسرا مطرح شده است یا

مستقیماً در دادگاه طرح شود.

۲- حق اعتراض موضوع این ماده برای دادستان، فقط مربوط به توبه است و سایر مسقطات مجازات را شامل نمی شود.

مبحث ششم: اعمال قاعده ی درأ

در حقوق کیفری اسلامی از جمله قواعد مهم و کاربردی قاعده درأ است که فقها در مباحث مختلف فقه جزایی، خصوصاً باب حدود به آن تمسک جستجو کرده اند. از آنجا که تمسک به مدلول این قاعده می تواند در برائت متهم مؤثر باشد، حقوق دانان عرفی نیز با تشبیه این قاعده به قاعده تفسیر به نفع متهم آن را قاعده ای مترقی و مفید دانسته اند. از آنجا که قانون جدید مجازات اسلامی مفاد این قاعده را طی ۲ ماده قانونی مورد اشاره قرار داده است لزوم پرداختن به آن از ابعاد مختلف ضروری به نظر می رسد. بدیهی است استنباط غلط از قاعده می تواند منجر به صدور آرای بی شایسته شود که اگر چه ظاهراً مستند به قانون و قاعده فقهی است لیکن از روح قانون و شرع فاصله گرفته است. بنابراین قاعده ی مذکور را از چند جهت مورد بحث قرار می دهیم و در ادامه در خصوص حدود و ثغور قاعده، در قانون مجازات اسلامی خواهیم پرداخت.

۱- مفهوم قاعده درأ

قاعده درأ با عبارات های مختلفی توسط فقها و نویسندگان مورد استفاده قرار گرفته است. از جمله این عبارات: تدرأ الحدود بالشبهات - ادرئوا الحدود بالشبهات - الحدود تدرأ بالشبهات می باشد. ترجمه این عبارات ها این است که حدود را با وجود شبهه دفع و رفع کنید به این معنا که در صورت وقوع شبهه حد ثابت نمی گردد. برخی محققین در تعریف قاعده درأ نوشته اند: مفاد اجمالی قاعده آن است که در مواردی که وقوع جرم یا انتساب آن به متهم و یا مسؤولیت و یا استحقاق مجازات وی به جهتی محل تردید و مشکوک باشد به موجب این قاعده باید جرم و مجازات را منتفی دانست.

۲- قلمرو قاعده

برخی نویسندگان قاعده درأ را قاعده ای منحصر

به باب حدود دانسته اند. برخی نیز معتقدند قاعده درأ در تعزیرات و قصاص نیز جاری می شود. این عده معتقدند واژه الحدود در قاعده به معنی مطلق مجازات است و نه معنای خاص مجازات حدی. اما مخالفان معتقدند حدود، عمدتاً حق الله است و اجرای قاعده در آن مشکلی را ایجاد نمی کند اما قصاص حق الناس است و وقتی اصول و ضوابط اقتضای اجرای آن را داشته باشد نمی توان به صرف شبهه، حق الناس را تضییع کرد. دلیل دیگر مخالفان اجرای قاعده، در قصاص این است که قاعده درأ امری خلاف اصل است زیرا اصل و قاعده، اجرای مجازات است. لذا باید به قدر متیقن از قاعده که همان اجرای آن در حدود است اکتفا کرد. دلیل دیگر و مهم مخالفان این است که قاعده درأ، قاعده ای امتنانی است و لذا در حق الناس (قصاص و دیه) اجرا نمی شود زیرا اجرای قاعده درأ در قصاص با امتنانی بودن آن منافات دارد. مانند قاعده اکراه که به جهت امتنانی بودن در قتل جاری نمی شود.

دلیل دیگری که می توان در رد اجرای قاعده درأ در قصاص گفت این است که در قتل بحث لوث و اجرای قسامه پذیرفته شده است در حالی که اگر بنا بود قاعده درأ اجرا شود به اقتضای قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» نوبت به قسامه در قتل نمی رسد. در حالی که اگر لوث محقق شود شخص مظنون مکلف به اجرای قسامه و اثبات بی گناهی خویش است. دلیل دیگر در رد اجرای قاعده در قصاص مواردی است که شبهه وجود داشته ولی فقها قاعده درأ را جاری نکرده و حکم به قصاص داده اند. مثلاً اگر کسی دیگری را در منزل خود به قتل برساند و ادعا کند مقتول در حال زنا با همسر قاتل بوده است قصاص می شود مگر اینکه دلیل کافی در اثبات ادعای خود اقامه کند. در حالی که در اینجا شبهه وجود دارد و اجرای قاعده درأ مستلزم سقوط قصاص می باشد.

مثال دیگر در مورد قاتل مست است که اگر ادعا کند اراده او به کلی سلب شده، به صرف ادعا قصاص ساقط نمی شود. زیرا اراده قلبی

استصحاب می‌شود در حالی که لازمه اجرای قاعده در پذیرش ادعای او است. در خصوص دیات نیز با توجه به اینکه اصولاً مجازات نبوده بلکه جبران خسارت است و حتی اگر مجازات تلقی شود حق الناس محض است لذا قاعده در آ جنبایات مستوجب دیه کاربردی ندارد.

اما در خصوص اجرای قاعده در تعزیرات نیز همین اختلاف نظرها وجود دارد. گروهی که اجرای قاعده در آ را در حدود و قصاص جاری می‌دانند اجرای آن را با همان استدلال‌هایی که در قصاص مطرح شد در تعزیرات نیز جای می‌دانند و حتی می‌گویند اگر در حدود و قصاص که مجازات‌های سنگین تری است قاعده اجرا شود به طریق اولی می‌دانند و حتی می‌گویند اگر در حدود و قصاص که مجازات‌های سنگین تری است قاعده اجرا شود به طریق اولی می‌توان در تعزیرات نیز نظر بر اجرای قاعده داشت. اما مخالفان معتقدند این قاعده خلاف اصل است و در حدود که بنای شارع بر تخفیف و مسامحه است اجرای قاعده توجیه پذیر است اما در تعزیرات چنین مبنایی نداریم و اگر بنا باشد قاعده در تعزیرات نیز اجرا شود باب اجرای مجازات بسته می‌شود در حالیکه مجازات بخشی از سیاست جنایی اسلام است و نباید زمینه اجرای آن به کلی یا غالباً از بین برود.

۳- دایره اجرای قاعده از جهت منشأ و نوع شبهه

در کتب فقهی در خصوص اینکه شبهه قاضی یا متهم منشأ اجرای قاعده باشد بحث‌های زیادی وجود دارد. خلاصه کلام این است که هر نوع شبهه‌ای چه از ناحیه قاضی باشد و چه شبهه متهم، با لحاظ سایر شرایط می‌تواند زمینه اجرای قاعده باشد. شبهه متهم مانند آنچه در خصوص وطی به شبهه مطرح می‌شود که این شبهه را می‌توان همان اشتباه متهم تلقی کرد. شبهه قاضی نیز به معنای شک و تردید قاضی می‌باشد. مثلاً متهم ادعای اکراه می‌کند و قاضی در صحت ادعای او تردید دارد. اما نکته مهمتر این است که آیا شبهه موضوعی

در مواردی که توبه‌ی مرتکب موجب سقوط یا تخفیف مجازات می‌گردد، اصلاح و ندامت وی باید احراز گردد و به ادعای مرتکب اکتفا نمی‌شود (ماده ۱۱۷).

ملاک است یا شبهه حکمی؟ نظر غالب فقها این است که شبهه موضوعی مطلقاً و شبهه حکمی به شرط آنکه ناشی از تقصیر نباشد قابل پذیرش است اما اگر جاهل به حکم در عدم یادگیری حکم خود مقصر باشد نمی‌تواند به این استناد از مزایای قاعده در آ استفاده کند. به نظر می‌رسد که نمی‌توان برای قاعده عمومیت قائل شد و آن را در تمام مجازات‌ها اعم از حدود و قصاص و تعزیرات جاری دانست و نیز نمی‌توان هر شبهه‌ای را ولو غیر متعارف و ناشی از جهل تقصیری موجب سقوط مجازات دانست. بلکه با توجه به اصطیادی بودن قاعده، باید در اجرای آن احتیاط کرد. از طرف دیگر باید توجه داشت که قاعده در آ یک قاعده استثنایی است و نمی‌توان به گونه‌ای تفسیر کرد که نتیجه آن امتنان بر متهم و ظلم بر شاکی باشد. با این اوصاف به نظر می‌رسد نباید در عدم اجرای قاعده در قصاص و دیات و حقوقی که جنبه حق الناس دارد تردید کرد. چرا که روایات و قضایایی هم که به عنوان مستند قاعده آمده است همه در مواردی است که حدودی مانند زنا یا غیر اکرایی موضوع قضیه بوده است. راه منطقی، پذیرش حد عقلانی از قاعده است چه از حیث دایره مجازات‌ها و چه از حیث نوع شبهه. به بیان دیگر از آن جایی که در حدود آن هم در غیر موارد حق الناس بنای شارع بر مسامحه و تخفیف است در این موارد باید قاعده را جاری دانست. ضمن اینکه شبهه باید شبهه‌ای معقول بوده و در شبهات حکمیه نیز ناشی از تقصیر نباشد.

در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ اشاره

صریحی به قاعده در آ نگردیده بود. اگرچه نتیجه اجرای قاعده در موادی مانند ۷۱ و ۷۳ آن قانون مورد اشاره قرار گرفته بود که با توجه به آنچه در تفکیک موارد اجرای قاعده بیان شد نمی‌توان حکم تمام این موارد را مستند به قاعده در آ دانست. اما در این قانون، در مبحث ششم صراحتاً قاعده در آ به عنوان یک مبحث از قانون آمده است. این مبحث شامل دو ماده ۱۲۰ و ۱۲۱ می‌باشد.

در تحلیل قاعده در آ در این قانون، نمی‌توان صرفاً ظاهر این دو ماده و خصوصاً ماده ۱۲۰ را ملاک قرار داده و از سایر موارد غافل شد. ضمن اینکه توضیحات مباحث قبلی در تبیین مبانی قاعده باید مدنظر قرار گیرد.

بر اساس ظاهر ماده ۱۲۰ در مطلق جرایم با وجود شبهه در شرایط تشکیل دهنده جرم که شامل ارکان مادی و معنوی و قانونی می‌باشد یا در شرایط مسؤلیت کیفری مثل بلوغ و عقل و... و موجود نبودن دلیلی بر خلاف آن، جرم یا شرط مسؤلیت کیفری ثابت نمی‌شود. بر این اساس اگر مثلاً متهم مال دیگری را برآید و ادعای اکراه کند، با فرض نبودن دلیلی در رد یا تأیید ادعای وی، قاضی باید بر اساس ظاهر ماده ۱۲۰ او را تبرئه کند. در حالی که به نظر می‌رسد این استنتاج صحیح نمی‌باشد، زیرا با توجه به اصل اختیاری بودن اعمال، این متهم است که باید دلیل اکرایی بودن ربایش را ارائه کند. مثال دیگر حالتی است که شخص دیگری را در منزل خود به قتل برساند و ادعا کند که او با همسرش مرتکب زنا شده است و در حین آمیزش مرتکب قتل شده است. با این ادعا عنصر قانونی بزه قتل (عدوانی بودن قتل و غیر مشروع بودن آن) با توجه به قاعده قتل در فراش مورد تردید قرار می‌گیرد؛ ولی آیا می‌توان بر اساس ظاهر ماده ۱۲۰ و با این شبهه متهم را تبرئه کرد؟ به نظر می‌رسد که بار اثبات این ادعا به عهده قاتل است. ملاحظه می‌گردد که اطلاق ماده ۱۲۰ و سیاق آن ممکن است موجب اشتباه شده و چنین برداشت شود



که با وجود هر شبهه یا تردیدی در شرایط تشکیل دهنده جرم یا ارکان مسؤولیت باید قرار منع تعقیب یا رأی برائت صادر کرد. مطلق بودن کلمه جرم باعث می‌شود ادعا شود هر جرمی ولو حق الناس و حتی موجب قصاص و دیه مشمول این قاعده است. به علاوه وجود قید... دلیلی بر نفی آن یافت نگردد... چنین به ذهن متبادر می‌کند که قانون‌گذار متهم را از اثبات ادعای خود معاف دانسته و به عبارت دیگر اصل را بر صحت شبهه با تردید قرار داده است. در حالی که برداشت بنا به آنچه گفته شد و به دلایل دیگر ناصحیح است. از جمله دلایل دیگری که در رد این برداشت (حداقل در قصاص و دیات) قابل طرح است پذیرش مقوله لوث و قسامه در قانون مجازات اسلامی است. تحقق لوث مصداق بارز شبهه و تردید است و بنا به ماده ۱۲۰ با وجود آن جرم نباید ثابت شود. در حالی که قانون‌گذار لوث را مقدمه‌ای برای بررسی بیشتر جهت اثبات قصاص و اقامه قسامه دانسته است. مثال دیگر تبصره یک ماده ۲۹۰ قانون جدید است که به موجب آن اگر قاتل مدعی عدم آگاهی نسبت به نوعا کشنده بودن کار خود باشد باید این ادعا را اثبات کند. در حالی که این قید با اطلاق و عموم ماده ۱۲۰ منافات دارد. همچنین است حکم ماده ۳۷۸ قانون جدید که مدعی اکراه بر جنایت را مسؤول اثبات آن دانسته است. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت نباید ماده ۱۲۰ را ترجمه‌ای حقوقی از قاعده در آن دانسته و آن را در تمامی جرایم و بدون توجه به سایر اصول و ادله پذیرفته شده در

پی‌نوشت‌ها:

۱. پخالقی، علی، پیشین: صفحه‌ی ۱۱۴
۲. نظر مشورتی شماره‌ی ۱۲۹۱/۷ مورخ ۱۳۹۲/۷/۱: «در جرایم موجب حد به استثنای محاربه و قذف چنانچه متهم قبل از اثبات جرم توبه کند و اصلاح وی برای قاضی محرز شود، حد از او ساقط می‌شود، بنابراین احراز توبه مرتکب جرم با قاضی محکمه است و باز پرس حق مداخله ندارد، لکن در صورت احراز توبه، باز پرس باید پرونده را با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست به دادگاه ارسال تا اقدام مقتضی معمول گردد.
۳. احراز توبه مرتکب جرم مشمول حد توسط قاضی محکمه موجب سقوط حد و صدور قرار موقوفی تعقیب است بدون این که در قرار مذکور نیازی به تعیین مجازات باشد.»

مذکور ثابت نمی‌شود.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکات مربوط به این ماده:

۱- این ماده شامل تعزیرات هم می‌شود و به صراحت بیان می‌کند که قاعده‌ی در اختصاصی به حدود ندارد و در تعزیرات نیز جاری است.

۲- این ماده هماهنگ با مقررات ماده‌ی ۹۱ است که راجع به شبهه در درک ماهیت جرم یا حرمت آن و یا شبهه در رشد و کمال عقل نوجوانان زیر هجده سال، حکمی را بیان کرده است.

ماده‌ی ۱۲۱: «در جرایم موجب حد به استثناء محاربه، افساد فی الارض، سرقت و قذف، به صرف وجود شبهه یا تردید و بدون نیاز به تحصیل دلیل، حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نمی‌شود.»

پیشینه‌ی تقنینی:

این ماده جدید است و در قانون سابق وجود نداشت.

نکات مربوط به این ماده:

۱- در جرایم موجب حد به صرف شبهه مجازات ساقط می‌شود، ولی در موارد استثنایی که در ماده ذکر شده است، قاضی باید تحصیل دلیل کند.

۲- در مورد زنا یا به عنف، اکراه یا اغفال، اعمال این ماده با رعایت حکم مندرج در تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۱۸ همین قانون^(۸) صورت می‌گیرد.

۳- مقررات این ماده در دادسرا نیز جاری است و در صورت وجود شبهه، در دادسرا قرار منع تعقیب و در دادگاه حکم برائت صادر می‌شود.

اثبات جرم جاری دانست بلکه این ماده که منشأ شرعی و فقهی دارد و در محث قاعده در آمده است باید با استدلالی مبتنی بر موازین شرعی تحلیل، تفسیر و اعمال شود و چنانچه گفته شد اولاً اجرای آن در جرایم موجب قصاص و دیات ممکن نمی‌باشد. ثانیاً در مواردی که جرم موجب حد است نیز به استناد ماده ۱۲۱ برخی حدود (محاربه- افساد- سرقت- قذف) از اعمال قاعده در استثناء شده است. تردیدی نیست که استثنا شدن سرقت و قذف به جهت جنبه حق الناسی آن است. در همین راستا ماده ۲۱۸ قانون و تبصره آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در ماده ۲۱۸ آمده است که اگر متهم ادعای فقدان علم یا قصد یا وجود یکی از موانع مسؤولیت کیفری کند در صورتی ادعای وی پذیرفته می‌شود که احتمال صدق مدعی داده شود. یعنی همان معقول بودن شبهه که در تفسیر قاعده بیان کردیم ضمن اینکه مطابق تبصره یک ماده در جرایم منافی عفت با عنف و اکراه و ربایش و اغفال صرف ادعا مسقط حد نمی‌باشد. ملاحظه می‌گردد در این جا نیز به جهت حق شاکی خصوصی قاعده جاری نمی‌گردد. بنابراین حتی این ادعا که قاعده در ادعا در مطلق حدود از جمله حد زنا یا به عنف یا اغفال به صورت یکسان جاری می‌شود با وجود این تبصره محکوم به بطلان است.

ماده‌ی ۱۲۰: «هرگاه وقوع جرم یا برخی از شرایط آن و یا هر یک از شرایط مسؤولیت کیفری مورد شبهه یا تردید قرار گیرد و دلیلی بر نفی آن یافت نشود حسب مورد جرم یا شرط

طبق ماده‌ی ۱۱۴ قانون مارالذکر در جرایم موجب حد با استثنای قذف (محاربه) در صورت توبه مرتکب بعد از صدور حکم قطعی، دادگاه فقط می‌تواند عفو مجرم را توسط رئیس قوه قضاییه از مقام رهبری درخواست نماید.

۳. نظر مشورتی شماره‌ی ۱۲۹۱/۷ مورخ ۱۳۹۲/۷/۱ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه.

۴. نظر مشورتی شماره‌ی ۱۲۹۱/۷ مورخ ۱۳۹۲/۷/۱ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه.

۵. نظر مشورتی شماره‌ی ۱۲۹۱/۷ مورخ ۱۳۹۲/۷/۱ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه.

۶. نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۹۰ مورخ ۱۳۹۲/۵/۱۵ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه.

۷. نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۱۴۰۶ مورخ ۱۳۹۲/۷/۲۲ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه.

۸. تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «در جرایم محاربه و افساد فی الارض و جرم منافی عفت با عنف، اکراه، ربایش یا اغفال، صرف ادعا مسقط حد نیست و دادگاه موظف به بررسی و تحقیق است.»

شرایط صحت صیغهی طلاق

مهدی الله یاری_ دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و حقوق



چکیده

یکی از راه‌های انحلال علقه‌ی زناشویی، جاری ساختن صیغه‌ی طلاق است. طلاق از ایقاعات به شمار می‌رود که اراده‌ی یک طرف منشأ اثر حقوقی است. جدایی زن و شوهر زمانی واقع می‌شود که صیغه‌ی طلاق با قصد انشای جدی و با حضور دو مرد عادل، توسط زوج یا وکیل او جاری شود. در احراز صحت صیغه‌ی طلاق ویژگی‌هایی برای طلاق دهنده، طلاق گیرنده و شاهدان مقرر شده و صیغه‌ی طلاق نیز ویژگی‌هایی دارد که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: مطلق (طلاق دهنده)، مطلقه (طلاق داده شده)، صیغه‌ی طلاق، قصد انشاء، عدلین.

درآمد

طلاق ایقاع است و ایقاع عملی قضایی و یک طرفی است که به صرف قصد انشاء و رضای یک طرف منشأ اثر حقوقی می‌شود (محقق داماد، ۱۳۷۶: ۳۷۹) و فرق آن با عقد در این است که ایقاع لفظی است که دال بر انشای خاص از طرف یک نفر است، به خلاف عقد که لفظی است دال بر انشای خاص از دو طرف. به عبارت دیگر عقد نیاز به ایجاب و قبول دارد، ولی ایقاع فقط نیاز به ایجاب دارد (مدنی تبریزی، ۱۴۰۳: ۳۷۶).

طلاق در لغت به معنای ارسال و ترک است و وقتی گفته می‌شود: «طلقت القوم» یعنی قوم را ترک کردم (ابن منظور، ۱۵۰۵، ج ۱: ۲۲۶). لیکن در عرف، آزاد شدن از قید معنوی را گویند

که مخصوص به زن است که از نکاح مردی خارج می‌شود (زحیلی، ۱۴۰۴، ج ۷: ۳۵۶).

طلاق در اصطلاح و شرع عبارت است از زایل کردن قید نکاح، بدون عوض به وسیله‌ی صیغه «طالِقُ». تعریف فوق به اصطلاح منطقیون، جامع افراد و مانع اغیار است. یعنی با قید «از الهی نکاح» فسخ و خلع و مبارات داخل می‌شوند و با قید «غیر عوض» خلع و مبارات از تعریف خارج می‌شوند و با قید صیغه‌ی «طالِقُ» فسخ خارج می‌شود؛ چون فسخ طلاق نیست و هم‌چنین در طلاق انشای صیغه لازم است، ولی در فسخ چنین نیست؛ اگر چه با فسخ هم انحلال عقد نکاح صورت می‌گیرد (وجدانی فخر، ۱۳۸۴، ج ۱۳: ۷).

در اصطلاح حقوقی، طلاق ایقاعی تشریفاتی است که به موجب آن مرد به اذن یا حکم دادگاه زنی را که در قید زوجیت دائم او است از این قید رها می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۰۰). ماده‌ی ۱۱۲۰ قانون مدنی مقرر داشته است: «عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا به بذل مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود».

۱. شرایط مطلق

کسی که طلاق می‌دهد، باید بالغ و عاقل و مختار باشد. چون بلوغ و عقل، شرط طلاق دادن است و لذا طلاق بچه و دیوانه اعم از دائمی یا ادواری و طلاق مکروه صحیح نیست (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۹: ۱۸).

طبق ماده‌ی ۱۱۳۶ قانون مدنی: «طلاق دهنده باید عاقل و بالغ و قاصد و مختار باشد».

۲. شرایط مطلقه

۱- علقه زوجیت بین زوج و زوجه باشد: طلاق پیش از نکاح، نه منعقد می‌شود و نه حکمی بدان تعلق می‌گیرد (طوسی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۲۳). به دو دلیل: یکی قول خداوند که فرمودند: «اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن»^(۱) و دیگری روایات از جمله قول رسول خدا که فرمودند: «انکحها فانه لا طلاق قبل النکاح» (بیهقی، بی‌تا، ج ۷: ۳۱۸) و امام صادق علیه‌السلام

در اصطلاح حقوقی، طلاق ایقاعی تشریفاتی است که به موجب آن مرد به اذن یا حکم دادگاه زنی را که در قید زوجیت دائم او است از این قید رها می‌سازد

فرمودند: «لا یکون طلاق حتی یملک عقده النکاح» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۷: ۳۷۴).

بعضی از علمای عامه، وقوع طلاق بر اجنبیه را صحیح می‌دانند، اگر چه معلق بر تزویج هم نشده باشد (سمرقندی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۱۹۶).

۲- زوجه در عقد دائمی باشد: طلاق نسبت به همسر موقت میسر نیست و اگر طلاق داده شود طلاق صورت نمی‌گیرد (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۸۲).

۳- زن از حیض و نفاس پاک باشد: واجب است که مطلقه در هنگام طلاق از حیض و نفاس پاک باشد و این مورد اتفاق فقها است (سبحانی، ۱۴۱۴: ۴۲). به این دلیل که از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد آیا طلاق در حال حیض صحیح است، امام فرمودند: «الطلاق لغیر السنه باطل». البته منظور امام این است که در حال حیض نباشد مگر این که زن حامل باشد، مدخول بها نباشد و شوهرش پیش او نباشد (تمیمی مغربی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۶۱). اگر یکی از این قیود باشد، طلاق زن صحیح است اگر چه حائض یا نفساء باشد و مطلق غایب بودن مرد در صحت طلاق زنی که حائض یا نفساء است کفایت نمی‌کند، بلکه غیبت بر وجه خاصی لازم است. فقها در تعیین حد غیبتی که مجوز طلاق است، اختلاف کرده‌اند و بهترین قولی که در این باره بیان شده، این است که باید مدتی بگذرد تا علم یا ظن حاصل شود که زن از طهارتی که شوهرش با او نزدیکی کرده است، به طهارت دیگر منتقل شده است (ابن

ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲: ۶۶۵).

ماده‌ی ۱۱۴۰ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر این که زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد به طوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند».

۴- تعیین و تمییز زوجه بنا بر اقوی: شوهر هنگام طلاق باید زنی را که قرار است طلاق دهد، در لفظ یا در نیت معین و مشخص نماید. پس اگر یکی از زنانش را به طور غیر معین طلاق دهد، طلاق او باطل است. به خاطر اصالت بقای نکاح. لذا به مقتضای این اصل نکاح زایل نمی‌شود، مگر به سببی که سبب بودن آن معلوم و محقق باشد (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۸۲).

۵- زوجه مستبرئه باشد: رحم او از نطفه پاک باشد و در پاکی باشد که موقعه صورت نگرفته باشد. اگر موقعه صورت گرفته باشد، طلاق واقع نمی‌شود. البته این شرط در یائسه، کسی که حیض نمی‌شود و حامل، ساقط است (یزدی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷۶۷). ماده‌ی ۱۱۴۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «طلاق در طهر موقعه صحیح نیست مگر این که زن یائسه یا حامل باشد».

۳. شرایط شاهدان

هنگام انشای صیغه‌ی طلاق باید دو مرد عادل حضور داشته باشند و آن را بشنوند. شنیدن صیغه‌ی طلاق توسط دو شاهد شرط صحت طلاق است و بدون حضور آن دو، طلاق واقع نخواهد شد (مدنی تبریزی، ۱۴۰۳: ۴۰۳؛ مروارید، ۱۴۱۰، ج ۲: ۱۱)، مگر کسی که عاجز از سخن باشد که دو شاهد باید اشاره و یا کتابت او را بر طلاق رؤیت کنند. به خاطر عموم قول خداوند که هم شامل شنیدن می‌شود و هم شامل دیدن (کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۴: ۱۷۵). لذا نزد امامیه حضور دو شاهد عادل در اجرای صیغه طلاق لازم و ضروری است.

به سه دلیل اجماع فقها (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۹: ۱۱۱) و قول خداوند: «و اشهدوا ذوی عدل منکم و اقیمو الشهاده لله»^(۳) و روایت امام باقر علیه السلام: «ان الطلاق لا یکون بغير شهود» و قول امام صادق علیه السلام: «من طلق بغير شهود فلیس بشيء» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۶۰ و ۷۳) و این که مردی از علی علیه السلام پرسید همسر مرا در عده و بدون حضور شهود طلاق دادم. آیا درست است؟ امام فرمودند: «لیس بطلاق فار جع الی اهلک» (تمیمی مغربی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۲).

طلاق با یک شاهد و لو این که عادل هم باشد، واقع نمی شود و با شهادت دو فاسق هم طلاق محقق نخواهد شد، بلکه باید عادل باشند. هم چنین شهادت زنان در طلاق، نه به صورت منفرد و نه به صورت منضم شدن به مردها قابل قبول نیست. حتی اگر یکی در مکانی و آن یکی در مکان دیگر شهادت بدهد طلاق واقع نمی شود و هم چنین اگر یکی شهادت به اقرار دهد و دیگری به انشاء، قابل قبول نیست (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۶۵). ماده‌ی ۱۱۳۴ قانون مدنی مقرر داشته است: «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لا اقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد».

۴. تصریح به لفظ و صیغه‌ی خاص

به کارگیری صیغه در طلاق دارای اهمیت ویژه‌ای است و در صحت آن الزامی است. صیغه‌ی صریح برای ازاله‌ی قید نکاح متوقف است بر آن چه از سوی شارع بیان شده است که عبارتند از: «انت مطلقه» یا «ضمیر مفرد مؤنث مخاطب و خطاب به مطلقه است» یا «ضمیر مفرد مؤنث غایب است که منظور مطلقه است» یا «ضمیر مفرد مؤنث اشاره‌ی مؤنث است و مشار الیهها مطلقه است» یا «فانته» (منظور مطلقه است) یا «زوجتی طالق» و یا بگوید: «فانته بنت فلان طالق» صحیح است (مفید، ۱۴۱۰۵۲۵).

بعضی از فقهای اهل سنت هم قائلند بر این که صیغه‌ی «انت طالق» از سوی شارع برای

طلاق جعل شده است (مروارید، ۱۴۱۰، ج ۲۳: ۳۱). بعضی از علمای مذهب حنفیه قائلند که صیغه‌های صریح در طلاق «انت طالق» انت مطلقه و طلقتک» هستند (همان، ج ۳۲: ۶ و ۳۷۰ و ۴۵۱). شافعی گفته: الفاظ صریح در طلاق سه تا است «طلاق و فراق و سراح» و ما بقی کنایه هستند که طلاق با آن‌ها واقع نمی شود (علم‌الهدی، ۱۳۹۱: ۱۲۹). لفظ مخصوص و صریح همان لفظ طلاق است و الفاظ دیگر همه کنایه هستند و کتابت و اشاره مفهومی هم می تواند قائم مقام لفظ شوند (زحیلی، ۱۴۰۴، ج ۷: ۳۵۷).

ماده‌ی ۱۱۳۴ قانون مدنی: «طلاق باید به صیغه و در حضور لا اقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد».

با صیغه‌های دیگر مثل «انت مطلقه، طلقت فلانه، من المطلقات و انت الطالق» بنا بر قول مشهور اگر قصد طلاق هم بکند، طلاق واقع نمی شود (سبحانی، ۱۴۱۴: ۶۹). بعضی گفته‌اند: اگر بگوید «انت مطلقه» و نیت طلاق بکند، بنا بر اقوی طلاق واقع می شود (طوسی، ۱۳۴۶، ج ۵: ۲۵). این سخن بعید است؛ چون با شبه انشاء طلاق واقع نمی شود (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۷۹). در صیغه‌ی طلاق باید بر موضع نص اکتفاء نمود و مستند این فتوا چند امر است:

۱- توقف بر موضع نص مقتضی آن است که الفاظ دیگر صحیح نباشد؛ چون در نص فقط لفظ طالق آمده است؛

۲- اجماع فقها (علم‌الهدی، ۱۳۹۱: ۱۳۰)؛

۳- استصحاب حکم زوجیت مقتضی بقای زوجیت و عدم زوال آن است. یعنی از اجرای طلاق با الفاظ دیگر شک می کنیم که آیا طلاق واقع شده است یا نه. پس نتیجه می شود که طلاق باید با لفظی صورت گیرد که موجب یقین به زوال زوجیت شود و این محقق نمی شود مگر با صیغه‌ی «طالق» که موضع یقین است؛

۴- استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له آن مجاز است (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۷۹)؛

۵- عدول از طالق به الطالق، به طلاق و یا به مطلقه، مخالف حصر است (سبحانی، ۱۴۱۴: ۶۹). نزد امامیه الفاظی مانند: «سراح» رها کردن و «فراق» جدایی معتبر نیستند و لذا اگر زوج بگوید: «انت مسرّحه یا انت فراق» به جای «انت طالق» طلاق صورت نخواهد گرفت (وجدانی فخر، ۱۳۸۴، ج ۱۳: ۱۳) و دلیل واقع نشدن طلاق با این الفاظ، آن است که این الفاظ اگر به صورت مطلق و بدون قرینه در نظر گرفته شوند، بر طلاق اطلاق نمی شوند و لذا کنایه از طلاق هستند و صراحتی در آن‌ها نیست و صرف تعبیر کردن از طلاق با این الفاظ در قرآن دلالت بر جواز نمی کند (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۷۹). با الفاظی مثل «هذه خلیه او بریه» که کنایه هستند، طلاق واقع نمی شود. مراد از خلیه و بریه خالی بودن و بری بودن از زوج است. کنایه در طلاق لفظی است که با آن هم احتمال طلاق می رود و هم غیر طلاق (همان، ج ۹: ۶۷). با سایر کنایات مثل «الحقی باهلک، بته و بتله» (این دو به معنای قطع هستند)، حرام، بائن و اعتدی (عده نگه‌دار) طلاق محقق نمی شود؛ به دلیل این که هیچ یک از این صیغه‌ها صریح در طلاق نیستند (همان، ج ۹: ۷۳).

از امام باقر و امام صادق سلام الله علیهما سؤال شد که آیا اگر مردی به همسرش بگوید: «انت منی خلیه او بریه او بائن او بته او حرام»، طلاق واقع می شود. امام باقر و امام صادق سلام الله علیهما فرمودند: «لیس ذلک بشيء حتی یقول لها و هی طاهره من غیر جماع بشهاده شاهدین عدلین: انت طالق» (تمیمی مغربی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۶). برخی گفته‌اند که اگر بگوید: «اعتدی» و نیت طلاق بکند، طلاق صحیح است به دلیل قول امام صادق که فرمودند: «الطلاق ان یقول لها: (اعتدی)» او یقول لها: «انت طالق»، ولی قول مشهور این است که با کلمه «اعتدی» طلاق واقع نمی شود حتی اگر نیت هم بکند (سبحانی، ۱۴۱۴: ۶۹)؛ به

دلیل قول امام صادق علیه السلام که فرمودند: «لیس الطلاق الا... انت طالق و کل ما سوی ذلک فهو ملغی» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۸: ۳۷).

۵. تلفظ صیغه

صیغه‌ی طلاق باید تلفظ شود و کتابت کافی نیست (همان جا). تلفظ صیغه طلاق شرط صحت طلاق است، مگر در مورد کسی که عاجز از تلفظ باشد (محقق حلی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۴۲۹).

در مورد اشخاص لال که نمی‌توانند صیغه را بر زبان جاری سازند، اشاره‌ی مفهمه دلالت بر طلاق می‌کند و اشاره در مورد شخص لال معتبر است و قائم مقام لفظ در جمیع عقود است (نوی، ۱۴۰۵، ج ۸: ۳۹). نظر مشهور این است که طلاق لال با اشاره‌ی مفیده یعنی اشاره‌ای که مفید فایده باشد یا با نوشتن واقع می‌شود. طلاق کسی که لال است با اشاره‌ای که طلاق را بفهماند و با انداختن روسری بر سر زن صورت می‌پذیرد (وجدانی فرد، ۱۳۸۴، ج ۱۳: ۱۵). اگر شخص لال هر دو کار را با هم انجام دهد، دلالتش بر طلاق قوی‌تر خواهد بود (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۷۹). به خاطر این که کتابت قوی‌تر از اشاره است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲: ۶۷۸). حق اکتفاء بر اشاره مفهمه است ولقاء القناع همراه افهام از جمله اشارات است (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۹: ۷۰). با کتابت طلاق واقع می‌شود اگر چه مطلقاً قادر بر تلفظ هم باشد به دلیل این که کتابت مرسوم است.

در مؤید این قول روایتی وارد شده که شخصی از امام رضا علیه السلام در مورد مردی که لال بود و از زنش بدش می‌آمد، سؤال کرد و گفت آیا ولی او باید از طرف او طلاق دهد؟ امام فرمودند: «لا و لکن یکتب و یشهد علی ذلک» (شیخ صدوق، بی تا، ج ۳: ۳۳۳؛ طوسی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۳۰۱). شیخ طوسی قائل است به این که طلاق با کتابت واقع می‌شود زمانی که زوج از زوجه غایب باشد. این حرف قابل اعتماد و محکم نیست (یزدی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۷۷۵). در مورد شخص حاضر، علما بر عدم وقوع طلاق از

نظر مشهور این است که طلاق لال با اشاره‌ی مفیده یعنی اشاره‌ای که مفید فایده باشد یا با نوشتن واقع می‌شود. طلاق کسی که لال است با اشاره‌ای که طلاق را بفهماند و با انداختن روسری بر سر زن صورت می‌پذیرد

طرف او که قادر بر تلفظ است اتفاق نظر دارند، اما اختلاف آنان در وقوع طلاق از شخص غایب است که اکثر فقها قائلند که طلاق غایب به واسطه‌ی کتابت واقع نمی‌شود. به خاطر اصل و استصحاب حکم زوجیت تا این که ثابت شود زایل شده است (طوسی، ۱۳۴۶، ج ۵: ۲۸). زراره از امام صادق علیه السلام پرسید: مردی طلاق زنش را نوشت، آیا طلاق واقع می‌شود؟ امام فرمودند: لیس ذلک بطلاق حتی یتکلم به» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۶۴).

۶. عربی بودن صیغه

نظر مشهور فقها این است که طلاق به غیر عربی، در صورت قادر بودن بر تلفظ واقع نمی‌شود (یزدی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۷۷۴). به این جهت که لفظ عربی هم در قرآن به کار رفته و هم در لسان اهل شرع تکرار شده است و اصل هم عصمت فروج است و استصحاب حکم عقد تا زمانی که شرعاً زایل نشده، باقی است (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۹: ۶۷). عده‌ای معتقدند که اجرای صیغه طلاق به غیر عربی هم جایز است به شرط آن که با کلمات و عباراتی باشد که دقیقاً مرادف با صیغه‌ی «انت طالق» و رساننده‌ی مفهوم و معنای دقیق آن باشد. به دلیل این که مقصود بالذات و حقیقی از طلاق، همان معنا و مفهوم طلاق است و الفاظ صرفاً برای دلالت بر آن مقصود وضع شده است و در نتیجه با هر لفظی که رساننده‌ی معنای طلاق باشد،

می‌توان صیغه‌ی طلاق را جاری ساخت. به دلیل قول امام صادق علیه السلام که فرمودند: «کل طلاق بکل لسان فهو طلاق» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۸: ۳۸). این استدلال مردود است و به موارد عجز از تکلم عربی مربوط می‌شود که مورد اتفاق است، ولی در مورد شخص قادر اختلافی است که مشهور عربیت را شرط می‌دانند و احتیاط هم این است که عربی نسبت به قادر ترک نشود (سبحانی، ۱۴۱۴: ۷۴).

۷. جمله‌ی اسمیه بودن صیغه

سرّ ترجیح جمله‌ی اسمیه در صیغه‌ی طلاق، بلکه در اغلب ایقاعات بر جمله‌ی فعلیه‌ی ماضویه این است که جمله‌ی اسمیه قبول نمی‌خواهد، بلکه با همین جمله رها شدن محقق می‌شود و هم‌چنین دلالت بر دوام و ثبوت در زمان حال است و چون رفع علقه مشکل‌تر از ایجاد علقه است و لذا برای رفع شک و شبهه جمله‌ی اسمیه مناسب است به خلاف صیغه‌ی «طلقت» که تعدیه‌اش دال بر وجوب قبول و به جهت فعلیتش مشعر به تجدد و حدوث است.

۸. صیغه‌ی طلاق منجز باشد

بنا بر قول مشهور، اگر طلاق را معلق به شرط یا صفت بکند، طلاق باطل است (اصفهانی، ۱۴۲۲: ۷۷۸). این حکم نزد امامیه محل اجماع و اتفاق است، مگر این که شوهر در زمان اجرای صیغه‌ی طلاق بدانند شرطی که طلاق را معلق بر آن کرده است، محقق خواهد شد. مثلاً بگوید: «انت طالق ان کان الطلاق یقع بک»، تو طالق هستی اگر طلاق بر تو واقع شود و بداند که طلاق بر او واقع می‌شود که در این صورت بنا بر اقوی طلاق او صحیح است؛ چون این طلاق در واقع معلق نیست. معلق کردن طلاق به خواست و مشیت خداوند هم جزء تعلیق به شمار می‌رود. مثلاً اگر بگوید: «انت طالق ان شاء الله»، طلاقش صحیح نیست. اگر طلاق را معلق بر جزئی یا اجزای بدن زوجه مثل سر، دست، پا و یا

تقسیم کند، طلاقى واقع نمى شود؛ چون قرآن مى فرماید: «یا ایها النبی اذا طلقت النساء فطلقوهن لعدتهن» در آیهی طلاق به اسم نساء تعلق گرفته است و لذا دست و پا را بدون هیچ شبهه‌ای شامل نمى شود، ولی مذاهب اربعه جایز مى دانند به دلیل این آیه: «فبما کسبت ایدیهم» (علم الهدی، ۱۳۹۱: ۱۴۰). اگر هنگام اجرای صیغه‌ی طلاق، طلاق را به بیش از یک مرتبه تفسیر کند. مثلاً بگوید: انت طالق ثلاثاً، تفسیر او لغو و بی اثر است و طلاق یک بار واقع می شود؛ چون مقتضی برای طلاق موجود است که همان صیغه‌ی «انت طالق» است و از طرفی هم مانع مفقود است (همان جا). دلیل دیگر صحیحی‌ی جمیل درباره‌ی مردی است که در یک مجلس سه بار همسرش را طلاق می دهد و امام می فرماید: «هی واحده» یک طلاق واقع می شود.

برخی از فقها گفته اند که با این لفظ هیچ طلاقى واقع نمى شود؛ چون سه بار طلاق دادن در یک مجلس بدعت است و امام صادق علیه السلام می فرماید: «من طلق ثلاثاً فی مجلس فلیس بشیء من» کسی که در یک مجلس زنش را سه بار طلاق دهد، فایده‌ای ندارد (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۳: ۳۸۰). البته مقصود امام این است که سه بار طلاق که قصد طلاق دهنده است واقع نمی شود، نه این که اصلاً طلاق واقع نمی شود، بلکه یک بار طلاق محقق می شود (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۸۰)، ولی بعضی از اهل سنت گفته اند که اگر بگوید: «انت طالق انت طالق انت طالق»، سه طلاق واقع می شود و نیاز به محلل است، ولی این خلاف سنت است.

۹. صیغه‌ی طلاق به محل خود که همان زوجه است اضافه شود

پس اگر بگوید: «یدک طالق یا رجلک یا رأسک یا صدرک یا وجهک یا ثلثک یا نصفک طالق»، طلاقى واقع نمى شود (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۶۱) چون در نصوص، محل

طلاق فقط خود زوجه است که همان صیغه‌ی «انت طالق یا زوجتی طالق» است (مدنی تبریزی، ۱۴۰۳: ۴۰۲) و قول خداوند که می فرماید: «یا ایها النبی اذا طلقت النساء»^(۳) و قول امام صادق علیه السلام که فرمودند: «الطلاق لا یتجزأ» یعنی طلاق قابل تجزیه و تقسیم نیست (تمیمی مغربی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۸).

۱۰. قصد انشای صیغه

در طلاق مطلق یا کسی که از طرف او صیغه‌ی طلاق را جاری می سازد، باید قصد وقوع طلاق را داشته باشد و قصد انشاء با صیغه‌ی «انت طالق» است که جمله‌ی اسمیه و آكد در انشاء است و نمی توان از آن عدول کرد به «انت الطالق یا انت مطلقه»؛ به این دلیل که همه‌ی این ها مخالف حصر است (سبحانی، ۱۴۱۴: ۶۹). مذاهب اربعه به اتفاق قصد را در طلاق شرط می دانند و منظورشان از قصد، اراده‌ی تلفظ صیغه‌ی طلاق است (زحیلی، ۱۴۰۴، ج ۷: ۳۶۱). اگر در طلاق صیغه جاری شود، اما بدون قصد انشاء باشد، اعتباری ندارد

اگر هنگام اجرای صیغه‌ی طلاق، طلاق را به بیش از یک مرتبه تفسیر کند. مثلاً بگوید: انت طالق ثلاثاً، تفسیر او لغو و بی اثر است و طلاق یک بار واقع می شود؛

(علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۴۲). ظاهراً مراد قصد انشای طلاق با اراده‌ی جدی است و با قصد لفظ، نائم و سکران و غلط خارج و با قصد معنا، جاهل به لغت خارج می گردد و با قصد انشای جدی، هازل خارج می شود (سبحانی، ۱۴۱۴: ۲۸). به دلیل قول پیامبر که فرمودند: «رفع القلم عن ثلاث: عن الصبی حتى یبلغ و عن النائم حتى یتقیظ و عن

المجنون حتى یفیک». امام صادق علیه السلام فرمودند: «لا طلاق الا لمن اراد الطلاق» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۸: ۵۱).

۱۱. مجری صیغه

مجری صیغه، مطلق یا وکیل او است که در هر دو صورت باید واجد اوصاف ذکر شده باشند. وکالت در طلاق جایز است چه طلاق دهنده حاضر باشد و چه غایب باشد، این نظر بین فقها مشهور است (بحرانی، ۱۴۱۳، ج ۲۵: ۱۴۹؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۳). شخصی به امام صادق علیه السلام گفت مردی به شخصی وکالت داده تا زنش را طلاق دهد. آیا طلاقى که وکیل داده درست است؟ امام فرمودند: «نعم» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۱۲۹). دلیل دیگر این که مقتضی (صیغه) موجود و مانع (عدم اشتراط مباشر) مفقود است.

مرد می تواند همسر خود را برای اجرای طلاق خودش یا زن دیگری وکیل کند (نودی، ۱۴۰۵، ج ۸: ۴۶). دلیل این حکم آن است که زن کامل است و لذا وجهی ندارد که عبارت او را در طلاق بی اثر و غیر نافذ بدانیم (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۳: ۲۸۷)، ولی بعضی ها توکیل زوجه را منع کرده اند به دو دلیل: یکی این که تمسک کرده اند به ظاهر قول پیامبر که فرمودند: «الطلاق بید من اخذ بالساق» یعنی طلاق به دست شوهر است؛ دیگر این که اگر زن وکیل شود که خود را طلاق دهد، به منزله‌ی موجب و قابل می گردد (سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۸). جواب از دلیل اول این است که طلاق از اموری است که نیابت پذیر است. پس خصوصیتی در نائب بودن آن نمی باشد و روایت نبوی هم منافاتی با آن ندارد که زن نتواند به وکالت از طرف شوهر، خود را طلاق دهد؛ چون دست او مستفاد از دست شوهر است (جبعی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۳۸۱). جواب از دلیل دوم این که طلاق از ایقاعات است نه از عقود و در آن ایجاب و قبول نیست تا اتحاد موجب و قابل لازم آید (سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۸).



در حقوق ایران هم مردمی تواند با رعایت شرایط مقرر در قانون زن خود را طلاق دهد، ولی لازم نیست خود مباشر اجرای صیغه‌ی طلاق باشد و می‌تواند به منظور طلاق دادن همسر خود وکیل بگیرد (ماده‌ی ۱۱۳۸ قانون مدنی).

برآمد

طلاق شرایطی دارد و تا آن شرایط محقق نگردد نکاح منحل نخواهد شد. هم‌چنین در صورت شک، بنا بر اصل استصحاب، اصل بقای زوجیت است تا این که یقین پیدا کنیم زائل کننده‌ی نکاح، نکاح را از بین برده است. انحلال نکاح با تحقق شرایط در صورت یقین محقق می‌شود و با شک و تردید علقه‌ی زوجیت زائل شدنی نیست.

پی‌نوشت‌ها:

۱- احزاب: ۴۹

۲- طلاق: ۲

۳- طلاق: ۱

فهرست منابع:

- ۱- احسانی، ابن ابی جمهور، **عوالی اللثالی**، قم: سید الشهداء، چاپ نخست، ۱۴۰۵ هجری قمری.
- ۲- اصفهانی، ابوالحسن، و **وسیلة النجاه**، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، چاپ نخست، ۱۴۲۲ هجری قمری.
- ۳- اشتهاوردی، علی پناه، **مجموعه فتاوی ابن جنید**، قم: جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، چاپ نخست، ۱۴۱۶ هجری قمری.
- ۴- ابن زهره، حمزه بن علی، **غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع**، قم: مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام، چاپ نخست، ۱۴۱۷ هجری قمری.
- ۵- ابن حمزه، محمد بن علی، **الوسیلة الی نیل الفضیلة**، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ سنگی، ۱۴۰۸ هجری قمری.
- ۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، قم: ادب حوزة، چاپ نخست، ۱۵۰۵ هجری قمری.
- ۷- بحرانی، یوسف بن احمد، **حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة**، بیروت: دارالاضواء، چاپ سوم، ۱۴۱۳ هجری قمری.
- ۸- تیممی مغربی، ابو حنیفه نعمان بن محمد، **دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام**، بیروت: دارالمعارف، چاپ نخست، ۱۳۸۲ هجری قمری.
- ۹- حلی، ابن ادریس محمد بن احمد، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، قم، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هجری قمری.
- ۱۰- محقق حلی، **النهایه و نکتها**، قم: مؤسسه‌ی نشر اسلامی، چاپ نخست، ۱۴۱۲ هجری قمری.
- ۱۱- خوبی، ابوالقاسم، **رساله توضیح المسائل**، قم: مهر، چاپ نخست، ۱۴۰۹ هجری قمری.
- ۱۲- زحیلی، وهبه، **الفقه الاسلامی و ادلته**، دمشق: دارالفکر، چاپ نخست، ۱۴۰۴ هجری قمری.
- ۱۳- سبحانی، جعفر، **نظام الطلاق فی الشریعة الاسلامیه الغراء**، قم: مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام، چاپ نخست، ۱۴۱۴ هجری قمری.
- ۱۴- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **المقننه**، قم: جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ نخست، ۱۴۱۰ هجری قمری.
- ۱۵- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، **تهذیب الاحکام فی شرح المقننه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ۱۶- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
- ۱۷- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، **الخلاص**، قم: مؤسسه‌ی نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ هجری قمری.
- ۱۸- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، **المبسوط فی فقه الامامیه**، تهران: المکتبه المرتضویه، چاپ نخست، ۱۳۴۶.
- ۱۹- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، **النهایه فی مجرد الفقه و**

الفتاوی، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ هجری قمری.

۲۰- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی عاملی، **مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام**، قم: مؤسسه‌ی معارف اسلامی، چاپ نخست، ۱۴۱۹ هجری قمری.

۲۱- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی عاملی، **الروضه البهیة فی شرح للمعه الدمشقیه**، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۲۰ هجری قمری.

۲۲- حر عاملی، محمد بن الحسن، و **مسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، بیروت: داراحیاء التراث، چاپ نخست، ۱۴۰۳ هجری قمری.

۲۳- صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسن بن بابویه القمی، **من لا یحضره الفقیه**، قم: جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ دوم، بی تا.

۲۴- علم الهدی، مرتضی، **الاتصار**، نجف: حیدریه، چاپ نخست، ۱۳۹۱ هجری قمری.

۲۵- علامه حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، **تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه**، قم: مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام، چاپ نخست، ۱۴۲۰ هجری قمری.

۲۶- علامه حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، **ارشاد الاذهان الی احکام الایمان**، قم: جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ نخست، ۱۴۱۰ هجری قمری.

۲۷- علامه حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، **مختلف الشیعه فی احکام الشریعه**، قم: جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ نخست، ۱۳۷۰.

۲۸- فیض کاشانی، ملا محسن، **مفاتیح الشرایع**، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه، چاپ نخست، ۱۴۰۱ هجری قمری.

۲۹- کاتوزیان، ناصر، **حقوق خانواده**، تهران: بهمن برنا، چاپ سوم، ۱۳۷۱.

۳۰- کاظمی، جواد، **مسالک الافهام الی آیات الاحکام**، بی جا، مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

۳۱- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، **فروع الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.

۳۲- محدث نوری، حسین بن محمد تقی، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، بیروت: مؤسسه‌ی آل‌البیت، چاپ نخست، ۱۴۰۸ هجری قمری.

۳۳- مروارید، علی اصغر، **سلسله الینایع الفقیهیه**، بیروت: فقه الشیعه، چاپ نخست، ۱۴۱۰ هجری قمری.

۳۴- مغنیه، محمد جواد، **فقه الامام الصادق علیه‌السلام**، بیروت: دارالجواد، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ هجری قمری.

۳۵- مدنی تبریزی، یوسف، **تکمله الوسیله فی احکام النکاح و الطلاق**، قم: اسماعیلیان، چاپ نخست، ۱۴۰۳ هجری قمری.

۳۶- محقق داماد، مصطفی، **حقوق خانواده**، تهران: علوم اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۶.

۳۷- نووی، روضه الطالبین و عمدہ المفتین، بیروت: المکتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هجری قمری.

۳۸- وجدانی فخر، قدرت‌الله، **الجواهر الفخریه فی شرح الروضه البهیة**، قم: سماء قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۳۹- یزدی، ابوالقاسم، **ترجمه شرایع الاسلام**، تهران: دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۶۸.

معاهدات محدود کننده تسلیحات در حقوق بین الملل جنگ

فردین جمالی روش، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل



چکیده

یکی از اصول اساسی حقوق بین الملل معاصر، تحریم جنگ و منع توسل به زور است، اما قاعده‌ی تحریم جنگ، به خوبی قابلیت اجرایی نیافته و لذا کشورها به دلیل شکست در اجرای کامل و موثر قاعده‌ی عدم توسل به زور، تمامی تلاش خود را در جهت تدوین قواعد حقوقی ناظر بر جنگ‌ها به کار بسته‌اند.

معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات، به خصوص تسلیحات کشتار جمعی با اثر مخرب از جایگاه مهمی در خصوص جنگ برخوردار است. بررسی معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات و روشن نمودن نقاط قوت و ضعف آن‌ها، می‌تواند دولت‌ها را به جنگ انسانی ملتزم نماید؛ چرا که مطابق حقوق بشر دوستانه و کنوانسیون‌های لاهه (۱۸۹۹ و ۱۹۰۷) و نیز ماده‌ی ۳۵ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو، حق دولت‌های متخاصم در اتخاذ ابزارها و روش‌های آسیب رسانی به دشمن، نامحدود نمی‌باشد.

واژگان کلیدی: حقوق جنگ، معاهدات، تسلیحات، حقوق بین الملل

درآمد

تکثیر سلاح‌های مخرب امنیت جهانی را به مخاطره افکنده و زمینه‌ی کاربرد عریان «زور» در قالب تهاجم نظامی را که در دوره‌ی «بازدارندگی» گمان بر زوال این گونه فعالیت‌ها بود، مطرح می‌سازد. بر این اساس بروز درگیری در نقاط جهان خطری مورد انتظار است (افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۲۰).

حقوق بین‌الملل مانند هر سیستم حقوقی دیگر باید از به کار بردن زور توسط دولت‌ها برای حل و فصل اختلافات فی‌مابین جلوگیری کند (مقتدر، ۱۳۷۳: ۱۲۷). افزون بر این لازم است که برای اداره‌ی جنگ قوانینی وضع شود تا از میزان خشونت‌ها کاسته شود. سه قرن طول کشید تا قواعد حقوقی بین‌المللی جهت کاهش سلاح‌های متعارف در جنگ بین دول تدوین گردد. لزوم مدیریت اشاعه و تحدید سلاح‌های هسته‌ای جدید نیز نیازمند توجه خاصی است (جویسر، ۱۳۸۷: ۱۲۷). واکنش دنیا به این نیاز که عمدتاً توسط ایالات متحده آمریکا و از سال ۱۹۶۰ هدایت گردید، تلاش برای محدود کردن تولید و تکثیر کلاهک‌های هسته‌ای و هم‌چنین سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک از طریق یک سری موافقت‌نامه‌های دو جانبه و چند جانبه بوده است، با این وجود، هیچ یک از معاهدات و پیمان‌های مربوط به خلع سلاح در صدد معنی حذف تمام این سلاح‌ها نبوده است، بلکه فرایند زیربنایی عبارت از کنترل سلاح یا تثبیت وضع موجود و کاهش خطر جنگ هسته‌ای است.

حقوق بین‌الملل عمومی از ممانعت تمام و کمال کاربرد زور ناتوان است (سهرابی، ۱۳۸۳: ۱۵۴). لذا از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم، جامعه‌ی بین‌المللی شاهد آغاز رشد و گسترش حقوق جنگ جهت انسانی‌تر نمودن جنگ‌ها بوده است. اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) از نخستین اسناد مهمی است که به جنگ نوین می‌پردازد. مطابق این اعلامیه، به کارگیری کشتی‌های غیر نظامی در جنگ منسوخ گردید. اعلامیه‌ی

سن پترزبورگ در سال ۱۸۶۸ استفاده از موشک‌های انفجاری یا آتش‌زای کوچک با وزن کمتر از چهارده اونس را ممنوع ساخت. در کنفرانس صلح لاهه (۱۸۹۹ و ۱۹۰۷) کلوله‌های انفجاری معروف به «دام‌دام»، مواد منفجره‌ای که از بالون به زمین انداخته می‌شد و موشک‌هایی که گازهای گوناگون را پخش می‌کرد، ممنوع اعلام گردید. پس از جنگ جهانی اول چندین سند تکمیلی مورد مذاکره قرار گرفت. در سال ۱۹۲۵ پروتکل استفاده از گازهای سمی در جنگ، کنوانسیون ۱۹۲۹ ژنو درباره‌ی رفتار با بیماران و اسیران جنگی و پروتکل ۱۹۳۶ لندن در زمینه‌ی استفاده از زیردریایی‌ها علیه کشتی‌های تجاری پا به عرصه وجود نهاد.

پس از جنگ جهانی دوم، تلاش‌های گسترده‌ای برای وضع معاهدات جدید صورت گرفت تا از درس‌های تلخی که از بی‌قانونی موجود در طی جنگ جهانی دوم آموخته شده بود بهره

**پس از جنگ جهانی دوم
گسترش سلاح‌های اتمی،
میکروبی، شیمیایی و به طور
کلی سلاح‌های نامتعارف،
امکان به کارگیری عملی این
تسلیحات را به خصوص در
مورد سلاح‌های میکروبی و
شیمیایی که نیاز به سیستم‌های
صنعتی بزرگ ندارند، دست
یافتنی کرده است**

گرفته شود و چندین خلاء برجسته‌ی موجود در حقوق جنگ پر شود که کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو (۱۹۴۹) حاصل این تلاش‌ها بود (فن گلان، ۱۳۷۹: ۷۰۶). تلاش برای تحدید تسلیحات، در حوزه‌ی سلاح‌های متعارف و سلاح‌های انهدام فراگیر و جمعی

(هسته‌ای) ناشی از فجایع کاربرد دو سلاح هسته‌ای آمریکایی علیه مردم دو شهر ژاپنی بود، اما تا دهه‌ی ۱۹۶۰ و انعقاد معاهده‌ی منع جزئی آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۱۹۶۳ این تلاش‌ها ناکام ماند و از آن پس این روند چنان استحکام یافت که اکنون نیز هر روز شاهد استمرار این گونه فعالیت‌ها هستیم.

به هر حال این اصل پابرجاست که اقدامات جنگی نباید «رنج و مشقت غیر ضروری» ایجاد کنند؛ یعنی رنج‌هایی که در مقایسه با دست‌آوردهای نظامی ارزش ناچیزی دارد (آکهرست، ۱۳۷۳: ۳۵۳). لذا ایجاد معاهدات محدود کننده‌ی این گونه تسلیحات، ضروری است.

پس از جنگ جهانی دوم گسترش سلاح‌های اتمی، میکروبی، شیمیایی و به طور کلی سلاح‌های نامتعارف، امکان به کارگیری عملی این تسلیحات را به خصوص در مورد سلاح‌های میکروبی و شیمیایی که نیاز به سیستم‌های صنعتی بزرگ ندارند، دست یافتنی کرده است، سلاح‌های شیمیایی و میکروبی به عنوان تسلیحات هسته‌ای دولت‌های ضعیف به شمار می‌رود (ماندل، ۱۳۷۷: ۹۵) و به هر میزان که امکان منع به کارگیری تسلیحات از سوی قدرت‌های بزرگ می‌رود، امکان به کارگیری این نوع سلاح‌ها در سطح کشورهای کوچک و جریان‌های فروملی و در یک بیان بی‌اغراق، فردی رو به افزایش است (ربیعی، ۱۳۸۳: ۳۸۸). لذا بررسی معاهدات محدود کننده‌ی این گونه تسلیحات جهت روشن شدن نقاط ضعف و قوت معاهدات مذکور ضروری است تا از این طریق امکان سوء استفاده از تسلیحات انهدام فراگیر بسته شود.

این مقاله به بررسی معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات در حقوق بین‌الملل می‌پردازد.

۱. معاهدات محدود کننده‌ی

تسلیحات

از اوایل قرن نوزدهم به بعد، با جایگزینی اسلحه‌ی گرم به جای اسلحه سرد و توسعه‌ی

تدریجی آن، ضرورت وجود قوانین و مقرراتی بر جنگ که مورد احترام همه‌ی کشورها باشد احساس گردید. در سال ۱۸۶۴ کنوانسیون ژنو و در سال ۱۸۶۸ اعلامیه‌ی سن پترزبورگ و در سال ۱۸۹۹ کنوانسیون لاهه اصول و مقرراتی در مورد جنگ و نحوه‌ی اداره آن ارائه دادند. برای مثال اعلامیه‌ی سن پترزبورگ استفاده از مواد منفجره‌ی کوچک و بمب‌های آتش‌زا را منع کرد. در مقدمه‌ی این اعلامیه آمده است: «تنها هدف قانونی که طرفین متخاصم در یک جنگ می‌توانند داشته باشند، تضعیف قوای نظامی طرفین است». از نظر این اعلامیه، آزادی طرفین در جنگ و در انتخاب تسلیحات جنگی و روش‌های جنگی نمی‌تواند نامحدود باشد.

این موضوع در ماده‌ی ۲۲ کنوانسیون ۱۹۰۷ نیز به این صورت تکرار شد که طرفین درگیر، در استفاده از هر نوع ادوات جنگی آزادی مطلق ندارند. این نخستین سند در تاریخ حقوق بین‌الملل است که استفاده از تسلیحاتی که برای افراد عادی خطرناک محسوب می‌شود، ممنوع اعلام شده است. همچنین برای نخستین بار در تمدن بشری، استفاده از گازهای شیمیایی خطرناک و خفه‌کننده در جنگ ممنوع اعلام شد که در واقع پایه‌های اولیه و اساسی کنوانسیون‌های منع‌کننده‌ی تسلیحات شیمیایی و میکروبی می‌باشد.

بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ به کشورهای جهان ثابت کرد که جهت جلوگیری از جنگ باید یک نیروی بازدارنده پایه‌ریزی شود، این طرز فکر منجر به تهیه و تصویب میثاق جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۱۹ گردید. این میثاق جنگ را منع نمی‌کرد و یک مهلت سه ماهه جهت فرو نشانیدن خشم طرفین متخاصم ارائه می‌داد تا بدین وسیله طرفین به یک راه حل مسالمت آمیز برسند.

در دهه‌ی ۱۹۲۰ تلاش‌های متعددی انجام گرفت تا شکاف‌های موجود در میثاق را برطرف کند. یعنی ممنوعیت نسبی جنگ را که در

یکی از موضوعات مهم جهت انسانی کردن جنگ‌ها، ممنوعیت وسایل وحشیانه یا خشونت بار است؛ به این معنا که کشورهای متخاصم نمی‌توانند از هر روش و وسیله‌ای جهت مقابله با دشمن استفاده کنند.

میثاق منعکس بود، به ممنوعیت کلی تبدیل کند. این تلاش‌ها منجر به انعقاد پیمان عمومی منع جنگ موسوم به بریان کلوگ یا پیمان پاریس گردید. عدم توانایی دو میثاق ملل و بریان کلوگ در جلوگیری از بروز جنگ جهانی دوم، موجب شد تا کشورهای بزرگ به فکر تاسیس سازمان جهانی جدید که واجد توان کافی جهت حفظ و حراست از صلح بین‌المللی باشد بیفتند. مطابق ماده‌ی ۲(۴) منشور سازمان ملل هر گونه توسل به زور ممنوع است، اما به رغم این ممنوعیت، مقررات دیگری به عنوان مستثنیات این اصل در منشور وجود داشت. لذا جنگ به طور کامل از زندگی بشر رخت برنسته است و حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی در تلاش است حداقل جریان جنگ را تابع مقررات حقوقی نماید تا خطرات و خسارات ناشی از آن را محدود سازد.

یکی از موضوعات مهم جهت انسانی کردن جنگ‌ها ممنوعیت وسایل وحشیانه یا خشونت بار است؛ به این معنا که کشورهای متخاصم نمی‌توانند از هر روش و وسیله‌ای جهت مقابله با دشمن استفاده کنند.

جنگ‌های قرون هجده و نوزده بیش از آن که برخورد میان مردم و ملت‌ها باشد، رو در روی ارتش‌ها بود. بدین ترتیب حقوق بین‌الملل عرفی به راحتی می‌توانست با استفاده از اصول تفکیک بین نظامیان و غیر نظامیان، اصل منع

درد و رنج بی‌هوده و اصل تناسب، به حمایت از غیر نظامیان پرداخته و جنگ را انسانی‌تر نماید، اما با تحول و پیشرفت دانش فنی و تکنولوژی نظامی و ظهور تسلیحات مدرن نظیر سلاح‌های کشتار جمعی که آثار نامرئی دارند، غیر نظامیان نیز به اندازه‌ی نظامیان آسیب‌پذیر شده‌اند؛ زیرا تحدید شعاع عملیاتی این نوع تسلیحات بسیار مشکل بوده و درد و رنج بی‌هوده و غیر ضرور ایجاد می‌نمایند.

در مقررات قراردادی حقوق بین‌الملل با توجه به دلائل ذکر شده، انواع سلاح‌ها، گلوله‌های پرتاب شونده یا مواد مخصوصی که کاربرد آن‌ها به صورت غیر ضروری موجب رنج بسیار می‌شود، ممنوع شده است. این وسایل عبارتند از:

- گلوله‌های انفجاری مطابق اعلامیه‌ی سن پترزبورگ (۱۸۶۸) و اعلامیه‌های ۱۸۹۹ لاهه (بنگرید به: ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۳: ۱۶۶)؛

- مین‌های ضد نفر مطابق کنوانسیون ۱۹۸۰ و کنوانسیون اتاوا (بنگرید به: ظریف، ۱۳۸۴: ۱۹۲)؛

- ممنوعیت استفاده از سلاح‌های لیزری کور کننده مطابق پروتکل شماره‌ی ۴ کنوانسیون سلاح‌های متعارف (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱: ۹)؛
- ممنوعیت استفاده از مهمات یا سلاح‌های آتش‌زا مطابق پروتکل شماره‌ی ۳ کنوانسیون سلاح‌های متعارف (بنگرید به: مسائلی، ۱۳۷۱: ۱۲۵)؛

- سلاح‌های شیمیایی مطابق پروتکل ۱۹۲۵ ژنو و کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی ۱۹۹۳ (CWC)؛

- سلاح‌های بیولوژیکی مطابق عهدنامه‌ی ۱۹۷۲ و قطع‌نامه‌ی شماره‌ی ۲۶۰۳ الف در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (بنگرید به: دلر، نیکول، ۱۳۸۳: ۱۶۵)؛

- تکنیک‌های تغییر محیط زیست طبیعی مطابق عهدنامه‌ی ۱۹۷۷ (بنگرید به: مسائلی، ۱۳۷۱: ۱۲۰).

افزون بر سلاح‌های ذکر شده، سلاح‌های انهدام فراگیر یا جمعی (تسلیحات هسته‌ای)

بر اساس تعهدات بین‌المللی متعددی ممنوع یا محدود شده‌اند، جهت بررسی موضوع از جوانب متعدد، معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات تاکتیکی و استراتژیکی هسته‌ای از زوایای گوناگون مورد مذاکره توافق نامه‌های متعدد قرار گرفته است. به این ترتیب که:

۱- معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات در راستای کاهش تعداد تسلیحات عبارتند از:
- معاهده‌ی تحدید موشک‌های ضد موشک بالستیک (معروف به سالت یک)؛
- معاهده‌ی تحدید آزمایش زیرزمینی سلاح‌های هسته‌ای (پیمان مسکو)؛
- معاهده‌ی کاهش سلاح‌های استراتژیک تهاجمی (معروف به سالت ۲)؛
- معاهده‌ی حذف سلاح‌های میان‌برد (معروف به پیمان اینف)؛
- معاهده‌ی کاهش سلاح‌های هسته‌ای استراتژیک (معروف به استارت)؛
بسیاری از این توافق نامه‌ها بین ایالات متحده و شوروی سابق (روسیه فعلی) به صورت دوجانبه منعقد شده است (بنگرید به: ازغندی، ۱۳۷۰: ۱۳۱-۲۵۱).

۲- معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات در راستای عدم اشاعه و تکثیر تسلیحات هسته‌ای عبارتند از:
- پیمان سال ۱۹۶۸ در خصوص عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای (NPT) (بنگرید به: دلر، ۱۳۸۳: ۸۳)؛

- انعقاد پروتکل تکمیلی بازرسی (NPT).
۳- معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات هسته‌ای در راستای ایجاد محدودیت در آزمایش و منع آن‌ها عبارتند از:
- پیمان منع آزمایشات هسته‌ای (۱۹۶۳)؛
- پیمان منع جامع آزمایشات هسته‌ای ۱۹۹۶ (بنگرید به: ساعد، ۱۳۸۶: ۷۱).

۴- معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات هسته‌ای در راستای ممنوعیت تهیه سلاح‌های هسته‌ای در مناطق خاصی از جهان شامل:

- پیمان آتلانتیک (۱۹۵۹)؛
- پیمان تلاتو کو (۱۹۶۷)؛
- پیمان رارو تونگا (۱۹۸۵)؛
- پیمان بانکوک (۱۹۹۳)؛

- پیمان پلین دابا ۱۹۹۶ (بنگرید به: ساعد، ۱۳۸۶: ۶۳-۷۰).

امروزه توافق نامه‌ی مربوط به محدود سازی چند جانبه‌ی تسلیحات عمده نظیر پروتکل ۱۹۲۵ ژنورزمینه‌ی منع استعمال سلاح‌های شیمیایی و حتی میکروبی، کنوانسیون منع سلاح‌های شیمیایی مصوب ۱۹۹۳ (CWC)، کنوانسیون سلاح‌های میکروبی مصوب ۱۹۷۲ (BWC)، معاهده‌ی منع و گسترش سلاح‌های هسته‌ای مصوب ۱۹۶۸ (NPT)، کنوانسیون تکنیک‌های محیط زیست (۱۹۷۷)، پیمان‌های بستر دریا، معاهده‌ی منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای مصوب ۱۹۹۶ (TBT)، کنوانسیون سلاح‌های متعارف (CCW)، معاهده‌ی منع مین‌های ضد نفر (۱۹۹۹) معروف به عهدنامه‌ی اتاوا و نظریه‌ی دیوان بین‌المللی

حقوق بین‌الملل توسل به زور و نیروی نظامی را تقبیح و رد می‌کند. از آن جا که روابط بین‌المللی کشورهای و ملل مختلف و تمدن و فرهنگ بشری هنوز در سطح ایده‌ال انسانی نیست، در نتیجه در چهار گوشه‌ی جهان بین ملل و کشورهای مختلف درگیری‌ها و برخوردهای نظامی اتفاق می‌افتد که خطر سرایت آن‌ها به سایر نقاط دنیا، کم‌تر از جنگ‌های جهانی نیست (ثریایی آذر، ۱۳۸۲: ۲۰۴).

دادگستری مبنی بر مغایر بودن تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای با اصول و قواعد بشر دوستانه، حقوق چندجانبه‌ای را تشکیل می‌دهد که تولید ملی و اکتساب

این تسلیحات و یا استفاده از این تسلیحات را منع کرده و مورد انتظام قرار می‌دهد. همچنین معاهدات باعث ایجاد حقوق بین‌الملل می‌گردند. به عبارت دیگر حقوق بین‌الملل به دو شیوه ایجاد می‌شود. نخست، ایجاد توافقات کتبی بین کشورها به صورت دوجانبه و چندجانبه که تحت عنوان معاهدات شناخته می‌شود؛ دوم، اقتباس حقوق عرفی از رویه‌های کشورها. هنگامی که یک قاعده‌ی عرفی به صورت معاهده‌ای در می‌آید، کشورهایی که عضو معاهدات نیستند نیز به وسیله‌ی قواعد عرفی متعهد می‌شوند. لذا می‌توان گفت تسلیحاتی که کاربرد آن‌ها از میدان نبرد تجاوز می‌کند و بر بشریت رنج و درد و تخریب‌های کور وارد می‌سازد، مطابق حقوق عرفی و قراردادی و مطابق معاهدات ذکر شده در بالا، مغایر با حقوق بین‌الملل و قواعد بشر دوستانه است.

۲. معاهدات محدود کننده‌ی تسلیحات نظامی از منظر حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل توسل به زور و نیروی نظامی را تقبیح و رد می‌کند. از آن جا که روابط بین‌المللی کشورهای و ملل مختلف و تمدن و فرهنگ بشری هنوز در سطح ایده‌ال انسانی نیست، در نتیجه در چهار گوشه‌ی جهان بین ملل و کشورهای مختلف درگیری‌ها و برخوردهای نظامی اتفاق می‌افتد که خطر سرایت آن‌ها به سایر نقاط دنیا، کم‌تر از جنگ‌های جهانی نیست (ثریایی آذر، ۱۳۸۲: ۲۰۴).

حقوق بین‌الملل با وضع قوانین و مقررات بین‌المللی سعی کرده است از توسعه‌ی این نوع برخوردهای نظامی جلوگیری نموده و آثار مخرب آن را کاهش دهد. امروزه به این قسمت از حقوق بین‌الملل «حقوق برخوردهای نظامی» یا «حقوق جنگ» و یا «حقوق بین‌المللی بشر دوستانه» گفته می‌شود. منابع حقوق برخوردهای نظامی عبارتند از:

- اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) راجع به جنگ

دریایی؛

- کنوانسیون ژنو (۱۸۶۴)؛

- اعلامیه سنت پترزبورگ (۱۸۶۸)؛

- کنوانسیون لاهه (۱۸۹۹)؛

- کنوانسیون ژنو (۱۹۰۶)؛

- کنوانسیون های لاهه (۱۹۰۷)؛

- پروتکل ژنو (۱۹۲۵) راجع به جنگ شیمیایی؛

- کنوانسیون ژنو (۱۹۲۷)؛

- پروتکل لندن (۱۹۳۶) راجع به استفاده از ناوهای زیر دریایی؛

- کنوانسیون ژنو (۱۹۴۹).

از منابع فوق کنوانسیون های لاهه (۱۹۰۷) و پروتکل ژنو (۱۹۲۵) و کنوانسیون ژنو (۱۹۴۹) در دعای بین المللی مورد استفاده قرار می گیرد. آن که منابع دیگر ارزش حقوقی خود را از دست داده باشد (ثریایی آذر، ۱۳۸۲: ۲۰۵). هم چنین منابع جدید عبارتند از:

- کنوانسیون منع تولید، توسعه و انبار کردن تسلیحات باکتریولوژیکی (بیولوژیکی) (۱۹۷۲) پروتکل اول و پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو (۱۹۷۷)؛

کنوانسیون منع استفاده ی نظامی یا هر نوع استفاده ی خصمانه از تکنیک های تغییر دهنده ی محیط زیست (۱۹۷۷)؛

معاهده ی تسلیحات عادی (۱۹۸۱). منظور از تسلیحات عادی، تسلیحاتی به غیر از تسلیحات اتمی، هسته ای، شیمیایی، بیولوژیکی، تشعشعاتی و هدایت شونده با بردهای طولانی است.

اساس و پایه ی حقوق جنگ از قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تاکنون چندان تغییر نیافته است. آزاد نبودن طرفین متخاصم در استفاده از هر نوع تسلیحات نظامی، همان طوری که در کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه نیز آمده، در کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل های الحاقی (۱۹۷۷) نیز تأکید شده است.

ماده ی ۳۶ پروتکل اول (۱۹۷۷) اعلام می دارد: در مطالعه، توسعه کسب یا قبول یک اسلحه ی جدید، روش ها یا ابزار جنگی جدید، اعضای متعاهد ملزم خواهند بود که استفاده از آن تسلیحات جدید ... مغایر با پروتکل حاضر یا سایر مقررات حقوق بین المللی نباشد.

بر اساس پروتکل اول معاهده ی تسلیحات عادی (۱۹۸۱) استفاده از تسلیحاتی که نتوان آن ها را با اشعه ی ایکس ردیابی نمود منع شده، پروتکل دوم همان معاهده، استفاده از مین های شخصی و تله های بویی را منع نموده و پروتکل سوم استفاده از بمب ها و دستگاه های آتش زار را بر ضد غیر نظامیان

ممنوع اعلام می دارد. همین طور در پروتکل اول استفاده از تسلیحاتی که محیط زیست طبیعی را تخریب می کند ممنوع اعلام شده است (ثریایی آذر، ۱۳۸۲: ۲۰۵).

افزون بر موارد مذکور در بالا، امروزه توافق نامه های متعدد دو جانبه و چند جانبه ی منعقد شده بین کشورها در زمینه ی تحدید تسلیحات، نزدیک ترین نمونه ی قانون گذاری بین المللی است که رژیم تسلیحات را انتظام می بخشند، مطابق ماده ی ۲۶ کنوانسیون وین، معاهدات برای طرفین آن الزام آور است و با حسن نیت باید به آن ها عمل کرد. این تدوین نوین از اصل قدیمی وفای به عهد، دولت ها را به پیروی از توافق نامه های بین المللی موظف می نماید (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۳: ۳۲۷). این توافق نامه ها عبارتند از:

- کنوانسیون منع سلاح های شیمیایی (CWC)؛

- معاهده ی منع گسترش سلاح های هسته ای (NPT)؛

- معاهده ی منع جامع آزمایش های هسته ای (TBT)؛

- معاهده ی منع مین های ضد نفر «کنوانسیون اتاوا» (بنگرید به: ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱: ۹).

فهرست منابع

۱. اکهرست، مایکل، حقوق بین الملل نوین، برگردان: مهرداد سیدی، تهران: دفتر خدمات حقوق بین المللی ریاست جمهوری، ۱۳۷۳.
۲. افتخاری، اصغر، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۳. آقای، بهمن، «حقوق بین الملل و سلاح های شیمیایی»، مجله ی سیاسی خارجی، سال دوم، تیر و شهریور ۱۳۶۷.
۴. از غندی، علیرضا، نظام بین الملل؛ بازدارندگی و همپایگی استراتژیک، تهران: قومس، ۱۳۷۰.
۵. از غندی، علیرضا، جنگ و صلح [بررسی مسائل نظامی و استراتژیک]، تهران: سمت، ۱۳۸۶.
۶. از غندی، علیرضا، مسائل نظامی و استراتژیک، تهران: سمت، ۱۳۸۸.
۷. تقی زاده انصاری، حقوق بین الملل عمومی، تهران: قومس، ۱۳۷۹.
۸. ثریایی آذر، حسین، حقوق بین الملل عمومی، تهران: قومس، ۱۳۸۲.
۹. جوینر، کریستوفر، حقوق بین الملل در قرن بیست و یکم، برگردان: عباس علی کدخدایی و امیر ساعد وکیل، تهران، میزان، ۱۳۸۷.
۱۰. ربیعی، علی، مطالعات امنیت ملی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
۱۱. دلر، نیکول و دیگران، حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون، برگردان: کاظم غریب آبادی، تهران: ابرار، ۱۳۸۳.
۱۲. ساعد، نادر، حقوق بشر دو ستانه و سلاح های هسته ای، تهران: موسسه ی مطالعات شهر دانش، ۱۳۸۶.
۱۳. سهرابی، محمد، حقوق بین الملل عمومی، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۳.
۱۴. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق معاهدات بین المللی، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۳.
۱۵. ضیایی بیگدلی، علیرضا، ضمیمه ی حقوق جنگ، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۱.
۱۶. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق جنگ، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۳، ظریف، محمد جواد و زهرانی، مصطفی، روندهای جدید بین المللی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۴.
۱۷. فن گلان، گرهارد، حقوق بین الملل عمومی، برگردان: محمد حسین حافظیان، جلد نخست، تهران، ۱۳۷۹.
۱۸. ماندل، رابرت، چهره متغیر امنیت ملی، برگردان: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی، تهران: مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷.
۱۹. مسائلی، محمد، و عالیه ارفعی، جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین المللی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱.
۲۰. مقتدر، هوشنگ، حقوق بین الملل عمومی، جلد نخست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

نحوه‌ی پیش‌گیری در آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری و مبارزه با رشوه در دستگاه‌های اجرایی

رضارنگرز، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



چکیده

هزینه‌های جرایم و مجازات‌ها دولت‌ها را به پیش‌گیری از جرایم واداشت و بدین ترتیب پیش‌گیری از جرایم وارد سیاست جنایی دولت‌ها شد. از آیین‌نامه‌های مرتبط با پیش‌گیری از وقوع جرم در کشور ایران، آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از رشوه در دستگاه‌های اجرایی است که طی آن سعی شده است ضمن جلب رضایت عمومی، از وقوع جرمی مبتلابه به نام رشوه جلوگیری کند. این آیین‌نامه با توجه به موضوع آن که شامل سازمان‌های دولتی و حکومتی می‌شود، بر پیش‌گیری از وقوع جرم ارتشا تأکید دارد. در این مقاله اقسام پیش‌گیری بر محور موضوع آیین‌نامه تحلیل شده و راهکارهای پیش‌گیرانه نسبت به جرم رشوه از دو بعد کنشی و واکنشی در دستگاه‌های دولتی بررسی گردیده است.

واژگان کلیدی: رشوه، پیش‌گیری، شیوه‌های پیش‌گیرانه، کاهش جرم، دستگاه‌های اجرایی.

درآمد

در جرم‌شناسی پیش‌گیری عبارت است از جلوگیری از ارتکاب جرم در آینده با هدف کاهش بزه‌کاری (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۱: ۱۳۶). این اصطلاح در لایحه‌ی پیش‌گیری از جرم مصوب ۱۳۸۵/۶/۱۴ مجلس شورای اسلامی بدین ترتیب تعریف شده است: «پیش‌بینی، شناسایی و ارزیابی وقوع جرم و اتخاذ تدابیر و اقدام‌های لازم برای جلوگیری از وقوع آن». با توجه به این تعریف، گفته شده است که پیش‌گیری شامل راه‌کارها و شیوه‌های مختلف می‌باشد که باید منتهی به

کاهش بزه کاری شود (شیری، ۱۳۸۶: ۱۷).
پیش گیری در تقسیم بندی کلی به دو قسم
کنشی و واکنشی تقسیم شده است؛ با این
توضیح که پیش گیری از طریق اعمال مجازات،
پیش گیری واکنشی است و پیش گیری شامل
راه کارهای پیش از ارتکاب جرم، پیش گیری
کنشی می باشد (عباچی، ۱۳۸۳: ۵۶).

در ماده‌ی یک آیین نامه‌ی مذکور که از این پس
به اختصار آیین نامه‌ی پیش گیری از وقوع رشوه
نامبرده می شود، در تعریف رشوه آمده است:
«هر گونه وجه یا مال یا حق مالی که کارمند
دولتی (در معنای کلی) در ازای انجام تکلیف و
یا ترک آن، از غیر از مراجع کارفرمایی تحصیل
می کند». این تعریف در ماده‌ی ۳ قانون
تشدید مجازات مرتکبین اختلاس، ارتشاء و
کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ و مواد ۵۹۰ لغایت
۵۹۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) نیز
درج شده است.

موضوع این مقاله، تحلیلی بر آیین نامه‌ی
پیش گیری و مبارزه با رشوه در دستگاه‌های
اجرایی است که در جلسه‌ی مورخ
۱۳۸۳/۹/۱ هیات وزیران و بنا به پیشنهاد
شماره‌ی ۱۰۱/۱۱۷۵۰ سازمان مدیریت و
برنامه ریزی کشور و به استناد اصل ۱۳۸ قانون
اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده‌ی ۲۷
قانون رسیدگی به تخلفات اداری تصویب
شد. این آیین نامه بر دو محور جرم رشوه و
پیش گیری تدوین گردیده است که هر یک را
به طور خلاصه بیان می نمایم.

۱. موارد پیش گیری کنشی در آیین نامه‌ی پیش گیری از وقوع رشوه

پیش گیری کنشی به اعمال پیش از ارتکاب
جرم ناظر است و می خواهد با اصلاح محیط
پیرامون، آموزش، تقویت فضایل اخلاقی و
سایر ابزارهای کنترلی و نظارتی، بر کاهش
وقوع جرم موثر واقع شود. طبقه بندی جدید
پیش گیری از جرم که در وقوع جرم شناسی
امروزی از اواخر قرن بیستم به کار برده شده،
از دو قسم پیش گیری اجتماعی و پیش گیری

پیش گیری کنشی به اعمال پیش از ارتکاب جرم ناظر است و می خواهد با اصلاح محیط پیرامون، آموزش، تقویت فضایل اخلاقی و سایر ابزارهای کنترلی و نظارتی، بر کاهش وقوع جرم موثر واقع شود.

وضعی یاد می کند (متولی زاده، ۱۳۸۶: ۱۳۷)
که پیش گیری اجتماعی از عوامل اجتماعی
موثر در انگیزه‌ی مجرمانه استفاده می کند، اما
پیش گیری وضعی بر عوامل نظارتی و کنترلی
پیرامون هدف جرم تاکید دارد که هر یک به
نحو جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

۱-۱. پیش گیری اجتماعی ناظر بر آیین نامه‌ی پیش گیری از وقوع رشوه

در خصوص این که رشوه جرم مالی است
یا علیه آسایش عمومی محسوب می شود،
برخی از حقوق دانان معتقدند که رشوه اگر
چه جنبه‌ی مالی دارد، لیکن در زمره‌ی جرایم
علیه آسایش عمومی است (زراعت، ۱۳۸۶: ۶۰۳)،
اما به نظر می رسد که رشوه از جرایم
علیه اموال است و چنانچه کارمند دولت بدون
اخذ مبلغ از ارباب رجوع تکالیف خود را انجام
دهد، جرم رشوه محقق نمی شود. جرم انگاری
رشا به منظور جلوگیری از اخذ رشوه از سوی
کارمندان و مقامات دولتی است؛ چرا که در
تبصره‌ی ماده‌ی ۵۹۲ قانون مجازات اسلامی،
رشوه دهنده در صورت گزارش و شکایت، از
مجازات معاف خواهد بود و مالی که به عنوان
رشوه پرداخت شده، به وی مسترد می شود.

از جنبه‌ی جرم شناسی، راشی بزه دیده‌ای
نیست که در وقوع جرم مقصر بوده است، بلکه
اقدام او عمل مجرمانه‌ی مستقلی است، لیکن
مسئولیت کیفری مامور دولتی بیش تر است؛
زیرا در صورت انجام به موقع تکالیف قانونی
خود، نوبت به رشا نمی رسد. بنابراین به لحاظ
جنبه‌ی عمومی جرم، دادستان مکلف به تعقیب

است و حق شکایت نیز برای راشی محفوظ
است و لذا جرم رشوه واجد ماهیتی بینابین است.
در آیین نامه‌ی پیش گیری از وقوع رشوه نیز
استدلال فوق مطرح نظر قرار گرفته است که
به شرح آتی تشریح می شود.

۱-۱-۱. شفاف سازی مراحل انجام خدمت رسانی به مردم

از مهم ترین ابعاد پیش گیری اجتماعی از وقوع
جرم رشوه، تعیین دقیق وظایف کارمندان و
مدت زمان لازم برای انجام تکالیف است.
مراجعه کننده به یک ارگان دولتی باید بداند
که چه کسی مسؤول انجام کار وی است و
مسئولیت کارمند در صورت عدم رعایت زمان
لازم برای انجام کار تا چه میزان است. عدم
شفاف سازی، منتهی به سردرگمی مراجعه
کننده است؛ به نحوی که برای انجام خواسته‌ی
قانونی خود حاضر است تن به هر کاری بدهد.
لذا لازم است به راشی نه به عنوان مجرم، بلکه
به عنوان بزه دیده توجه نمود و توجیه اضطرار در
تبصره‌ی ماده‌ی ۵۹۲ قانون مجازات اسلامی
متضمن همین معنا است. اضطرار عبارت است
از پیش آمدن وضعی که حفظ جان یا مال
خود یا دیگری ملازمه با آسیب رساندن به
مال یا حق غیر دارد (حجتی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).
چنین وضعیتی در جرم رشوه به ندرت به وقوع
می پیوندد. اضطرار در جرم رشوه مفید این معنا
است که مطالبه‌ی قانونی ارباب رجوع جز از
طریق رشوه ممکن نباشد. بنابراین آن چه در بند
الف ماده‌ی ۲ آیین نامه‌ی مذکور آمده است، به
منظور جلوگیری از رشوه و حالت اضطرار برای
مراجعه کننده است.

۱-۱-۲. نظر سنجی از مردم و جلب رضایت آنان

یکی از راه کارهای پیش گیری اجتماعی از
وقوع رشوه که در بند الف ماده‌ی ۲ آیین نامه‌ی
پیش گیری از وقوع رشوه آمده است، انجام
نظر سنجی و تکریم ارباب رجوع است. در
این زمینه با توجه به این که هویت نظر دهنده
آشکار نمی شود، می تواند با اراده‌ی آزاد نظر

خود را نسبت به عملکرد کارمند دولتی ابراز کند. چنانچه نظرسنجی‌ها و رضایت مردم در مولفه‌هایی چون افزایش حقوق، پاداش، رتبه و درجه موثر واقع شود، موجب یک محیط فعال خدمتی برای مردم خواهد شد. امروزه باید در کنار واکنش‌های رسمی علیه جرم، نهادهای مدنی، تشکل‌ها و انجمن‌های مردمی نیز فعالانه در امر سازمان‌دهی و اجرای برنامه‌های پیش‌گیری از وقوع جرم سهیم شوند، به طوری که در سی سال اخیر سازمان‌دهی مراکز مردمی در اولویت سیاست‌های جنایی کشور‌های پیشرفته قرار گرفته است (فرجیها، ۱۳۸۲: ۸). در ماده‌ی ۱۰ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه آمده است سازمان‌دهی مدیریت و برنامه‌ریزی کشور مکلف است بر اساس روش‌های نظرسنجی از مردم، هر ساله نسبت به طبقه‌بندی دستگاه‌های مشمول اقدام نماید که همین امر در حفظ رتبه‌ی دستگاه اجرایی و ایجاد محیط رقابتی سالم در پیش‌گیری و افزایش عوامل نظارتی، کاملاً موثر خواهد بود. بند الف از ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی مذکور، به شفاف‌سازی وظایف کارمندان دولتی تأکید دارد که برای تحقق آن، باید آگاهی عمومی ارباب رجوع از قوانین و مقررات و فعالیت‌های خاص آن ارگان افزایش یابد. به این ترتیب، ارباب رجوع خارج از چارچوب تعیین شده‌ی قانونی انتظاری ندارد و کارمند مسؤول، انتظارات قانونی ارباب رجوع را خارج از تکالیف خود قلمداد نمی‌کند. ماده‌ی ۱۴ آیین‌نامه‌ی مذکور یکی از تکالیف سازمان‌دهی مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و وزارت‌خانه‌های فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش و علوم و تحقیقات و فن‌آوری، بهداشت و صدا و سیما را افزایش آگاهی عمومی در این خصوص تعیین کرده است.

۳-۱-۱. آموزش برنامه‌های دینی و اخلاقی

سرمایه‌ی اجتماعی، ذخیره و انباشتی از ارزش‌های مشترک جامعه است. ارزش‌ها و

یکی از مهم‌ترین ابزارها در افزایش خطر، آگاه‌سازی افراد از عواقب و مجازات‌ها است. بند «ب» ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه، اطلاع کارکنان از مفاد آیین‌نامه را ضروری دانسته است.

هنجارها مقوم نظم اجتماعی است و تمامی جوامع برخوردار از نظم اجتماعی می‌باشند. به نظر گریکار یکی از سازوکارهای استحکام نظم اجتماعی، سازوکارهای هنجاری از طریق بهره‌گیری از ارزش‌ها و آموزه‌های اخلاقی و دینی است (تقی‌لو، ۱۳۸۵: ۲۴۰). جرم رشوه توسط اشخاص ارتکاب می‌یابد که در آن‌ها ابعادی از ارزش‌های اخلاقی و دینی شکل گرفته است. لذا در مورد کارمندان نمی‌توان راه کارهایی که در پیش‌گیری زودرس به کار گرفته می‌شود را اتخاذ نمود، بلکه در مورد آن‌ها باید به شیوه‌های احیای ارزش‌های اخلاقی و دینی متوسل شد. آموزش‌های دینی کاملاً درونی است و به عنوان یکی از اصلی‌ترین بازدارنده‌های ارتکاب جرم متبلور می‌شود. در جوامع به هر میزان که عمل به ارزش‌های اخلاقی و پرهیز از گرایش به رذیلت‌های نفسانی در تعیین نوع روابط اجتماعی نقش داشته باشد، به همان میزان از بروز رفتارهای جنایی توسط افراد کاسته می‌شود (بشارتی، ۱۳۸۹). نظریه‌ی خویشتن‌داری، مهم‌ترین عامل در جلوگیری از ارتکاب جرم را کنترل خودمی‌داند. والتر کلس و همکارانش معتقدند جوانانی که در جرم‌خیزترین مناطق بزرگ شده‌اند، اگر دارای اعتماد به نفس و خودباوری اخلاقی باشند، می‌توانند خود را از تبه‌کاری دور نگه دارند. توانایی یک شخص برای مقاومت در برابر انگیزه‌های مجرمانه را خویشتن‌داری می‌نامند (سیگل، ۱۳۸۵: ۳۹۷) و می‌توان نتیجه گرفت که هر گاه اخلاق و

آموزه‌های دینی درونی و نهادینه شوند، این ملکه‌ی نفسانی به قدری محکم و قوی خواهد بود که هیچ عامل بیرونی نتواند آن را متزلزل سازد (بشارتی، ۱۳۸۹). ماده‌ی ۱۴ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه به این امر مهم اشاره دارد و نهادینه کردن ارزش‌ها را جزء تکالیف سازمان‌های دولتی می‌شمارد.

۴-۱-۱. افزایش مهارت‌های رفتاری و تغییر گرایش و نگرش ذهنی

ماده‌ی ۱۴ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع جرم رشوه، یکی از وظایف سازمان‌دهی مدیریت و برنامه‌ریزی کشور را افزایش مهارت‌های رفتاری و تغییر گرایش ذهنی می‌داند. این امر برخاسته از نظریه‌ی رفتار است. طبق این نظریه، اعمال انسان طی تجارب یادگیری رشد و نمو پیدا می‌کند. این نظریه بدون توجه به خصلت‌های شخصیتی، به دنبال افرادی است که در زندگی روزمره درگیر رفتارهای دیگری می‌باشند. منطق این نظریه بر این امر استوار است که افراد چگونه بر اساس عکس‌العمل‌هایی که از دیگران دریافت می‌کنند، رفتار خود را تغییر می‌دهند (سیگل، ۱۳۸۵: ۲۷۶). در مورد محیطی که کارمندان ایفای وظایف می‌کنند، خواه ناخواه تحت تأثیر رفتارهای یکدیگرند و افزایش مهارت‌های رفتاری منتهی به تغییر گرایش ذهنی از طفره رفتن در انجام تکالیف به خدمتگزاری مردم از مواردی است که در پیش‌گیری اجتماعی می‌تواند موثر باشد.

امروزه در ادارات فقد چنین نگرشی به کار ارباب رجوع را شاهد می‌باشیم؛ به گونه‌ای که نگرش کارمند به کار ارباب رجوع، به میزان حقوق دریافتی است، نه در جهت حل مشکل وی. یکی از دلایلی که شهروندان با عبارات «برو فردا بیا»، «کار شما امروز حل نمی‌شود» و غیره مانوس شده‌اند، نبودن چنین نگرشی است.

۲-۱. پیش‌گیری وضعی در آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع جرم رشوه

پیش‌گیری وضعی همان طور که از نام آن

بر می‌آید، به بررسی عامل وضعیت به عنوان یک شریک فعال در پدیده‌ی مجرمانه می‌پردازد. جرم‌شناسان با این فرض که مجرمان هنگام انتخاب اهداف مجرمانه از حداقل عقلانیتی برخوردارند، به دنبال کاهش فرصت‌های ارتکاب جرم بوده و از آن تحت عنوان پیش‌گیری وضعی یاد کرده‌اند (اونیل و مک‌گلین، ۱۳۸۷: ۱۷۵). پیش‌گیری وضعی به دنبال ایجاد محیطی پیرامون موضوع جرم می‌باشد که امکان دسترسی مجرم به هدف مجرمانه دشوار یا غیر ممکن شود. پیش‌گیری وضعی عوامل فردی، شخصیتی و اجتماعی را بررسی نمی‌کند، بلکه به عوامل محیطی ناظر بر هدف جرم نظارت دارد که در آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه، مواردی به شرح زیر در این خصوص ذکر شده است.

۱-۲-۱. بررسی و تعیین نقاط آسیب‌پذیر و اولویت‌بندی آن‌ها

یکی از شیوه‌های پیش‌گیری وضعی، تعیین نقاط نفوذپذیر مجرمان است که در ماده‌ی ۱۲ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه آمده است. دستگاه‌های اجرایی باید از طریق ابزارهای موجود به تعیین ادارات و دایره‌هایی مانند کارمندان گمرک، کارشناسان وصول مالیات و غیره که امکان تحقق جرم رشوه در آن‌ها بیشتر است، اقدام نمایند تا بتوانند از طرق مختلف پیرامونی مانند نصب دوربین، فرستادن بازرس به شکل ارباب رجوع، بازرسی رندومی و غیره، از وقوع جرم جلوگیری کنند. یکی از ویژگی‌های مهم این کار، سرایت کاهش فرصت و افزایش خطر نسبت به سایر جرایم مالی غیر از رشوه است.

۱-۲-۲. توسعه فن‌آوری اداری و اصلاح سیستم‌ها و روش‌ها

یکی از شیوه‌های پیش‌گیری وضعی این است که هدف جرم از دسترس مجرم خارج شود. بدین ترتیب پس از الکترونیکی و رایانه‌ای شدن کارهای اداری، درخواست‌های ارباب رجوع به صورت اسکن در اختیار کارمند قرار

می‌گیرد و کارمند در صورت وجود نواقص، ظرف مهلت معین می‌تواند بر طرف نمودن نواقص را از ارباب رجوع درخواست کند. در صورت سیستمی شدن برنامه‌های اداری، درخواست و پاسخ در سیستم درج شده و قابل کنترل می‌باشد و مردم با کارمند مربوطه به طور مستقیم در ارتباط نخواهند بود، بلکه این سیستم است که پاسخ‌گوی ارباب رجوع می‌شود. در پیش‌گیری وضعی تاکتیک‌های خاص جهت افزایش تلاش مجرم به کار گرفته می‌شود و پیشرفت فن‌آوری می‌تواند برای ارتکاب جرم مواعی را به وجود آورد (سیگل، ۱۳۸۵: ۲۰۷). به این امر در بند الف ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی

یکی از شیوه‌های پیش‌گیری وضعی این است که هدف جرم از دسترس مجرم خارج شود. بدین ترتیب پس از الکترونیکی و رایانه‌ای شدن کارهای اداری، درخواست‌های ارباب رجوع به صورت اسکن در اختیار کارمند قرار می‌گیرد و کارمند در صورت وجود نواقص، ظرف مهلت معین می‌تواند بر طرف نمودن نواقص را از ارباب رجوع درخواست کند.

پیش‌گیری از وقوع رشوه تصریح شده است که باید سیستم اداری اصلاح و فن‌آوری اداری توسعه یابد.

۱-۲-۳. اعمال نظارت بر نحوه عملکرد کارمندان

پیش‌گیری وضعی بر پیرامون هدف جرم تأکید دارد و یکی از اصول پیش‌گیری از وقوع جرم از طریق طراحی محیطی، مراقبت است (تن کین هون، ۱۳۸۵: ۱۰۱). به تعبیر دیگر، سه عنصر در زمان و مکان باید به هم برسند تا یک پدیده‌ی مجرمانه ارتکاب یابد. این عناصر عبارتند از مجرم با انگیزه، هدف مناسب و فقدان مراقب (اونیل و مک‌گلین، ۱۳۸۷: ۱۷۹). در

پیش‌گیری وضعی به افرادی که عملکردشان به نحو کنترل مستقیم بر پیش‌گیری از وقوع جرم تأثیر گذار است، بازدارندگان جرم گویند. این بازدارندگان می‌توانند سطوح مختلفی از مسؤولیت را دارا باشند مانند:

۱- بازرسان (بند ج از ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه) که عبارتند از کسانی که اهداف مجرمانه را کنترل می‌کنند و وظیفه‌ی آن‌ها حفاظت از آماج مجرمانه است؛
۲- کارمندان مطلع از وقوع جرم عبارتند از کسانی که وظیفه‌ی اصلی آن‌ها غیر از کنترل است، لیکن حسب قانون مکلف به گزارش ارتکاب جرم از سوی کارمندان می‌باشد (ماده‌ی ۳ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع جرم رشوه)؛

۳- اربابان رجوع و عموم مردم که دارای مسؤولیت عمومی هستند و وظیفه‌ی اخلاقی هر شهروندی است که مسؤولان را از وقوع جرایم آگاه سازد (ماده‌ی ۴ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه)؛ پیش‌گیری موفقیت‌آمیز و سودمند از وقوع جرم به مشارکت و همکاری شهروندان و حکومت وابسته است و دولت باید تلاش نماید تا به صورت عادلانه و با رعایت حقوق مدنی از جرم پیش‌گیری کند (کلارک و فلسون، ۱۳۸۸: ۱۸۷).

۲. پیش‌گیری کیفری در آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع جرم رشوه

پیش‌گیری کیفری بر دو قسم عام و خاص است. در پیش‌گیری عام از سیستم هشدار استفاده می‌شود؛ بدین معنی که تهدید به اعمال مجازات قانونی باید به عنوان وسیله‌ای جهت ترساندن مجرم به کار گرفته شود. این امر به ویژه در جرایم مالی که یک عقل خردگرا به دنبال حصول نتیجه‌ی مالی است، مؤثر خواهد بود. پیش‌گیری خاص بر این اساس استوار است که مجازات باید شدید و قطعی باشد تا مجرم پس از تحمل کیفر، اعمال جنایی خود را تکرار نکند (سیگل، ۱۳۸۵: ۲۲۵). هر یک از روش‌های عام و خاص پیش‌گیری را

در آیین نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع جرم رشوه تشریح می‌نماییم.

۱-۲. پیش‌گیری عام

در پیش‌گیری عام فردی که قصد ارتکاب جرم را دارد، باید از عواقب رفتار خود آگاه شود. رشوه جرمی مالی است. در جرایم مالی منافع حاصل از جرم و خطرات آن در دو کفه‌ی ترازو قرار می‌گیرد و هر گاه کفه‌ی منافع سنگینی کند، فرد به ارتکاب جرم تحریک می‌شود. یکی از مهم‌ترین ابزارها در افزایش خطر، آگاه‌سازی افراد از عواقب و مجازات‌ها است. بند «ب» ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه، اطلاع کارکنان از مفاد آیین‌نامه را ضروری دانسته است. آگاه‌سازی افراد از میزان مجازات، یکی از عوامل محاسبه‌ی افزایش خطر در ارتکاب جرم خواهد بود.

۲-۲. پیش‌گیری خاص

پیش‌گیری خاص با اعمال مجازات نسبت به بزه‌کار به طور عام و تشدید آن نسبت به بزه‌کار مکرر به طور خاص، هدف خود را دنبال می‌کند تا با تحمیل مجازات از ارتکاب جرایم بعدی این بزه‌کاران جلوگیری نماید (بابایی، ۱۳۸۳: ۳۴). این پیش‌گیری بر مبنای عدالت استحقاقی با مسوول دانستن فرد بزه‌کار به عنوان یک عامل عقلانی و محاسبه‌گر در صدد است تا اهداف سزادهی و سپس بازدارندگی را در مورد بزه‌کار

محقق سازد (غلامی و نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸: ۹۷). این نوع پیش‌گیری به دنبال جلوگیری از تکرار جرم است که هزینه‌های هنگفتی را بر دولت‌ها تحمیل نموده است و لذا سیاست گذاران کیفری به برآورد هزینه‌های تکرار جرم و تعیین نسبت جرایم ارتکابی با هزینه‌های آن پرداخته‌اند. دفتر امور راهبردی نخست‌وزیری انگلستان در سال ۲۰۰۸ میلادی هزینه‌های ارتکاب جرم را سالانه یازده میلیارد پوند بر آورد کرد (قاسمی مقدم، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

در بندهای ب و ج ماده‌ی ۵ آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری از وقوع رشوه، به تشدید مجازات‌ها در صورت تکرار جرم توجه شده است در این آیین‌نامه نه تنها برای کارمند خاطی مجازات تعیین شده، بلکه در ماده‌ی ۹ آن برای مدیران و مسوولانی که کارمند تحت امر آن‌ها اقدام به اخذ رشوه نموده است، ضمانت اجرایی مانند تذکر کتبی و در صورت تکرار، محرومیت شش ماهه‌الی دو ساله از انتصاب به سمت‌های مختلف را پیش‌بینی کرده است. از دیگر موارد مندرج در این آیین‌نامه، حق فسخ برای سازمان متبوع در خصوص قرارداد استخدامی کارمند گیرنده‌ی رشوه است (بند ه از ماده‌ی ۲).

برآمد

۱- امروزه اکثر دولت‌ها به پیش‌گیری از وقوع جرم توجه بیشتری دارند، لیکن در عمل با

موانع بسیاری روبه‌رو هستند. در ایران، تصویب آیین‌نامه‌ی پیش‌گیری و مبارزه با رشوه در دستگاه‌های اجرایی در این راستا صورت گرفته است کارکرد آن را باید در عمل دید. ۲- بررسی میزان تاثیر اجرای آیین‌نامه‌های مذکور در آمار جرایم مالی کارکنان سازمان‌های دولتی و حکومتی، مستلزم آگاهی از آمار چنین جرایمی در دو مقطع پیش از اجرایی شدن این آیین‌نامه و پس از آن است.

۳- در مقاله‌ی حاضر به نکات مثبت و جنبه‌های مختلف پیش‌گیری که در آیین‌نامه‌ی مذکور آمده، اشاره شد. تصویب آیین‌نامه‌هایی از این قبیل، نشان‌گر توجه دستگاه‌های اجرایی به امر پیش‌گیری است؛ امری که در صورت تحقق، آثار مهمی چون مشارکت عمومی و مردمی در کشف جرم را در پی خواهد داشت. ۴- در جرم رشوه، ارباب رجوع نه به عنوان قربانی، بلکه به عنوان کنش‌گر عمل مجرمانه متبلور می‌شود. بنابراین اثر جذب مشارکت عمومی و رضایت ارباب رجوع می‌تواند از آثار عملی شدن آیین‌نامه‌ی مذکور باشد.

۵- آیین‌نامه‌ی مورد بحث تقریباً تمامی جنبه‌های پیش‌گیری را به نحو مطلوب در بر دارد و در صورت عملی شدن آن به نحو صحیح، شاید بتواند منجر به کاهش آمار جرم شود.

فهرست منابع

- ۱) بابایی، محمدعلی، «پیش‌گیری از تکرار جرم»، مجله‌ی حقوقی دادگستری، شماره‌ی ۴۷، تابستان ۱۳۸۳.
- ۲) بشارتی، محمدابراهیم، «آموزه‌های اسلام در پیش‌گیری از جرم»، قابل دسترسی در سایت www.alqaza.com (۱۳۸۹/۱۱/۱۰).
- ۳) تقی‌لو، فرامرز، «بررسی رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی با امنیت اجتماعی»، فصل‌نامه‌ی مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، شماره‌ی ۳۲، ۱۳۸۵.
- ۴) تی‌کین‌هون، «پیش‌گیری از جرم از طریق طراحی محیطی»، برگردان: علی سلطانی، فصل‌نامه‌ی مطالعات پیش‌گیری از جرم، سال نخست، شماره‌ی نخست، زمستان ۱۳۸۵.
- ۵) حاجتی، سید مهدی، «قانون مجازات در نظم کنونی»، تهران: دادستان، چاپ نخست، ۱۳۸۹.
- ۶) زراعت، عباس، «قانون مجازات اسلامی در نظم کنونی»، ققنوس، ۱۳۸۶.
- ۷) شیرینی، عباس، «نقد و بررسی لایحه پیش‌گیری از جرم»، فصل‌نامه‌ی مطالعات پیش‌گیری از جرم، سال دوم، شماره‌ی دوم، بهار ۱۳۸۶.
- ۸) عباچی، مریم، «پیش‌گیری از بزه‌کاری و بزه‌دیدگی کودکان»، مجله‌ی حقوقی دادگستری، شماره‌ی ۴۷، تابستان ۱۳۸۳.
- ۹) فرجیها، محمد، «مشارکت مردم در سیاست جنایی»، مجله‌ی فرهنگ و پژوهش، شماره‌ی ۱۴، ۱۳۸۲.
- ۱۰) لارن اونیل و جین ماری مک‌گلین، «ارزیابی تاثیر پیش‌گیری وضعی از جرم در مدارس»، برگردان: رسول عابد و سید محمد سالار عمارتی، فصل‌نامه‌ی مطالعات پیش‌گیری از جرم، سال سوم، شماره‌ی هشتم، پاییز ۱۳۸۷.
- ۱۱) نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «تقریرات درس جرم شناسی، نیم سال دوم تحصیلی، مجتمع آموزشی عالی قم».
- ۱۲) متولی‌زاده، نفیسه، «پیش‌گیری رشد مدار، فصل‌نامه‌ی مطالعات پیش‌گیری از جرم، سال دوم، شماره‌ی دوم، بهار ۱۳۸۶».
- ۱۳) لاری جی سیگل، «جرم‌شناسی»، برگردان: یاشار سیف‌اللهی، تهران: دفتر تحقیقات کاربردی ناجا، چاپ نخست، ۱۳۸۵.
- ۱۴) قاسمی مقدم، حسن، «رویکرد مدیریت خطر در پیش‌گیری از تکرار جرم»، دفتر تحقیقات کاربردی، اسفند ۱۳۸۷.
- ۱۵) فلسون، مارکوس و کلارک، رونالد، «اخلاق پیش‌گیری وضعی از جرم»، برگردان: مجید قورچی بیگی، فصل‌نامه‌ی مطالعات پیش‌گیری از جرم، سال چهارم، شماره‌ی دوازدهم، پاییز ۱۳۸۸.

اجرای حکم مالی علیه دولت و شهرداری‌ها

محمدعلی انیسی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی



چکیده

امروزه با گسترش شهرها و افزایش روابط اشخاص با نهادهای عمومی کشور، مسایل مختلفی به وجود می‌آید که به تبع آن امکان دارد. اشخاص پس از وقوع اختلاف و ورود خسارت، برای احقاق حق خود به محاکم و مراجع قضایی مراجعه می‌نمایند و پس از صدور رای به نفع خود، به دنبال اجرای حکم باشند. پرداخت وجه از سوی نهادهای عمومی با رعایت قوانین خاص است که پیچیدگی روش‌های اداری را در پی دارد. این قوانین تا حدودی مغایر حقوق شهروندان است. در این مقاله، با توجه به پیچیدگی و ویژگی‌های اجرای این نوع از احکام، به بررسی اجرای حکم مالی علیه دولت و شهرداری‌ها پرداخته و راه حل‌های مناسبی برای حفظ حقوق شهروندان ارائه می‌گردد.

واژگان کلیدی: دولت، شهرداری، اجرای حکم، وجه.

درآمد

طبق اصل ۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «بودجه سالانه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌گردد. هر گونه تغییر در ارقام

بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود». هم‌چنین طبق اصل ۵۵: «دیوان محاسبات به کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها، موسسات، شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند، به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد

رسیدگی یا حسابرسی می‌نماید که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد. دیوان محاسبات، حساب‌ها و اسناد و مدارک مربوطه را برابر قانون جمع‌آوری و گزارش تفریح بودجه هر سال را به انضمام نظرات خود

به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌نماید. این گزارش باید در دسترس عموم گذاشته شود.»
با توجه به این دو اصل مهم، دستگاه‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که از بودجه‌ی کل کشور استفاده می‌کنند، در قانون بودجه‌ی هر سال مشخص می‌شوند و باید گزارش کاملی از درآمدها و هزینه‌ها ارائه دهند (رنجیری و بادامچی، ۱۳۸۵: ۱۲۵). مواد ۲ و ۳ قانون محاسبات عمومی کشور وزارتخانه و موسسه‌ی دولتی را مشخص نموده‌اند. مطابق ماده‌ی ۲ این قانون: «وزارتخانه واحد سازمانی مشخصی است که به موجب قانون به این عنوان شناخته شده و یا بشود». ماده‌ی ۳ همان قانون نیز اشعار دارد: «موسسه دولتی واحد سازمانی مشخصی است که به موجب قانون ایجاد و زیر نظر یکی از قوای سه‌گانه اداره می‌شود و عنوان وزارتخانه ندارد». شهرداری‌ها از نهادهای عمومی غیر دولتی محسوب می‌شوند که به موجب قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ و آیین‌نامه‌های مربوط به آن تشکیل شده و بر اساس آن دارای شخصیت حقوقی مستقل است. شهرداری‌ها طبق قوانین و مقررات ذکر شده دارای وظایف مهمی هستند؛ زیرا اشخاص به علت‌های مختلف به آن نهاد مراجعه و خواسته‌های خود را بر طرف می‌نمایند.

در پرونده‌های قضایی که اشخاص حقیقی یا حقوقی علیه دولت یا شهرداری‌ها اقامه‌ی دعوا می‌نمایند و خوانده به پرداخت مال یا وجه محکوم می‌شود، اجرای مفاد رای با مشکلاتی روبه‌رو است. نهادهای ذکر شده دارای قدرت زیادی بوده و پرداخت وجه بر اساس احکام مراجع قضایی با روش‌های خاصی اداری صورت می‌گیرد که می‌تواند موجب تضییع حقوق محکوم‌له باشد.

این مقاله با بررسی روش اجرای محکوم‌به مالی وجه علیه دولت و شهرداری‌ها، در صدد ارائه‌ی راهکارهایی در این زمینه است.

۱. شرایط شروع به اجرای حکم

آراء صادره از مراجع قضایی برای اجرا باید دارای شرایطی به شرح ذیل باشند:

باید قطعیت یافته باشد. حکم قطعی حکمی است که از طرق عادی (واخواهی، تجدیدنظر) قابل اعتراض نباشد، هر چند از طریق فوق‌العاده و فرجام‌خواهی قابل شکایت باشد (شمس، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۲۷). ماده‌ی ۱ قانون اجرای احکام مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «هیچ حکمی از احکام دادگاه‌های دادگستری به موقع اجرا گذارده نمی‌شود مگر این که قطعی شده یا قرار اجرای موقت آن در مواردی که قانون معین می‌کند صادر شده باشد».

- اجرایی بودن: اجرایی بودن حکم در برابر اعلامی بودن آن است. حکم اجرایی حکمی است که مدلول آن بیان‌گر الزام محکوم‌علیه به انجام عملی باشد، مانند حکمی که خواننده طبق آن باید مبلغی را به خواهان بپردازد.

- ابلاغ حکم: احکام دادگاه‌ها و مراجع قانونی باید به محکوم‌علیه ابلاغ شود تا وی از مفاد حکم اطلاع یابد. ماده‌ی ۲ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ این امر را متذکر گردیده و مقرر می‌دارد: «احکام دادگاه‌های دادگستری وقتی به موقع اجرا گذارده می‌شود که به محکوم‌علیه یا وکیل یا قائم‌مقام قانونی او ابلاغ شده و محکوم‌له یا نماینده و یا قائم‌مقام او کتباً این تقاضا را از دادگاه بنماید».

- صدور اجراییه: احکام در صورتی اجرا می‌شوند که محکوم‌له تقاضا اجرای آن را از دادگاه صادر کننده‌ی رای بنماید؛ قسمت اخیر ماده‌ی ۲ قانون اجرای احکام مدنی نیز مؤید این مطلب است (مهاجر، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۵).

۲. اجرای حکم مالی وجه علیه دولت

۱-۲. قانون حاکم بر اجرای حکم مالی وجه علیه دولت

احکام صادره از دادگاه‌ها به طور کلی شامل موضوع مالی یا غیر مالی است. در احکام غیر مالی، باید عملی انجام شود و محکوم‌علیه باید آن را اجرا یا مقدمات اجرای آن را مهیا نماید، ولی در احکام مالی، محکوم‌علیه باید وجه یا مالی را بپردازد.

قانون نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ در خصوص نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به از سوی

دولت مقرر می‌دارد: «وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی که درآمد و مخارج آن‌ها در بودجه کل کشور منظور می‌گردد، مکلفند وجوه مربوط به محکوم‌به دولت در مورد احکام قطعی دادگاه‌ها و اوراق لازم‌الاجرای ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و یا اجرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قانونی را با رعایت مقررات از محل اعتبار مربوط به پرداخت تعهدات بودجه مصوب سال‌های قبل منظور در قانون بودجه کل کشور و در صورت عدم وجود اعتبار و عدم امکان تأمین از محل‌های قانونی دیگر در بودجه سال بعد منظور و پرداخت نمایند، اجرای دادگستری و ادارات ثبت اسناد و املاک و سایر مراجع قانونی دیگر مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی که اعتبار و بودجه لازم را در جهت پرداخت محکوم‌به ندارند تا تصویب و ابلاغ بودجه یک سال و نیم بعد از سال صدور حکم نخواهد بود. ضمناً دولت از دادن هر گونه تأمین در زمان مذکور نیز معاف می‌باشد. چنانچه ثابت شود وزارتخانه‌ها و موسسات یاد شده با وجود تأمین اعتبار از پرداخت محکوم‌به استتکاف نموده‌اند مسؤول یا مسؤولین مستتکف متخلف توسط محاکم صالحه به یک سال انفصال از خدمات دولتی محکوم خواهند شد و چنانچه متخلف به وسیله استتکاف سبب وارد شدن خسارت بر محکوم‌له شده باشد، ضامن خسارت وارده می‌باشد».

تبصره ۱- دستگاه مدعی علیه با تقاضای مدعی باید تضمین بانکی لازم را به عنوان تأمین مدعی به دادگاه بسپارد. در صورتی که دعوی یا مقداری از خواسته رد شود، به حکم دادگاه تضمین یا مبلغ مانده به دستگاه مدعی علیه رد خواهد شود.

تبصره ۲- تبصره ۵۳ قانون بودجه سال ۱۳۵۷ لغو و تبصره ۱۸ قانون بودجه سال ۱۳۳۴ لغو می‌شود».

صدر این ماده واحده: «وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی که درآمد و مخارج آن‌ها در بودجه کل کشور منظور می‌گردد» را مشمول حکم مندرج در آن نموده است و با توجه به این که حکم این ماده واحده، خاص و استثنایی محسوب می‌شود، باید تفسیر مضیق شود و وزارتخانه‌ها و اداره‌های

دولتی را که بدون واسطه توسط دولت اداره می‌شوند و باید بر اساس قانون بودجه‌ی کل کشور و قانون محاسبات عمومی عمل نمایند شامل شود (رنجبری و بادامچی، ۱۳۸۵: ۱۷۱). نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۲۴۶۶ مورخ ۱۳۷۱/۴/۲۳ اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه نیز مؤید همین مطلب است و بیان می‌دارد: «قانون نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ منحصرًا شامل وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی است؛ شرکت‌های دولتی، تولیدی‌های وابسته به نهادهای دولتی، کلیه‌ی سازمان‌هایی که دارای استقلال مالی و حقوقی هستند نظیر سازمان‌های آب تهران، هلال احمر، بانک‌های ملی شده، شرکت مخابرات، اداره‌ی کل خدمات درمانی، نهادها و موسسات عمومی غیر دولتی موضوع ماده‌ی ۵ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ نظیر کمیته‌ی امداد امام خمینی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد امور مهاجران جنگ تحمیلی و امثال آن‌ها مشمول قانون فوق‌الذکر نیستند» (اباذری فومشی، ۱۳۸۶: ۹۴).

با توجه به ماده واحدی قانون نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی، دولت در موارد محکومیت «در مورد احکام قطعی دادگاه‌ها و اوراق لازم‌الاجرای ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و یا اجرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قانونی» باید محکوم‌به را پرداخت نماید. بیان شد که حکم صادره باید دارای شرایطی باشد تا قابلیت اجرایی پیدا کند. در مورد اوراق لازم‌الاجرای ثبتی مانند چک که بدون حکم دادگاه قابلیت اجرایی دارد و یا اسنادی که در دفاتر اسناد رسمی تنظیم می‌شود، دولت باید طبق موارد ذکر شده از عهده‌ی محکوم‌به برآید.

۲-۲. نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به مالی وجه توسط دولت

اداره‌های دولتی باید محکوم‌به دولت را که توسط مراجع قانونی حکم به پرداخت آن داده شده «را با رعایت مقررات از محل اعتبار مربوط به پرداخت تعهدات بودجه مصوب سال‌های قبل منظور در قانون بودجه کل کشور و در

صورت عدم وجود اعتبار و عدم امکان تامین از محل‌های قانونی دیگر در بودجه سال بعد منظور و پرداخت نمایند» لذا باید طبق ضوابط قانونی (قانون بودجه‌ی کل کشور و قانون محاسبات عمومی کشور) از محل مربوطه، محکوم‌به را پرداخت نمایند و در صورتی که اعتبار کم باشد یا اصلاً وجود نداشته باشد، باید توسط سازمان مربوط و پس از طی مراحل قانونی مشخص شده در بودجه‌ی پیشنهادی سال بعد منظور و پس از تصویب پرداخت شود. ماده‌ی ۵۲ قانون محاسبات عمومی کشور در این خصوص مقرر می‌دارد: «پرداخت هزینه‌ها به ترتیب پس از طی مراحل تشخیص و تامین اعتبار و تعهد و تسجیل و حواله و با اعمال نظارت مالی به عمل خواهد آمد.»

افزون بر مطالب ذکر شده، بر اساس قوانین بودجه و محاسبات عمومی کشور، بر هزینه‌ها و درآمدهای دولت، برنامه‌ی خاص و بدون و غیر قابل عدول حاکم است و دولت در هزینه کردن بودجه مبسوط‌الید نیست و نمی‌تواند اعتبارها را جابه‌جا کند یا خارج از اعتبارهای مصوب هزینه یا تعهد کند (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۶، ج ۳: ۶۸۵).

پیش از تصویب ماده واحدی نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵، اجرای احکام مالی علیه دولت طبق تبصره‌ی ۵۳ قانون بودجه‌ی سال ۱۳۵۷ و تبصره‌ی ۱۸ قانون بودجه‌ی سال ۱۳۳۴ صورت می‌گرفت و ضمانت اجرای آن در ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات عمومی مقرر شده بود که مقرر می‌داشت: «هر یک از مستخدمین دولتی در هر رتبه و مقامی که باشند هر گاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر دادگاه‌ها و دادرها یا هر گونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد برخلاف قانون قدرت رسمی خود را اعمال کند از خدمت دولت منفصل خواهد شد». ولی با توجه به تبصره‌ی ۲ ماده واحدی ذکر شده، تبصره‌ی ۵۳ قانون بودجه سال ۱۳۵۷ و تبصره‌ی ۱۸ قانون بودجه‌ی سال ۱۳۳۴ لغو و این دو تبصره در ماده واحدی اخیرالتصویب

نسخ گردید (بهرامی، ۱۳۸۲: ۶۶) و ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات عمومی در ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی تکرار شد. این ماده مقرر می‌دارد: «چنان چه هر یک از صاحب منصبان و مستخدمین و مامورین دولتی و شهرداری‌ها در هر رتبه و مقامی که باشند از مقام خود سوء استفاده نموده و از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی و یا اجرای احکام یا اوامر مقامات قضایی یا هر گونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشد جلوگیری نماید به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.»

۲-۳. توقیف اموال دولتی و تامین خواسته

با توجه به قسمتی از ماده واحدی ذکر شده که مقرر می‌دارد: «اجرای دادگستری و ادارات ثبت اسناد و املاک و سایر مراجع قانونی دیگر مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی که اعتبار و بودجه لازم را جهت پرداخت محکوم‌به ندارند تا تصویب و ابلاغ بودجه یک سال و نیم بعد از سال صدور حکم نخواهد بود...» اموال دولتی اعم از منقول یا غیر منقول قابل توقیف نیست و ماده‌ی ۴۹ قانون اجرای احکام مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «در صورتی که محکوم‌علیه در موعدی که برای اجرای حکم مقرر است مدلول حکم را طوعاً اجرا ننماید یا قراری با محکوم‌له برای اجرای حکم ندهد و مالی هم معرفی نکند یا مالی از او تامین و توقیف نشده باشد، محکوم‌له می‌تواند درخواست کند از اموال محکوم‌علیه معادل محکوم‌به توقیف گردد.»

این نکته قابل ذکر است که توقیف اموال دولتی به عنوان تامین خواسته و یا استیفای محکوم‌به جایز نیست و جلب دولت ایران به دادگاه‌های خارجی نیز از نظر قوانین ایران اعتباری ندارد، لیکن در سوالی که از اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در خصوص امکان توقیف اموال و ذخایر دولت شده بود، این مرجع به موجب نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۵۶۸۵ مورخ ۱۳۵۸/۹/۲۰ اعلام داشت: «با توجه به تبصره‌ی ۵۳ قانون بودجه‌ی سال ۱۳۵۷ دائر بر این که بدهی

دولت مربوط به محکوم به باید از محل اعتبار مخصوصی که پیش بینی شده تامین گردد، لذا توقیف اموال دولت به عنوان تامین خواسته یا در صورت صدور احکام محکومیت برای استیفای محکوم به جایز نیست» (نیسی، ۱۳۸۵: ۲۶۱).

نکته‌ی حائز اهمیت این که، محاکم و مراجع قانونی تا یک سال و نیم پس از سال صدور حکم مجاز به توقیف اموال دولتی نیستند. تعیین این مدت برای حفظ منافع دولت در نظر گرفته شده است این روش قانون گذار مورد انتقاد است؛ زیرا باعث می شود یکی از حقوق قانونی محکوم له که توقیف اموال محکوم علیه است، نادیده گرفته شود و حق او را حتی به طور موقت ضایع نماید که بر اساس آن اجرای اصل انصاف و بی طرفی در محاکم مورد تردید واقع می شود.

طبق ماده‌ی ۱۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «خواهان می تواند قبل از تقدیم دادخواست یا ضمن دادخواست راجع به اصل دعوا یا در جریان دادرسی تا وقتی که حکم قطعی صادر نشده است، در موارد زیر از دادگاه در خواست تامین خواسته نماید و دادگاه مکلف به قبول آن است: الف) دعوا مستند به سند رسمی باشد؛ ب) خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد. ج) در مواردی از قبیل اوراق تجاری و اخواست شده که موجب قانون دادگاه مکلف به قبول در خواست تامین باشد؛ د) خواهان خساراتی را که ممکن است به طرف مقابل وارد آید نقداً به صندوق دادگستری بپردازد ...». خواهان یا محکوم له می تواند و حق دارد با شرایط ذکر شده در آن ماده از دادگاه در خواست تامین خواسته بنماید؛ زیرا از حقوق مسلم خواهان محسوب می شود، ولی در قسمت دیگری از ماده واحده آمده است: «دولت از دادن هر گونه تامین در زمان مذکور (یک سال و نیم پس از سال صدور حکم) نیز معاف می باشد ...». با توجه به ماده واحده‌ی نحوه‌ی پرداخت محکوم به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ قانون گذار با عنایت به اعمال حاکمیت و قدرت دولت و حفظ منافع ملی، دولت را از دادن تامین معاف نموده است. به نظر قانون گذار امکان جبران خسارت

توسط دولت به صورت قطعی وجود دارد و لذا لزومی ندارد علیه دولت قرار تامین خواسته صادر شود. ماده واحده‌ی ذکر شده به عنوان قانون خاص، مقررات عام قانون آیین دادرسی مدنی را تخصیص زده است.

با توجه به تبصره‌ی ۱ ماده واحده‌ی نحوه‌ی پرداخت محکوم به دولت و عدم تامین و توقیف

«با توجه به تبصره‌ی ۵۳ قانون بودجه‌ی سال ۱۳۵۷ دائر بر این که بدهی دولت مربوط به محکوم به باید از محل اعتبار مخصوصی که پیش بینی شده تامین گردد، لذا توقیف اموال دولت به عنوان تامین خواسته یا در صورت صدور احکام محکومیت برای استیفای محکوم به جایز نیست»

اموال دولتی، دستگاه مدعی علیه که طرف دعوی محسوب می شود، از دادن تامین معاف است ولی با تقاضای مدعی باید تضمین بانکی لازم را به عنوان تامین مدعی به دادگاه بسپارد و میزان آن را دادگاه مشخص می کند و اگر دعوی یا مقداری از خواسته توسط دادگاه با صدور قرار رد شود، به حکم دادگاه تضمین یا مبلغ باقی مانده به دستگاه مدعی علیه رد خواهد شد.

۴-۲. ضمانت اجرا

طبق قسمت اخیر ماده واحده‌ی موضوع بحث: «چنان چه ثابت شود وزارتخانه‌ها و موسسات یاد شده با وجود تامین اعتبار از پرداخت محکوم به استتکاف نموده‌اند، مسؤول یا مسؤولین مستتکف متخلف توسط محاکم صالحه به یک سال انفصال از خدمات دولتی محکوم خواهند شد و چنان چه متخلف به وسیله استتکاف سبب وارد شدن خسارت بر محکوم له شده باشد، ضامن خسارت وارده می باشد». اگر اداره‌ها و موسسه‌های دولتی با وجود داشتن تمکن مالی و وجود اعتبار لازم از اجرای حکم دادگاه و پرداخت محکوم به استتکاف کنند، مسؤول مستتکف از

اجرای قانون توسط محاکم صالح به یک سال انفصال از خدمات دولتی محکوم خواهند شد و اگر در راستای عدم اجرای حکم و استتکاف مسؤول اداره به محکوم له خسارتی وارد آید که سبب و منشا آن عدم اجرای حکم باشد، باید از عهده‌ی خسارت‌های وارده بر آید و ضامن آن می باشد؛ زیرا مسؤول با وجود اعتبار لازم، به وظیفه‌ی قانونی خود عمل نکرده است.

کمیسیون تخصصی قوه‌ی قضاییه درباره‌ی ضمانت اجرای ماده واحده‌ی نحوه‌ی پرداخت محکوم به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی و امکان توقیف اموال دولتی و در باره عدم سپردن ضمانت نامه بانکی اعلام داشته است: «در صورتی که وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی محکومیت مالی پیدا کنند، مکلفند محکوم به را از محل اعتبار مربوط بپردازند. در صوت عدم وجود اعتبار، موسسات دولتی و وابسته‌ی آن مکلفند محکوم به را در بودجه‌ی آن سال بعد منظور و پس از تصویب بودجه‌ی آن سال و سپری شدن یک سال و نیم از تاریخ صدور حکم دادگاه، توقیف اموال منقول و غیر منقول دولت بلا اشکال است». به موجب ماده واحده‌ی قانونی مذکور برای سازمان‌های دولتی مهلت مقرر شده تا محکوم به را بپردازند و در این مهلت مقرر اجرای حکم متوقف شود. در تبصره‌ی ماده‌ی مرقوم چگونگی پرداخت محکوم به معین است و اضافه شده: «در صورتی که مسؤولان مربوط با وجود تامین اعتبار محکوم به از پرداخت آن خودداری کنند، یک سال انفصال از خدمات دولتی در انتظار آن‌ها بوده و ضامن خسارت وارده به محکوم له می باشد» (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۶: ج ۳: ۱۱۷۹).

۳. اجرای حکم مالی وجه علیه شهرداری‌ها

۱-۳. قانون حاکم بر اجرای حکم مالی وجه علیه شهرداری‌ها
شهرداری از موسسه‌های عمومی غیر دولتی مهمی هستند که با بسیاری از اشخاص ارتباط نزدیکی دارند و در این بین ممکن است اختلاف حاصل شده و خسارت‌هایی به طرفین وارد آید.

ماده واحده‌ی قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ مقرر می‌دارد: «وجوه و اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداری‌ها اعم از این که در بانک‌ها و یا در تصرف شهرداری یا نزد اشخاص ثالث و به صورت ضمانت‌نامه به نام شهرداری باشد قبل از صدور حکم قطعی قابل تامین و توقیف و برداشت نمی‌باشد. شهرداری‌ها مکلفند وجوه مربوط به محکوم به احکام قطعی صادره از دادگاه‌ها و یا اوراق اجرایی ثبتی یا اجرای دادگاه‌ها و مراجع قانونی دیگر را در حدود مقررات مالی خود از محل اعتبار بودجه سال مورد عمل و یا در صورت عدم امکان از بودجه سال آتی خود بدون احتساب خسارت تاخیر تادیه به محکوم‌لهم پرداخت نمایند. در غیر این صورت ذی‌نفع می‌تواند برابر مقررات نسبت به استیفای طلب خود از اموال شهرداری تامین و یا توقیف یا برداشت نماید.

تبصره - چنان چه ثابت شود که شهرداری با داشتن امکانات لازم از پرداخت دین خود استنکاف نموده است، شهردار به مدت یک سال از خدمت منفصل خواهد شد».

۳-۲. توقیف اموال شهرداری‌ها

همان‌طور که در صدر ماده واحده مقرر گردیده است، کلیه اموال شهرداری پیش از صدور حکم قطعی قابل تامین، توقیف و برداشت نمی‌باشد. این قانون، خاص و استثناء محسوب می‌شود و لذا قابل تفسیر موسع نیست؛ هم‌چنان که اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۵۵۷۶ مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۳ اعلام می‌دارد: «قانون منع توقیف اموال شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ یک استثناء بر قاعده‌ی عمومی است. لذا بر فرض این که اموال سازمان‌های تابعه‌ی شهرداری صد در صد هم متعلق به شهرداری صاحب سهم باشد، مشمول این قانون نمی‌گردد» (اباذری فومشی، ۱۳۸۶: ۹۰). این ماده واحده از لحاظ منع توقیف اموال شبیه ماده واحده‌ی قانون نحوه‌ی پرداخت محکوم به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی مصوب

«قانون منع توقیف اموال شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ یک استثناء بر قاعده‌ی عمومی است. لذا بر فرض این که اموال سازمان‌های تابعه‌ی شهرداری صد در صد هم متعلق به شهرداری صاحب سهم باشد، مشمول این قانون نمی‌گردد»

۱۳۶۵ است.

۳-۳. نحوه‌ی اجرای حکم مالی وجه علیه شهرداری‌ها

با توجه به قسمت دوم ماده واحده‌ی ذکر شده، شهرداری‌ها مکلفند محکوم به احکام قطعی دادگاه‌ها و سایر مراجع قانونی و قضایی دیگر را در حدود مقررات مالی شهرداری به محکوم‌لهم بپردازند. مسؤولان شهرداری در صورت وجود اعتبار باید محکوم به را پرداخت یا در بودجه‌ی سال بعد منظور نمایند. البته آن‌ها در پرداخت‌ها و هزینه‌ها باید طبق بند «ب» فصل هفتم قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ و آیین‌نامه‌ی مالی شهرداری‌ها مصوب ۱۳۴۶ عمل نمایند.

در صورت ابلاغ اجرائیه به شهرداری و عدم وجود اعتبار و پیش‌بینی آن در بودجه‌ی سال آتی، واحد اجرای احکام نمی‌تواند پیش از تحقیق درباره‌ی دو امر ذکر شده، به استناد مضمی مدت ده روزه از تاریخ ابلاغ اجرائیه، مبادرت به توقیف اموال شهرداری نماید. اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در نظر مشورتی ۷/۴۱۰۸۰ شماره‌ی ۱۳۷۷/۶/۱ اعلام نموده است: «با توجه به قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱ توقیف اموال و وجوه شهرداری به صرف ابلاغ اجرائیه و گذشت ده روز از تاریخ ابلاغ مخالف صریح قانون است. اگر شهرداری به وظیفه‌ی قانونی خود عمل کرده باشد و به طور مثال دستور داده باشد که در بودجه‌ی سال آینده منظور شود، موردی برای توقیف اموال شهرداری نیست و واحد اجرا می‌تواند برای اطلاع از عمل شهرداری، نتیجه و گزارش اقدامات انجام شده را از شهرداری بخواهد تا در جریان امر قرار گیرد» (همان: ۹۵).

۴-۳. ضمانت اجرا

طبق قسمت اخیر ماده واحده‌ی مرقوم، اگر به قانون ذکر شده عمل نگریدید، ذی‌نفع می‌تواند برابر مقررات برای دریافت طلب خود، از اموال شهرداری تامین، توقیف یا برداشت نماید. ضمانت اجرای ذکر شده در ماده واحده متذکر این امر است که فقط در صورت استنکاف شهرداری از اجرای ماده واحده، ذی‌نفع مجاز به تامین، توقیف یا برداشت از اموال شهرداری است. طبق تبصره‌ی ماده واحده‌ی راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداری‌ها: «چنان چه ثابت شود که شهرداری با داشتن امکانات لازم از پرداخت دین خود استنکاف نموده است، شهردار به مدت یک سال از خدمت منفصل خواهد شد».

اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه در نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۵۴۶۴ مورخ ۱۳۷۷/۷/۲۳ بیان می‌دارد: «با استنباط از تبصره ذیل ماده واحده قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱، صرف اعلام شهرداری مبنی بر عدم وجود بودجه برای پرداخت محکوم به، برای دادگاه کافی است و نیاز به تحقیق در صحت یا سقم آن نمی‌باشد، لیکن چنان چه ثابت شود که شهرداری با وجود امکان لازم از پرداخت دین خود استنکاف نموده است، می‌توان شهردار را به مدت یک سال از خدمت منفصل نمود» (همان: ۹۰).

۴. حق الاجرا و هزینه‌های اجرایی

برای انجام اجرای حکم توسط دادگاه، باید هزینه‌های اجرایی طبق قانون پرداخت شود. ماده‌ی ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می‌دارد: «هزینه‌های اجرایی عبارت است از: ۱) پنج درصد مبلغ محکوم به بابت حق اجرای حکم که بعد از اجرا وصول می‌شود. در دعوی مالی که خواسته وجه نقد نیست، حق اجرا به ماخذ بهای خواسته در دادخواست تعیین و مورد حکم قرار گرفته حساب می‌شود، مگر این که دادگاه قیمت دیگری برای خواسته معین نموده باشد؛ ۲) هزینه‌هایی که برای اجرای حکم ضرورت داشته باشد مانند: حق الزحمه خبره و کارشناس و ارزیاب و حق حفاظت اموال و



نظایر آن». ماده‌ی ۱۶۰ همین قانون نیز اشعار می‌دارد: «پرداخت حق اجرا پس از انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه بر عهده محکوم‌علیه است، ولی در صورتی که طرفین سازش کنند یا بین خود ترتیبی برای اجرای حکم بدهند، نصف حق اجرا دریافت خواهد شد و در صورتی که محکوم‌به بیست هزار ریال یا کمتر باشد، حق اجرا تعلق نخواهد گرفت».

با توجه به مواد قانونی مذکور، پرداخت هزینه‌های اجرایی عهده‌ی محکوم‌علیه است. با توجه به موارد ذکر شده و ماده واحده‌ی نحوه‌ی پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی، در پاسخ به این سوال که آیا دولت از پرداخت نیم عشر اجرایی معاف است، باید گفت اصل بر آن است که هر کس که محکوم‌علیه حکم اجرایی واقع شده و آن حکم به موقع اجرا گذاشته شود، باید هزینه‌ی اجرایی از جمله نیم عشر را بپردازد مگر آن که به موجب قانون خاص از معافیت بهره‌مند شود.

ماده‌ی ۲ قانون معافیت ادارات دولتی از پرداخت حق الثبت و نیم عشر اجرایی مصوب ۱۳۳۴ چنین مقرر داشته است: «در کلیه مواردی که بر طبق مقررات موجود پرداخت نیم عشر اجرایی به عهده دولت می‌باشد، ادارات دولتی از پرداخت نیم عشر معاف خواهند بود». بر اساس این قانون، دولت از پرداخت حق الثبت و نیم عشر اجرائیه‌های ثبتی معاف است، نه هزینه‌ی اجرای اجرائیه‌ی صادر از محاکم. اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه به موجب نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۳۳۲۵ مورخ ۱۳۷۷/۴/۳۱ در این خصوص بیان می‌دارد: «معافیت دولت از پرداخت نیم عشر اجرایی موضوع ماده‌ی ۲ قانون معافیت ادارات دولتی از پرداخت حق الثبت

و نیم عشر اجرایی مصوب ۱۳۳۴ به اعتبار خود باقی و در اجرای ثبت قابل اجرا است، ولی در مورد حق الاجرای محکومیت‌های مالی با توجه به ماده‌ی ۱۶۰ قانون اجرای احکام مدنی که عام و کلی است، دولت معاف نیست».

این مرجع قبلا طی نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۷۳۴۰ مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۲ اعلام داشته بود: «قانون معافیت دولت از پرداخت حق الاجرا به موجب ماده‌ی ۱۶۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ نسخ گردیده و حکم ماده‌ی مذکور که به طور عام و کلی پرداخت حق الاجرا را به عهده‌ی محکوم‌علیه گذارده است، شامل دولت هم در صورتی که محکوم‌علیه واقع شود، می‌گردد و ادارات دولتی و شهرداری‌ها و بانک‌ها و نهادهای انقلابی و شرکت‌های دولتی در هیچ یک از قوانین بعدی از پرداخت هزینه‌های اجرایی معاف نشده‌اند و در نتیجه تابع حکم کلی ماده‌ی ۱۶۰ قانون اجرای احکام مدنی با رعایت قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تامین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ می‌باشند» (مهجاری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۴۸).

در نظر مشورتی شماره‌ی ۷/۵۴۱ مورخ ۱۳۶۲/۲/۱۵ در مورد وصول هزینه‌های اجرایی از دولت و شهرداری‌ها آمده بود: «مقررات ماده‌ی ۱۶۰ قانون اجرای احکام مدنی پرداخت حق الاجرا را پس از انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه بر عهده‌ی محکوم‌علیه گذاشته است و محکوم‌علیه اعم از دولت با شهرداری یا هر شخص حقیقی است. بنابراین نه دولت و نه شهرداری و نه هیچ شخص حقوقی یا حقیقی دیگر از پرداخت هزینه‌ی اجرایی موضوع ماده‌ی ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی معاف نیست» (بنگرید به:

نیسی، ۱۳۸۵: ۲۶۳).

برآمد

۱- اگر دولت یا شهرداری محکوم‌علیه پرونده‌ای واقع شوند، مورد حمایت خاص قانون گذار بوده و در برخی موارد از حقوق محکوم‌له کاسته و به حقوق محکوم‌علیه اضافه می‌شود، مانند منع الزام دولت به دادن تامین، در حالی که سپردن تامین یکی از حقوق مسلم خواهان و محکوم‌له محسوب می‌شود.

۲- در صورتی که دولت اعتبار لازم را برای پرداخت محکوم‌به نداشته باشد، باید محکوم‌به را برای پرداخت آن در بودجه‌ی سال بعد منظور نماید، حقوق محکوم‌له و خسارت وارده به او پس از طی مراحل قانونی سرریعا باید جبران شود، ولی قانون گذار درباره‌ی این که در طول مدت یک سال و نیم این حق بدون جبران می‌ماند، راه حل مناسبی ارائه نداده است.

۳- محکوم‌له باید برای اجرای حکم و دریافت وجه تمام سعی و تلاش خود را بنماید؛ زیرا طرف مقابل او اداره‌ی دولتی است که از حمایت خاص قانون برخوردار می‌باشد. در حالتی مشابه، اگر شهرداری‌ها اعتبار لازم را برای پرداخت محکوم‌به نداشته باشند، قانون گذار مهلت زیادی را برای تامین و پرداخت وجه مقرر نموده، در حالی که قوانین ذکر شده با اصول کلی حقوقی و قاعده‌ی فقهی «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» در تعارض است؛ زیرا فقط حقوق دولت و شهرداری‌ها در نظر گرفته شده، ولی برای حقوق اشخاصی که محکوم‌له این گونه پرونده‌ها هستند و برای رسیدن به حق خود باید خسارت‌های دیگری را تحمل نمایند، تدبیری اندیشیده نشده است. عدالت ایجاب می‌نماید مقنن با وضع یا اصلاح قوانین چاره‌اندیشی نماید.

فهرست منابع

۱. ابادری فومشی، منصور، قانون اجرای احکام مدنی در نظم کنونی، تهران: خرسندی، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
۲. بهرامی، بهرام، اجرای احکام مدنی، تهران: نگاه بینه، چاپ نخست، ۱۳۸۲.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۳.
۴. رنجبری، ابوالفضل و بادامچی، علی، حقوق مالی و مالیه عمومی، تهران: مجد، چاپ هفتم، ۱۳۸۵.
۵. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: دراک، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۶.
۶. معاونت آموزش قوه قضاییه، مجموعه نشست‌های قضایی (مسائل آیین دادرسی مدنی ۲)، جلد سوم، قم: قضا، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
۷. مهجاری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد نخست، تهران: فکر سازان، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
۸. مهجاری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد دوم، تهران: فکر سازان، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
۹. نیسی، سعید، مجموعه نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی دادگستری در مسائل مدنی، تهران: بهنامی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

نقش خودبینی (با لحاظ مفاهیم نزدیک به آن) در روان‌شناسی جنایی

محمد کاظم یعقوبی گلوردی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



چکیده

روان‌شناسی جنایی با توجه به شخصیت مجرم، حالت خطرناکی وی در جامعه را ترسیم می‌نماید. یکی از هسته‌های اصلی تشکیل دهنده‌ی شخصیت، خودبینی است. با توجه به این که خودبینی دارای مفاهیم نزدیک و مشابه فراوانی است، لذا برای شناخت نقش آن در علم روان‌شناسی، باید مفهوم خودبینی را با توجه به مفاهیم نزدیک به آن، مانند خودخواهی، خودشیفتگی، خودپسندی، خودگرایی و... بررسی کرد.

این مقاله ضمن برشماری واژه‌ها و مفاهیم نزدیک به خودبینی برای دسترسی به تعریفی جامع از این اصطلاح، علائم و عوارض رفتاری، اخلاقی، روانی خودبینی را تبیین می‌کند و چگونگی تأثیر هر یک از علائم و عوارض را در بروز رفتار مجرمانه و احراز ظرفیت جنایی در فرد مبتلا مورد بررسی قرار می‌دهد.

نتیجه آن که خودبینی در افراد، خصوصیات، خلقیات، عادات و حتی اختلالات روانی و بیمارگونه‌ای ایجاد می‌کند که می‌تواند عواقبی چون اعتیاد به مواد مخدر و الکل، خشم، هیجان، استرس و حسادت را در پی داشته باشد. این موارد، زمینه‌ساز بسیاری از انحرافات، تخلفات و جرایم هستند و وجود این خصوصیات در فرد، ظرفیت جنایی بالایی به وی می‌دهد.

واژگان کلیدی: خودبینی، حالت خطرناک، شخصیت، جرم، ظرفیت جنایی.

درآمد

شناخت منش فرد تبه کار، تشخیص رفتارهای ضد اجتماعی و ارزیابی عوامل نهادی و اکتسابی او، به واسطه‌ی روان‌شناسی جنایی انجام می‌گیرد. این علم، گرایش و سیر تکوینی افراد را از قوه به فعل بررسی می‌کند و نتیجه‌ی آن در پرورش، درمان و بازسازی مجرم به کار گرفته می‌شود. در این راستا، روان‌شناسی جنایی برای یافتن حالت خطرناک بزه کار، با تحقیق درباره‌ی کیفیت تشکیل شخصیت جنایت کار، به مولفه‌های هسته‌ی مرکزی شخصیت می‌پردازد (کی‌نیا، ۱۳۸۴، ۳: ۱-۴).

اصطلاح شخصیت، به خصوصیات فردی پایداری اطلاق می‌شود که به شکل رفتارهای مشخص، در انواع زیادی از شرایط خود را نشان می‌دهد (گلدرو مایو و گدس، ۲۰۰۵: ۶۶).

در حقیقت، روان‌شناسی جنایی به تشخیص حالت خطرناک بزه کار پرداخته و مولفه‌های هسته‌ی مرکزی شخصیت جنایی را، آن‌گونه تحلیل می‌نماید که حالت خطرناکی فرد بوده و ظرفیت جنایی و امکان انطباق تبه کار با جامعه را نشان دهد. بر این اساس، از خودبینی، پرخاشگری و بی‌تفاوتی عاطفی، به عنوان مولفه‌های هسته‌ی مرکزی شخصیت جنایی نام برده می‌شود (کی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۴۵).

بنابر این، «خودبینی» یا «خویش‌بینی» یکی از چهار مشخصه‌ی روانی یا مولفه‌ی هسته‌ی مرکزی شخصیت جنایی است و جرم‌شناسی بالینی، شدت یا ضعف آن را در شخص آزمون شونده مورد توجه قرار می‌دهد (همان: ۹۷).

این نوشتار به نقش و اهمیت خودبینی در روان‌شناسی جنایی می‌پردازد. با توجه به این که واژه‌ی خودبینی در تحلیل‌های روان‌شناسی و معانی عرفی و لغوی دارای مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات مشابه می‌باشد، لازم است جهت مشخص نمودن نقش و اهمیت خودبینی در روان پزشکی جنایی، مراحل سه گانه‌ی ذیل عملی شود:

نخست، خودبینی را با توجه به مفاهیم و معانی

نزدیک به آن تعریف نماییم؛

دوم، خصوصیات، رفتارها و علائم منبعث از خودبینی و مفاهیم نزدیک به آن تبیین و تحلیل شود؛

سوم، چگونگی تاثیر خصوصیات و عوارض ناشی از خودبینی و مفاهیم نزدیک به آن در ایجاد جرایم و حالات خطرناک در فرد، تبیین گردد.

۱. تعریف خودبینی با توجه به مفاهیم و معانی نزدیک به آن

در تعریف خودبینی، نخست باید به مفاهیم مشابه و نزدیک آن توجه داشت تا به تعریفی جامع و مانع از آن دست یافت. آن‌گاه می‌توان به نقش آن در وقوع جنایت پی برد. برای این منظور، به مرور نظرات در این زمینه می‌پردازیم: در یک تعریف خودبینی را شکل خاصی از خودخواهی دانسته و گفته‌اند: «خودبینی گرایش کسی است که خود را مرکز همه چیز می‌پندارد» (Foulqule, ۱۹۸۲: ۲۰۴).

در تبیین این جمله آورده است: به‌طور کلی با مؤلفه‌ی عاطفی و ارادی، خودبینی شکل خاصی از خودخواهی است. گرایشی که بر اساس آن فرد تمام منافع را تابع نفع شخصی خود می‌داند؛ حتی نفعی که او را به جان نثاری برای دیگران و او می‌دارد نیز جزء همین منافع محسوب می‌شود (Ibid).

در یک تعریف جرم‌شناسانه از خودبینی، آن را شامل مجموعه علائمی می‌دانند که ننگ اجتماعی، بدناسی و رسوایی، تبه کار را از ارتکاب جرم باز نداشته است (کی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۷۷). هم‌چنین گفته‌اند: خودبینی همان حس خودخواهی یا حب ذات گرایش طبیعی به سوی سعادت است (سیاسی، ۱۳۴۲: ۸۸۸). تعریف دیگر از دیدگاه علم روان‌شناسی است و در قالبی تازه‌تر، خودبینی را به خودشیفتگی فردی و اجتماعی تعبیر نموده است (کی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۷۷-۳۸۸).

در نظریات سه گانه (مادرزادی، تکوین روانی و جامعه‌شناختی) از خودبینی که توسط افرادی

چون دوپره، فروید، پیازه و پی‌ناتل عرضه شده است، در تبیین موضوع، از عناوین متنوع مانند کوشش در احساس شخصیت برای حفظ غرایز، خوددوستی، خودگرایی، تظاهرات آمیخته به کبر و غرور، خودپسندی، خودستایی و خودشیفتگی استفاده شده است (همان‌جا).

از جنبه‌ی لغوی، اصطلاحات خودمداری، خودمحوری، خودمرکزی، خودمیان‌بینی، خودنگری و خودگرایی ترجمه‌ای از ریشه‌ی لاتین EGO می‌باشد (آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۵: ۳۴۶). هم‌چنین واژه‌های خودخواهی، خودپرستی، خودپسندی و خودبینی را مترادف یکدیگر دانسته‌اند (به نقل از: کی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۸۲). تعریف فرهنگ روان‌شناسانه، خودبینی گرایش تحویل همه چیز به خود است. خودبین خود را در مرکز جهانی می‌پندارد که در آن زندگی می‌کند و از منافع دیگران غافل است (Lafon, 1979: 351)

با تجمیع نظرات فوق می‌توان این‌گونه عنوان نمود که «خودبینی نوعی خصوصیت فردی وابسته به شخصیت محسوب می‌شود که مفهوم وسیعی از دیگر خصایص مانند خودخواهی، خودگرایی، خودمحوری و مانند آن‌ها را نیز، تماماً یا به‌طور تقریبی در بر می‌گیرد. این خصایص، سرمنشاء بسیاری از عادات و رفتارها در شخص است که در برخی مواقع، منتهی به ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی می‌شود».

۲. تحلیل خصوصیات، رفتارها و علائم منبعث از خودبینی و مفاهیم نزدیک به آن

با توجه به تعاریف ارائه شده از خودبینی، واژه‌هایی چون خودخواهی و خودبینی معرف خصوصیات و حالات فرد خودبین بوده و یا بعضاً تحت اختلال روانی خاص و شناخته شده‌ای مانند خودشیفتگی مد نظر قرار می‌گیرد. بر همین مبنا، رفتارها و علائم خودبینی را با توجه به تعابیر مختلف در عین حال هم‌بسته و قریب به آن، به صورت مجزا تبیین نموده و خصوصیات، خلیقات روحی و رفتاری آن‌ها را

ارائه می‌نمائیم.

۱-۲. خودخواهی و حب ذات

خودخواهی و حب ذات، حسی است که موجب می‌شود؛ انسان در راه رسیدن به اهداف خود، هر مانعی را از میان بردارد. این حس می‌تواند منجر به جرایم بسیاری شود؛ زیرا انسان خودخواه همه چیز را برای خود می‌خواهد و اگر موانع پیش رو به حالت عادی کنار نروند، ممکن است با رفتارهای ضد اجتماعی، ناهنجار و قانون شکنانه، قصد نیل به اهداف مد نظر خویش را نماید. در این جا خود حیوانی، فعال ما ایشاء می‌گردد و با حب نفس، خودخواهی، لذت‌گرایی و سایر گرایز، به آن چه در دنیا است، علاقه‌ی مفرط پیدا کرده، دل به آن‌ها می‌بندد و برای رسیدن به آن‌ها، ده‌ها کار حیوانی دیگر انجام می‌دهد. در نتیجه از مقصد نهایی خویش غفلت می‌کند (دوست محمدی، ۱۳۶۸: ۵۳). درباره‌ی «خودخواهی» که پایه‌ای برای خودبینی است، نوشته‌اند: «مراد از حس خودخواهی یا حب ذات، گرایش طبیعی آدمیان به سوی خوشی و سعادت است. این حس، آدمی را به جست‌وجوی غایت مراد می‌کشاند و سبب می‌شود که در راه وصول به آن، هر چند همیشه از نظر عقل یا اخلاق پسندیده و مقبول نیست، هر مانعی که ببیند سرنگون سازد و از بین ببرد. جنایات فراوانی که به عنوان یا به بهانه‌ی مقابله با دشمن صورت می‌گیرد، از انواع این حس است (به نقل از: کی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۸۲). هیچ خیانت و جنایتی در جهان اتفاق نمی‌افتد جز این که از این بیماری نشأت گرفته است. تا آنجا که در فرهنگ اسلام، برخی از معاصی و عوامل آن‌ها مانند حرص، استکبار، حسد، حب دنیا، حب ریاست، شهوت و خشم ارکان کفر شمرده شده‌اند و مبنای ریشه‌ی همه‌ی این صفات ناپسند خودخواهی است.

۲-۲. خودشیفتگی یا نارسیسیسم

در علم روان‌پزشکی، خودشیفتگی یا نارسیسیسم به خصوصیات شخصیتی مانند خودمحوری و خودبینی گفته می‌شود. از نظر لغوی به معنی

عاشق خود بودن است که مشخصه‌ی آن، خود محوری، کمبود احساس هم‌دلی با دیگران و با حسی مبالغه‌آمیز، خود را مهم‌پنداری است. همانند دیگر اختلالات شخصیت، این اختلال نیز باعث به وجود آمدن یک الگوی پایدار رفتاری می‌شود که بر روی بسیاری از جنبه‌های مختلف زندگی مانند روابط اجتماعی، خانوادگی و کاری تأثیر منفی می‌گذارد. مشخصه‌هایی که در اختلال شخصیت خودشیفته به چشم می‌خورد، شامل خودبزرگ‌پنداری، نداشتن هم‌دلی با دیگران، استفاده از دیگران برای رسیدن به مقاصد خود و نیاز به تأیید شدن از طرف دیگران است. آسیب‌پذیری در عزت نفس، شخص مبتلا به خودشیفتگی رانسبت به انتقاد یا شکست حساس می‌کند. خرده‌گیری از ایشان سبب دل‌آزاری، احساس حقارت، کم‌ارزشی، تهی بودن و پوچی در آن‌ها می‌شود. اینان در برابر توهین، غضب یا هجوم متقابل و گستاخی، واکنش نشان می‌دهند. در بیشتر مواقع افسردگی و اضطراب بیمارگونه، گرایش به می‌گساری و اعتیاد به مواد مخدر در پی حالت مورد بحث بروز می‌کند (گودرزی، ۱۳۷۷: ۱۲۷۴). صاحب‌نظران روان‌شناسی، فرد خودشیفته را با ویژگی‌هایی مانند ناآگاهی شخصی، فقدان هم‌دلی برای احساسات دیگران، سردی عاطفی و هیجانی، خودبینی، خود خوب تمایز نیافته و خودبزرگ‌بین معرفی می‌کنند. ویژگی اصلی شخصیت خودشیفته، احساس خودبزرگ‌بینی است، اما زیر این خودبزرگ‌بینی، فرد خودشیفته از عزت نفسی پائین، شکننده و آسیب‌پذیر رنج می‌برد. مشکل آشکار خودشیفتگی در اختلال شخصیت خودشیفته منعکس است؛ با اطمینان به خود متکبرانه، اعتماد به نفس خودنمایانه و پرسروصدا و جلوه‌های آشکار خودبزرگ‌بینی و خودبزرگ‌بینی، مشخص می‌شود (علی محمدی، ۱۳۸۵: ۶).

۳-۲. خودبزرگ‌پنداری

خودبزرگ‌پنداری، نداشتن هم‌دلی با دیگران،

استفاده از دیگران برای رسیدن به مقاصد خود و نیاز به تأیید شدن از طرف دیگران است. افراد مبتلا به این اختلال، درک غیر واقع‌بینانه، کاذب و مضحکی از اهمیت خود دارند و گویی در غروری غیر طبیعی غرق می‌باشند. افراد مبتلا به این اختلال، از دیگران توقع دارند آن‌ها را تحسین نموده و همه‌ی آرزوها و درخواست‌های آن‌ها را برآورده کنند، ولی به نیازهای دیگران اعتنایی نداشته و تاب تحمل انتقاد را ندارند؛ چرا که آن را عاملی خطرناک برای تزلزل حس برتری خود قلمداد می‌کنند. وقتی کسی از آن‌ها انتقاد کند، حتی انتقادی سازنده، معمولاً به دو شیوه واکنش نشان می‌دهند: فوق‌العاده عصبانی می‌شوند و پرخاش می‌کنند؛ که در این حالت پرخاش‌گری در حکم سپر بلا در برابر حس خودشیفتگی ناسالم آن‌هاست؛ و یا ممکن است کاملاً از خود بی‌اعتنایی نشان دهند. به همین دلیل در برابر بحران‌های میان سالی به ویژه ابتلا به افسردگی، آسیب‌پذیرتر از دیگران اند (عبداللهی و غلامحسینی، ۱۳۸۳: ۲۹). این افراد تحمل انتقاد را ندارند و از این که کسی جرأت کرده و از آنان انتقاد می‌نماید؛ دچار خشم می‌شوند. غالباً افرادی جاه‌طلب هستند. ایجاد احساس مستمر شرمندگی یا تحقیر شدن و انتقاد از خود در آنان، ممکن است با کناره‌گیری اجتماعی و افسردگی اساسی همراه باشد. هم‌چنین این اختلال شخصیت، با بی‌اشتهایی و مرتبط بودن با مواد به ویژه با کوکائین همراه است. این افراد غالباً نسبت به دیگران حسادت می‌ورزند و در روابط بین فردی، استثمارگر هستند (زمانی، ۱۳۸۶).

۴-۲. خودکامگی

در خودکامگی، فرد به احدى تسلیم نشده و در صدد رویارویی با سایرین از طریق عدم بروز نوازش و ممانعت از دریافت آن بر می‌آید. در حالت آشکار، خودکامگی ممکن است منجر به بروز حالاتی مانند زورگویی، مصادره‌ی دارایی، زندانی کردن، شکنجه نمودن، نوع ناپسندای اعمال اراده، رسوم و مقررات تعجب‌آور

و غیر عادی شود (سجادی، ۱۳۸۳: ۹۶-۱۴۵) فرد خود کامه، خویش و بیگانه و خرد و کلان را دشمن و توطئه گر و مهاجم می‌انگارد و با همین ترفند دشمن تراشی، به کنش‌های ضد اجتماعی خود می‌پردازد (مانس، ۱۳۷۹: ۹۵).

۲-۵. خودگرایی

خودگرایی یعنی تمایز قائل نشدن بین آن چه که فرد می‌بیند و می‌اندیشد با واقعیت. تحت تأثیر خودگرایی، فرد تصور می‌کند آن چه می‌بیند با آن چه هست، دقیقاً یکی است. خودگرایی باعث می‌شود شخص مبتلا علاقه‌ای به در نظر گرفتن دیگر جنبه‌ها نداشته باشد. از این نظر، تنها چیزی که هر کس قادر به خواستن یا طلبیدن آن است، در نهایت همان منافع شخصی اوست (Feinberg: 62).

۲-۶. خودمداری

گرایش انسان به زندگی در محدوده‌ی رفیع نیازها و تحقق منافع و مصالح شخصی و خصوصی بدون در نظر گرفتن مصالح دیگران، بیان‌کننده‌ی مفهوم خودمداری است. انسان خودمدار در تحقق منافع و مصالح خودمدارانه‌ی خود، سعی می‌کند در هر موقعیتی، تمایزی خاص و ویژه برای خود نسبت به سایر افراد جامعه بیابد. او از دیگران به عنوان وسیله‌ای برای تحقق منافع و مصالح خود استفاده می‌کند (قاضی مرادی، ۱۳۸۴).

۳. عوارض ناشی از خودبینی و چگونگی تأثیر آن در ارتکاب جرم

با توجه به مراتب فوق و تعاریف موجود، به نظر می‌رسد خودبینی به واسطه‌ی عوامل ژنتیکی، روانی، اکتسابی و یا مجموعه‌ای از آن‌ها در فرد بروز نموده و طی آن، فرد دارای خصوصیات و رفتارهایی می‌شود که می‌تواند منجر به بروز حالت خطرناک در وی گردد. ایجاد حالات خطرناک در فرد خودبین، زمینه‌ای برای انجام رفتار مجرمانه است. حالات خطرناک در فرد که ناشی از عوارض خودبینی است را می‌توان از درون مجموعه‌ی تعاریف و حالات موجود در خودبینی و مفاهیم نزدیک به آن احراز نمود.

این حالات شامل موارد متعددی از رفتارها و خصوصیات ناهنجار و خطرناک است که در روحيات و منش فرد نهادینه شده و وی را به سمت خاصی از شخصیت اجتماعی می‌کشاند. در هر دو حالت، ظرفیت جنایی و احتمال ارتکاب جرم توسط فرد در جامعه بالا می‌رود. این عوارض را می‌توان در لابه‌لای تعابیر و تعاریف فوق مانند خودبینی و خودبزرگ‌بینی استخراج نمود. برخی از آن‌ها مانند می‌گساری فی‌نفسه در قوانین کشورها از جمله ایران جرم محسوب می‌شوند و بعضی دیگر، زمینه‌ساز رفتار مجرمانه می‌باشند. این موارد عبارتند از: اعتیاد، خشم و عصبانیت، تکبر، حسادت، می‌گساری و ... که در این قسمت به اهمیت هر یک در جرم‌شناسی و روان‌شناسی جنایی اشاره می‌نماییم.

۱-۳. اعتیاد

معتاد مواد مخدر به دنبال وسیله‌ای برای دفاع و حفظ امنیت خود است و با افکار و صحبت‌های خودبزرگ‌بینانه، غرور خود را ارضاء می‌کند تا ناملایمات زندگی واقعی نتواند به او آسیبی برساند. او در حالت خودبزرگ‌بینی، نسبت به دیگران حالتی مهاجم، طلبکار، توهین‌آمیز و خرده‌گیر دارد. این رفتار مجرمانه صرفاً جنبه‌ی اقتصادی و مادی ندارد و ناشی از ناهنجاری‌های رفتاری است. عمده‌ترین جرم مرتبط با اعتیاد به مواد مخدر، سرقت است که به منظور دسترسی به مواد مخدر صورت می‌گیرد و گاه منتهی به جنایات دیگری نیز می‌شود. جرم‌شناسان فعالیت غیرقانونی مجرمان معتاد را این‌گونه می‌شمارند: تهیه‌ی مواد مخدر از طریق سرقت، ضرب و جرح، تخریب اموال، قتل، باج‌گیری، شرارت، قماربازی، خودفروشی و روسپی‌گری در زنان و ارتکاب اعمال نامشروع، خرید و فروش مواد مخدر و حمل و نگهداری آن. به نظر برخی جرم‌شناسان، معتاد همواره در معرض ارتکاب جرم قرار دارد (نوریان، ۱۳۸۸: در www.maavanews.ir).

اعتیاد موجب بسیاری از آسیب‌های جدی

اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بهداشتی در کشورهاست. از جمله‌ی این موارد می‌توان به بروز بیماری‌های جسمانی و واگیردار مانند ایدز، هپاتیت و حتی بیماری‌های روانی، ازدیاد جرایم مرتبط با پدیده‌ی اعتیاد، سرقت، قتل، خودسوزی، بی‌کاری، خشونت خانگی، کودک‌آزاری، افزایش آمار طلاق و افت تحصیلی فرزندان والدین معتاد اشاره کرد (جمشیدی، ۱۳۸۳، ۱۷۵-۱۸۸). رابطه‌ی میان مواد مخدر و بزه‌کاری، مورد توجه پژوهش‌گران قرار گرفته است. مطالعه‌ی عمیق این رابطه در پژوهش‌های اخیر نشان داده است که رفتارهای بزه‌کارانه ناشی از اعتیاد به مواد مخدر، امری اجتناب‌ناپذیر است (گر جیان، ۱۳۷۹: ۷۵-۸۲).

۲-۳. خشم و عصبانیت‌های جنون‌آور انسان

فرد تحت تأثیر هیجان‌های شدید و خشم‌های آنی و کور، مبادرت به اعمالی نظیر فحاشی، نزاع، چاقو‌کشی، تیراندازی، آتش‌سوزی، ویران‌گری و صدها کردار غیرعادی دیگر می‌نماید. اکثر جنایات، قتل‌ها و شرارت‌ها از خشم ریشه می‌گیرد. این حالت روانی بر تمام اجزای فرد اثر ویران‌گر داشته و گاه اراده را از فرد می‌گیرد (امینی، ۱۳۸۲: ۳۰-۳۳). عصبانیت موجب تغییرات متعدد زیستی و فیزیولوژیکی مانند افزایش فشار خون و ضربان قلب، بالا رفتن سطح قند خون، تند شدن تنفس و هم‌چنین افزایش میزان تولید انرژی از آدرنالین و نورآدرنالین می‌شود. برانگیختگی شدید فیزیولوژیکی، مشخصه‌ی آن دسته از حالات هیجانی است که جاندار را برای فرار یا جنگ آماده می‌کند. از نظر یک شخص عصبانی، آدم‌های دیگر همواره مقصودند، کاری می‌کنند تا او تاب و تحمل خود را از دست بدهد، موجودی پر خاش‌گر شود و دست به قتل و خشونت بزند (ذوالفقاری، ۱۳۸۲: ۳۸-۴۵).

۳-۳. تکبر

کبر از دیگر عوارض خودبینی یا خودشیفتگی است. کبر یعنی خودبزرگ‌بینی است که معادل

مگالومانیا^(۱) در علم روان شناسی است. قرآن کریم خودبزرگ بینی را به شدت رد می کند، ضد توسعه ی انسانی می داند و ویژگی های دو نمونه از خودشیفتگان تاریخ را بر می شمارد. الف) قرآن درباره ی «ابلیس» می فرماید: «و اذا قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین (به فرشتگان گفتیم. آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و برتری جست و او از کافران بود). ابلیس چون منشاء پیدایش خود را از آتش می دانست و «از خود راضی» و «خود محور» بود؛ رفتار متکبرانه داشت و حاضر نشد از امر خدا در سجده به آدم اطاعت کند. ب) فرعون به معنای آدم سرکش و یاغی، نام پادشاهان مصر است. نام فرعون به عنوان نماد یک قدرت متورم در تاریخ، هفتاد و چهار بار و داستان موسی، بیش از هر پیامبری یکصد و سی و شش در قرآن کریم آمده است که با بیان ویژگی هایی به شرح رفتارهای فرد متکبر و خود شیفته ای که به قدرت مطلق رسیده است، می پردازد. برخی از این موارد عبارتند از: سرکشی و طغیان «انه طغی»، فسق «کانوا قومافاسقین»، خطاکار «کانوا خاطئین»، خودبزرگ بینی «فاستکبروافی الارض»، ادعای الوهیت «انا ربکم الاعلی».

ستایش و رضایت مطلق از خود و اعمال خود: یکی از ویژگی های خودشیفتگی بدخیم، ستایش و رضایت مطلق از خود و اعمال خود است. هر آنچه به شخص خود شیفته متعلق باشد؛ زیبا، کامل و بی عیب و نقص است و همین باعث می شود که وی، از راه راست و صواب باز داشته شود.

دگرسان بینی خود^(۲) از دیگر عوارض خودشیفتگی است که ممکن است به مرحله ی بدخیم برسد. در این حالت، فرد احساس واقعیت را از دست داده، نسبت به محیط اطرافش به کلی بیگانه شده و خود و جهان پیرامونی خود را غیر واقعی می داند. دگرسان بینی، یکی از عوارض حالت خود خدا انگاری است و در

اشخاص اسکیزوفرنیک نیز دیده می شود.

۴-۳. استرس

استرس می تواند منجر به رفتارهای غیر منطقی و حتی جنایت شود. فرد دچار شرایط پر استرس، گاه مجبور می شود به طریقی که برای جامعه قابل قبول نیست، رفتار کند. استرس مشکل عمده ای در زندگی مدرن به شما می رود که منجر به فروپاشی خانواده ها و رفتارهای منحرف می شود. استرس فرد را با ناتوانی های سنگینی روبه رو می کند و از عوامل خطر ابتلاء به مصرف مواد مخدر و خودکشی است (لوری، ۱۳۸۵: ۱۳۵-۱۵۲). استرس در زندگی به طور معناداری در ارتباط با آغاز و دوره ی اختلال روانی بوده و همراه با بروز خشونت است.

«مدلی از رابطه ی بین اختلال روانی و خشونت، آزموده شده که بر اساس ادبیات اجتماعی استرس در جرم شناسی و سلامت روان ترسیم گردیده است (انگیو ۱۹۹۲؛ انشیسل ۱۹۹۲؛ کالن ۱۹۹۴؛ توتیس ۱۹۹۵). این ادبیات، بر نقشی که وقایع استرس زای زندگی و حمایت اجتماعی، در خلق نتایج رفتاری و عاطفی برای افراد دارند، متمرکز است. وقایع استرس زا، در شروع و دوره ی اختلال روانی موثر می باشد (انشنل ۱۹۹۲، لین؛ ورنسل ۱۹۹۹؛ توتیس ۱۹۹۵؛ ترنر و لیور ۱۹۹۹) و مجموعه ی اساسی از تحقیق و نظریه ی جرم شناختی، وقایع استرس زای زندگی و حمایت اجتماعی را ارائه می دهد. ارتباطات مهمی هستند که به صورت مسیرهای علی، تولید خشونت می کند (انگیو ۱۹۹۲؛ کپوویچ، مازول و پیکور ۲۰۰۱؛ کالوین و کالن، ۲۰۰۲؛ کالن ۱۹۹۴؛ هیرشی ۱۹۶۹).

در مجموع، این ادبیات بر این قاعده است که اختلال روانی و خشونت ممکن است در استرس و زمینه های حمایتی که افراد در آن زندگی می کنند، ریشه داشته باشد. اثبات این که وقایع استرس زای زندگی احتمال خشونت را افزایش می دهد، با استدلال های چهارگانه ی رابرت اگیو ۱۹۹۲ مطابقت دارد. طبق این نظریه، افرادی که دچار استرس هستند،

احتمال بیشتری دارد که وضعیت هایی نظیر خشم، ترس و ناکامی را تجربه کنند»

(سیلور، ۲۰۰۵: in:javanemorooz.com).

۵-۳. افسردگی

افسردگی می تواند یک اختلال روحی یا روانی تلقی شود. بیماری روحی، یک بیماری ذهنی شدید است که در آن فرد بینش خود را از دست می دهد. افراد مبتلا به افسردگی روحی ممکن است تصور کنند که همه ی گناهان دنیا متوجه آن هاست و باری برای اجتماع هستند. در مورد افسردگی روانی، فرد بینش خود را از دست نمی دهد. فردی که از افسردگی رنج می برد، ممکن است تصور کند که زندگی هیچ هدف و مقصودی ندارد و بهتر است که به سمت جرم و جنایت فرار کند (نوری، ۱۳۸۵). به عنوان مثال علایم مرضی مختلف در فرد افسرده ی روان پریش، با رفتار قتل ارتباط دارد و برخی هذیان ها در چنین افرادی دارای ماهیت پارانوئیدی با افکار انتسابی، بدگمانی، آسیب و گزند می باشد (محمدی فرود، ۱۳۸۸: ۳۹-۵۲).

۶-۳. انحرافات فکری و تظاهرات غیر اخلاقی و تبه کارانه ی ناشی از خود

مهمترین انحرافات فکری، جنون است که شامل بیماری های ذهنی بسیار حاد می باشد. از آن جمله می توان به پارانوایا یا شیزوفرنی اشاره کرد. اختلالات اعصاب نیز از جمله ی این دسته هستند، مانند اضطراب، وسواس، هیستری یا تشنج. هم چنین ممکن است خودستایی، افراد را به تظاهرات غیر اخلاقی و تبه کارانه از قبیل کلاهبرداری و سرقت وادارد. خودستا از این طرق، وسایل ارضای خودنمایی خویشتن را فراهم می کند. جمع تمایلات خودپسندی و مال پرستی، با جنون افسانه بافی، تبه کارانی را به وجود می آورد که به فعالیت انحرافی و تقلب می پردازند. کلاهبرداران بزرگ، رؤسای مؤسساتی که به تهیه ی مواد تقلبی می پردازند؛ سفته بازان سرشناس، رباخوران بزرگ و کسانی که با زبان بازی و ادعای داشتن ارثیه، از دیگران وجوه هنگفتی می گیرند، تحت تأثیر چنین



خصلت پیچیده‌های هستند (کی‌نیا، ۱۳۷۸).

۷-۳. می‌گساری و الکلیسم

مصرف نوشابه‌های الکلی در ابتداء، موجب نوعی آرامش و رها شدن از قیودات و سرخوشی زیاد می‌شود، ولی پس از مدتی، اثرات واقعی آن از جمله ناهماهنگی در حرکات عضلات (آتاکسی)، اختلال در قضاوت، آسیب اعمال حرکتی و مهارتی، کندگی واکنش و فعالیت دماغی و فکری، تشدید حالت تهاجمی و پرخاش‌گری، تلوتلو خوردن، در هم و بر هم حرف زدن، سوزش قلب، پرحرفی، دوتا دیدن اشیاء و افراد، گیجی، گر گرفتگی و بی‌حسی اعضای بدن می‌شود که غالباً زمینه‌ساز رفتار مجرمانه نیز می‌باشد. در کشورهای دچار الکلی با مسائل مختلفی از قبیل ازدیاد عصیان و سرکشی و جرایم گوناگون، موج بیماری‌های ناشی از فساد الکلیسم، افزایش متصاعد جرایم جنسی و بیماری‌های روانی به‌ویژه جنون الکلی، توسعه‌ی روز افزون مراکز فساد، مقاومت و خیره‌سری در برابر قانون، عناد و لجاجت در برابر لیک حاکم بر جامعه، برخورد‌های خشن و فاجعه‌زا که به جنایات می‌انجامد، سقوط اخلاقی و ازدیاد طلاق و از هم پاشیدگی خانواده‌ها روبه‌رو می‌شویم (کی‌نیا، ۱۳۵۵: ۲۳-۳۱).

۸-۳. حسادت

حسد و بدخواهی از خطرناک‌ترین عواطف انسان است و باید آن را به منزله‌ی موخس‌ترین دشمن سعادت تلقی نمود. اکثر جنایاتی که امروز در زوایای اجتماع رخ می‌دهد، از حسد ریشه

پی‌نوشت‌ها:

فهرست منابع

۱. آریان‌پور کاشانی، منوچهر، فرهنگ بزرگ یک جلدی پیشرو آریان‌پور (انگلیسی - فارسی)، تهران: نشر الکترونیکی و اطلاع‌رسانی جهان رایانه، ۱۳۸۵.
۲. دوست محمدی، هادی، پیامدها و عواقب خودخواهی، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره‌ی ۴۷، اسفند ۱۳۶۸.
۳. سیاسی، علی‌اکبر، روان‌شناسی جنایی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۴. علی محمدی، زهرا، «فرهنگ فردگرا، فرهنگ جمع‌گرا: فرهنگ هم‌باعث خودشیفتگی می‌شود؟»، مجله‌ی رشد مشاور مدرسه، شماره‌ی ۶، زمستان ۱۳۸۵.

برآمد

گرفته است. حسادت از عوامل روانی جرم زایی است. عامل جرم زاء هر وضع جسمانی، روانی یا اجتماعی را گویند که می‌تواند در پیدایش یا افزایش جرم نقش مؤثر داشته باشد، اما این تأثیر مطلق نیست و در تمام موارد نمی‌تواند قاطعیت داشته باشد. عامل جرم‌زا پدیده‌ای است که در آفرینش، رشد، شکل‌گیری و پیدایش جرم نقش مؤثری ایفا می‌کند، اما هیچ‌گاه به وجود آورنده‌ی جرم نیست، بلکه پرورش دهنده‌ی آن می‌باشد. حسود فردی است که کیفر، تأثیری در وی ندارد. روان‌پزشکان اعتقاد دارند که حسد، شجاعت و طمع‌گاه به جایی می‌رسد که باعث ناهماهنگی میان فرد و اجتماع می‌شود و ممکن است در لحظه‌ی ارتکاب جرم بی‌پروایانه عمل کند. نمونه‌ی بارز تأثیر ویژگی‌های اخلاقی فرد در بروز حالت خطرناک، حسد بیش از اندازه می‌باشد. اشخاص خسیس بدون این که مبتلا به بیماری روانی دیگری باشند، به مرحله‌ای می‌رسند که به خاطر مقدار ناچیزی مال، یک انسان را به قتل می‌رسانند و یا جرایم دیگری را نسبت به اشخاص مرتکب می‌شوند (هدایی، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۷).

۹-۳. عدم اطاعت از مقررات و احکام اجتماعی

خودبینی تبه‌کار، او را به نافرمانی، سرکشی و عدم اطاعت از مقررات و احکام اجتماعی سوق می‌دهد. خودبین در دنیای مخصوص به خود سیر کرده و به ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی واقعی نمی‌نهد. در این راستا، گاه همانند یک جانی، خود را برتر از عالم شمرده و جهان انسانیت را هم تحقیر می‌کند.

خودبینی از مولفه‌های هسته‌ی مرکزی شخصیت هر فرد است. غالباً خودبینی را در مصادیق رفتاری و کرداری افراد می‌توان یافت. از این‌رو، در یافتن جنبه‌های فراگیر از آن، لازم است واژه‌های نزدیک و مفاهیم مشابه به آن تشریح شود تا مجموعه‌ی رفتارها و حالات فرد خودبین استخراج و بررسی شود. خودبینی نوعی خصوصیت فردی (وابسته‌ی به شخصیت) محسوب شده که مفهوم وسیعی از دیگر خصایص، همانند خودخواهی، خودگرایی، خودمحوری و مانند آن‌ها را نیز در بر می‌گیرد. این خصایص، سرمنشاء بسیاری از عادات و رفتارها در شخص است که می‌تواند به ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی منتهی می‌شود. در تحلیل‌های برآمده مشخص شد افراد خودبین دچار یک‌سری عوارض روانی و جسمی مانند اعتیاد، خشم، استرس، حسادت، می‌گساری و الکلیسم، عصبانیت، انحرافات فکری، افسردگی، عصبانیت‌های جنون‌آور، دگرسان‌بینی و تکبر شده که برخی از آن‌ها وصف مجرمانه دارد و یا احتمال بروز جرایم و تبهکاری را در فرد بالا می‌برد. ایجاد تعادل در محور خودبینی شخصیت، از ایجاد بسیاری جرایم و حالات خطرناک در جامعه جلوگیری می‌نماید، اما چنانچه این میل دچار انحراف افراطی شود، به حالاتی منجر می‌گردد که زمینه‌ی بروز جرم جنایت را در فرد بالا می‌برد و این، مسیر پیش‌روی روان‌شناسان جنایی است.

۴. کی‌نیا، سیدمهدی، «خودبینی و شخصیت جنایی»، مجله‌ی مجتمع آموزش عالی، شماره‌ی نخست، بهار ۱۳۷۸.

۵. کی‌نیا، مهدی، روان‌شناسی جنایی، جلد نخست، تهران: رشد، ۱۳۸۴.

۶. گلدر، مایکل و مایو، ریچارد و گدس، جان، روان‌پزشکی آکسفورد، برگردان: محسن ارجمند و مجید صادقی، تهران: ارجمند، ۲۰۰۵ م.

۷. گودرزی، فرامرز، پزشکی قانونی (۱)، تهران: گوتنبرگ، چاپ نخست، ۱۳۷۷.

مقالات ارسانی به آفتاب، ۲۰۰۸، نارسسیستیک پرسونالیتی یا خودشیفتگی، قابل دسترسی در:

Foulque, Paul, Dictionnaire de la Langue Philosophique, P.U.F.T, 1982

Lafon, Robert, Vocabulaire de l'enfant, 4 ed, 1979

آشنایی با اصطلاحات حقوقی با بازخوانی پرونده‌های واقعی

مترجم: میترا اسماعیلی

تدوین: حمید معظمی

قسمت پایانی

Learning LAW vocabulary with reviewing of true cases

Voluntary or Coerced Confession?

Part 32 – Last Part

Dentes continued to press his complaint against Bill Sullivan, and it took a New York appeals court (1) to decide that the defense attorney had done nothing wrong. As the court concluded:

[Sullivan's] television interview was a mere drop in the ocean of publicity surrounding this trial, and indeed, all of the matters remarked upon by [him] had been otherwise publicized prior to the interview. While we acknowledge that a public extrajudicial statement by a defense attorney generally carries more authoritative weight than media publicity [Sullivan's] brief interview, given during the publicity-saturated circumstances of this trial, was not of a kind to so qualitatively alter public knowledge or mood that he should have known it would carry a substantial likelihood of materially prejudicing the proceeding.

While Shirley began serving her sentence at the Bedford Hills Correctional Facility (2), outside New York City, Bill Sullivan was assigned by the court to appeal Shirley's convictions. In New York, as in most states, the appellate (3) process is long and complex. It would not have been unheard of for Shirley's appeal to have taken several years before it was even heard. Meanwhile, having been convicted, rightly or wrongly, she would sit behind bars.

While the wheels of New York appellate justice were slowly grinding in the King case, David Harding who had been awarded a State Police commendation (4) for his outstanding work on the case, decided to make a career move. His plan was to leave the New York State Police and use his newly minted credentials as a hero to join the Central Intelligence Agency.

As part of the screening process for employment as a سیا agent, Harding underwent routine polygraph (5) testing on January 14, 1991, just two months after Shirley had been convicted. The polygraph examiner asked Harding if he had ever violated the law. Harding candidly replied that he had stolen a bicycle when he was a child, stolen money from his employer before he became a State Police officer, stolen money that was to have been used in a State Police drug sting operation (6), and added or subtracted weight from drugs seized from dealers (7) to make the charges more or less serious. More important, Harding told the سیا polygrapher that on numerous occasions he had falsified fingerprint evidence against criminal suspects to help secure convictions.

Not surprisingly, Harding was not hired by the CIA. Instead, he kept his position with the New York State Police, though he missed a lot of work, claiming a questionable back injury. It was not until May 26, 1992, 16 months after Harding's سیا polygraph, that federal agents notified New York State Police officials of even the barest outline of what Harding had told the polygraph examiner. Meanwhile, with no inkling of what was happening, Shirley King went about her daily routine as an inmate at Bedford Hills, waiting for her appeal and knowing that she had been wrongfully convicted but having no way to prove it. Harding's response was that none of what he'd told the سیا was true. He had made it all up, he said to show them that he was the kind of applicant who could be counted on to do the CIA's dirty work.

News of Harding's imminent fall from grace traveled fast. When the word reached Bill Sullivan, he immediately demanded a new trial for Shirley. Dentes resisted, noting that so far there had been no clear evidence that Harding faked the fingerprint evidence in the King case. He also pointed out that even if Harding had faked the evidence and Shirley were to be exonerated, she could not complain about the time she was serving because she would still be guilty of credit card fraud. «.there won't be any apology from me, that's for sure,» the district attorney said.

Harding was soon charged and initially appeared before Judge Betty Friedlander. I had met Judge Friedlander during the first case I did with Bill Sullivan. Friedlander, whom I later came to know personally, was as tough a judge as I had ever met. She certainly cut me no slack but at least allowed me to testify fully.

Judge Friedlander felt strongly that a special prosecutor should be appointed to handle the case against David Harding because she saw the obvious. Allowing Dentes to prosecute Harding would create at least the appearance of a conflict of interests. After all, Harding had been Dentes's star witness against Shirley, and the DA had hailed him as a hero. Dentes resisted Judge Friedlander's move to appoint a special prosecutor. Over his objections, the judge ordered Dentes off the case and appointed a local attorney to serve as independent counsel for the state.

At the hearing on Shirley King's request for a new trial, Dentes made another remarkable argument. He told the court that Harding's admission (8) to having falsified evidence in another case unrelated to the King prosecution presented sufficient newly discovered evidence to warrant a retrial (9) for Shirley, but refused to concede that Harding had testified falsely in her first trial.

The judge really had no choice but to grant a new trial. On September 11, 1992, after having been locked up for more than two and a half years, Shirley was released on \$25,000 bail to await her second trial.

Fortunately for Shirley, there never was another trial. The special prosecutor, who replaced Dentes, uncovered 34 criminal cases which Harding and fellow State Police officers tampered with evidence (10) against criminal defendants and/or committed perjury at their trials. In a plea deal (11) in which Harding agreed to provide evidence against other crooked (12) State Police officers and come clean about all the evidence they had falsified, he pled guilty to four counts of first-degree perjury, including having lied under oath about finding Shirley King's prints on the gas can.

The admitted perjurer told Judge Friedlander, "In these cases where I have acted unethically, it is because of certainty by myself and others that the defendant was dangerous to the public and should be removed from society. I never acted with bad intent, nor did I do so for personal gain. My reward was simply the protection of the public, wherein my own family resides."

When the special prosecutor who had finally brought Harding to justice heard these remarks, he said: "It's quite clear he hasn't gotten the message yet." The judge sentenced Harding to serve 4 to 12 years in prison and pay a \$10,000 fine (13).

Harding later received the same sentence for similar crimes committed in another county where the sentencing judge told him, "You had it all. You had education, you had intelligence, you hold a master's degree. But you are so stupid that you can't begin to comprehend the highest concept of American law enforcement. And that is that no man is above the law. The sad thing is, I don't think you'll ever understand what you did." As part of Harding's original plea bargain, the sentences from both counties were to run concurrently, meaning that Harding could be released after serving no more than four years. In the wake of Harding's admissions, the investigation of evidence tampering and police perjury was broadened and eventually led to the convictions of four other state police officers and the resignations of two of their superiors. As for Shirley, she was finally vindicated (14) two years to the day after her convictions. On November 16, 1992, she pled guilty to misdemeanor (15) forgery for illegally using the Harrises' credit card. The burglary and arson charges were dismissed. She received the sentence that she probably would have received originally had it not been for Harding's misconduct: a one-year conditional discharge (16) and an order to make restitution (17) in the amount of \$635 to the stores she defrauded (18).

Amazingly, but perhaps not surprisingly, David Harding served only the minimum sentence, four years, before the New York state parole board released him.

اعتراف داوطلبانه یا به زور؟

دنتس به شکایت علیه بیل سالیوان ادامه داد و برای این که مشخص شود که وکیل مدافع کار اشتباهی انجام نداده، یک دادگاه استیناف تشکیل شد. همان طور که دادگاه نتیجه گرفت:

«مصاحبه‌ی تلویزیونی سالیوان قطرهای در ریایی بود که این پرونده را احاطه کرده بود و به راستی که تمامی مواردی که توسط وی بیان شد، در هر صورت پیش از مصاحبه‌ی او عمومی می‌شد. ما می‌دانیم یک اظهاریه‌ی فراقضایی توسط یک وکیل مدافع در حالت کلی، وزن و اعتبار بیشتری نسبت به یک عمومی‌سازی رسانه‌ای دارد. مصاحبه‌ی کوتاه سالیوان در حین رویدادهای کاملاً عمومی این محاکمه، از نوعی نبوده که به صورت کیفی دانش عمومی را درگون سازد یا حالتی نداشته که احتمال اساسی مبنی بر پیش دآوری جریان دادرسی برود».

مادام که شرلی اجرای حکمش را در تاسیسات تادیبی بدفورد هیلز آغاز کرده بود، خارج از شهر نیویورک، بیل سالیوان توسط دادگاه برای فرجام محکومیت‌های شرلی استخدام شده بود. در نیویورک مانند دیگر ایالت‌ها، پروسه‌ی استیناف طولانی و پیچیده است و این احتمال که فرجام خواهی شرلی پیش از طی شدن چندین سال استماع شود، غیرممکن بود و در این مدت شرلی صرف نظر از این که درست یا اشتباه محکوم شده، پشت میله‌های زندان به سر می‌برد.

در حالی که چرخ‌های عدالت استینافی نیویورک در پرونده کینگ به آرامی ساییده می‌شد، دیوید هاردینگ که برای کار بی نظیرش در پرونده، موفق به دریافت نشان سپاس شده بود، تصمیم گرفت تا تغییر حرفه

دهد. وی تصمیم داشت نیویورک را ترک کند و از اعتبار خود به عنوان یک قهرمان برای ملحق شدن به سازمان جاسوسی مرکزی (CIA) استفاده نماید.

به عنوان بخشی از مراحل گزینشی استخدام به عنوان یک مامور سی.آی.ای از هاردینگ در ۱۴ ژانویه ۱۹۹۱ یعنی دقیقاً دو ماه بعد از محکوم شدن شرلی، آزمون دروغ سنج اخذ شد. ارزیاب دروغ سنج از هاردینگ پرسید که آیا تا به حال قانون شکنی کرده است. هاردینگ داوطلبانه پاسخ داد که در کودکی یک دوچرخه دزدیده است؛ پیش از این که یک افسر پلیس شود از کارفرمایش پول دزدیده؛ پولی را که در عملیات جاسوسی پلیس مواد مخدر استفاده می‌شده، دزدیده؛ و وزن مواد مخدری را که از ساقی‌ها ضبط کرده است زیاد یا کم اعلام می‌کرده تا محکومیت‌هایشان را کمتر یا بیشتر کند. مهم‌تر از این‌ها، هاردینگ به مامور دروغ سنج سیا گفت که در چندین مورد، اثر انگشت مظنونین جنایی را جعل کرده تا محکومیت آن‌ها حتمی شود.

همان طور که انتظار می‌رفت، هاردینگ توسط سیا استخدام نشد. در عوض، سمت قبلی خود را در پلیس ایالتی نیویورک حفظ کرد، گرچه با ادعای آسیب دیدگی کمر بسیاری از کارها را انجام نداد. در ۲۶ می ۱۹۹۲، شانزده ماه پس از اخذ تست دروغ سنجی سیا از هاردینگ، مامورین فدرال، پلیس ایالتی نیویورک را به صورت اجامی از آنچه هاردینگ به مسوول دروغ سنج گفته بود آگاه ساختند. در این حین، شرلی بدون آگاهی از آن چه در حال روی دادن بود، روال روزانه‌اش را به عنوان یک زندانی در بدفورد هیلز طی می‌کرد و با علم به این که به اشتباه محکوم شده و راهی برای اثبات

این امر ندارد، منتظر دادگاه استیناف بود. پاسخ هاردینگ این بود که هیچ یک از چیزهایی که به سیا گفته بود، حقیقت نداشت و او همه را از خود در آورده بود، او گفت که می‌خواست به آن‌ها نشان دهد که یک متقاضی (زرنگ) است که می‌تواند روی وی برای انجام دادن کارهای کثیف سیا حساب باز کند.

خبر سقوط قریب الوقوع هاردینگ از شکوه و جلال، سریع همه جا پیچید. وقتی خبر به بیل سالیوان رسید، او بی دریغ یک دادگاه جدید برای شرلی درخواست کرد. دنتس مقاومت کرد و این نکته را متذکر شد که مدرک روشنی در این خصوص که هاردینگ در پرونده کینگ اثر انگشت را جعل کرده وجود ندارد. او هم چنین به این نکته اشاره کرد که حتی اگر هاردینگ مدرک را جعل کرده باشد و شرلی تبرئه شود، حق شکایت در باب زمانی که زندانی بوده را ندارد؛ چرا که هم چنان به خاطر کلاه برداری از طریق کارت اعتباری مقصر می‌باشد. دادستان کل گفت: «مسلماً هیچ ابراز تاسفی از سوی من وجود نخواهد داشت».

هاردینگ به سرعت محکوم شد و در محضر قاضی بتی فریدلندر ظاهر شد. من با قاضی فریدلندر در اولین پرونده‌ام که با بیل سالیوان داشتم، آشنا شدم. فریدلندر که بعدها شخصاً با او بیشتر آشنا شدم، سخت گیرترین قاضی بود که دیده بودم. او قطعاً به من ساده نگرفت، اما حداقل اجازه داده بود که به طور کامل شهادت دهم. قاضی فریدلندر به شدت معتقد بود که برای رسیدگی به پرونده علیه دیوید هاردینگ باید یک دادستان ویژه مشخص شود چرا که موضوع را فهمیده بود. اجازه دادن به دنتس برای دادخواهی از هاردینگ، دست کم به ظاهر یک تضاد منافع را ایجاد می‌کرد.

احمق هستید که نمی‌توانید بالاترین مضمون اجرای قانون آمریکا را بفهمید؛ و آن این است که هیچ انسانی فراتر از قانون نیست، موضوع ناراحت‌کننده این است که فکر نمی‌کنم هرگز متوجه شوید که چه کرده‌اید».

به عنوان بخشی از توافق هاردینگ با دادستانی، حکم‌های هر دو کشور باید همزمان اجرا می‌شد، به این معنی که هاردینگ پس از گذشت چهار سال می‌توانست آزاد شود.

در اعتراف‌های هاردینگ، موارد جعل مدارک و شهادت دروغ پلیس گسترش یافت و منجر به محکومیت چهار افسر پلیس ایالتی دیگر و استعفای دو تن از افسران بالادست آن‌ها شد. شرلی در نهایت دو سال پس از پایان محکومیت‌هایش بی‌گناه شناخته شد. در شانزدهم نوامبر ۱۹۹۲، او به جرم جعل برای استفاده غیر قانونی از کارت‌های اعتباری خانواده‌ی هریس، دادخواست گناه کاری داد. جرایم سرقت و آتش‌افروزی کنار رفت. او حکمی را که اگر به خاطر سوء رفتار هاردینگ نبود در ابتدا می‌گرفت، دریافت کرد؛ آزادی مشروط یک ساله و حکم استرداد وجه ۶۳۵ دلاری به فروشگاه‌هایی که از آن‌ها کلاه‌برداری کرده بود.

جالب، اما نه غیر منتظره، دیوید هاردینگ پس از گذراندن کم‌ترین حکم یعنی چهار سال، توسط کمیته‌ی آزادی مشروط ایالت نیویورک آزاد شد.

شده بودند. در توافقی با دادستانی، هاردینگ با ارایه‌ی مدرک علیه افسران پلیس ایالتی متخلف و هم‌چنین اعتراف به تمامی مدارکی که جعل کرده‌اند، موافقت کرد. او گناهکار بودنش را در مورد چهار شهادت دروغ درجه‌ی یک پذیرفت که شامل دروغ گفتن تحت سوگند در مورد یافتن اثر انگشت‌های شرلی روی قوطی بنزین می‌شد.

معترف به شهادت دروغ به قاضی فریدلندر گفت: «در این پرونده‌ها که من خارج از اخلاق عمل کردم، به خاطر اعتقاد خودم و دیگران به این موضوع بود که متهم برای عموم خطرناک است و باید از جامعه حذف شود. من هیچ وقت از روی نیت شوم و یا برای نفع شخصی رفتار نکردم. پاداش من فقط محافظت از عموم بود؛ همان جایی که خانواده خودم زندگی می‌کند». وقتی که دادستان ویژه که هاردینگ را به سزای اعمالش رسانده بود، این اظهارات را شنید گفت: «مثل این که هنوز دو هزاری اش نیافتاده است». قاضی، هاردینگ را به چهار الی دوازده سال زندان و پرداخت ۱۰۰۰۰ دلار جزای نقدی محکوم کرد.

هاردینگ بعدها حکم یکسانی برای جرایم مشابهی که در کشوری دیگر انجام داده بود، دریافت کرد. قاضی حکم‌دهنده به او گفت: «شما همه چیز داشتید. شما درس خوانده بودید، شما با هوش بودید، شما یک مدرک کارشناسی ارشد داشتید. اما آن قدر

هر چه باشد، هاردینگ شاهد دنتس علیه شرلی بود و دادستان کل از او به عنوان یک قهرمان یاد می‌کرد. دنتس در مقابل حرکت قاضی فریدلندر که می‌خواست یک دادستان ویژه را مشخص کند، مقاومت کرد. به‌رغم اعتراضات وی، قاضی دستور داد دنتس از پرونده کنار برود و یک وکیل محلی را مسؤول و کالت نمود.

در استماع دعوی شرلی کینگ برای محاکمه‌ی جدید، دنتس یک ادعای حائز اهمیت دیگر کرد؛ او به دادگاه گفت که اعتراف هاردینگ مبنی بر جعل مدرک در پرونده‌ی دیگر که ربطی به دادخواهی کینگ ندارد، مدرک کشف شده‌ی جدیدی است که برای توجیه محاکمه مجدد شرلی کفایت می‌کند، اما از قبول این که هاردینگ در محاکمه‌ی اول شرلی به دروغ شهادت داده است سر باز زد.

قاضی انتخاب دیگری جز دادن اجازه برای محاکمه‌ی مجدد نداشت. در یازدهم سپتامبر ۱۹۹۲، شرلی پس از بیش از دو سال و نیم حبس، با وثیقه‌ی ۲۵۰۰۰ دلاری آزاد شد تا در انتظار محاکمه‌ی دوم خود باشد.

خوشبختانه برای شرلی محاکمه‌ی دومی در کار نبود. دادستان ویژه‌ای که جای دنتس را گرفته بود، سی و چهار پرونده مجرمانه کشف کرد که هاردینگ و افسران پلیس ایالتی همکارش علیه متهم مدرک جعل کرده یا در محاکمه‌هایشان مرتکب شهادت دروغ

Insanity – MvOBS PART A Vocabulary

1) Appeals court: دادگاه استیناف	10) Tamper with evidence: دستکاری مدارک
2) Correctional facility: تأسیسات تأدیبی	11) Plea deal: توافق متهم با دادستانی
3) Appellate: استینافی	12) Crooked: نادرست، کج، ناراست
4) Commendation: نشان سپاس، ستایش	13) Fine: جریمه کردن، غرامت
5) Polygraph: دستگاه دروغ‌سنج	14) Vindicate: به ثبوت رساندن
6) Sting operation: عملیات جاسوسی، نامحسوس	15) Misdemeanor: گناه، بزه، تخلفی از قانون
7) Dealer: ساقی، پخش‌کننده‌ی مواد مخدر	16) Conditional discharge: آزادی مشروط
8) Admission: پذیرش، قبول، تصدیق، اعتراف	17) Restitution: استرداد، اعاده‌ی تصرف
9) Retrial: محاکمه‌ی مجدد	18) Defraud: فریب، گول زدن، کلاه‌برداری کردن

گفتمان جرم شناسی پیش گیری

قسمت هشتم

قاسم ولی پور، قاضی دادگاه نظامی و معاون مدیر کل پیش گیری از وقوع جرم و عفو و بخشودگی سازمان قضایی نیروهای مسلح

موانع و محدودیت های پیش گیری از وقوع جرم^(۱)

«پیش گیری و کارایی آن با محدودیت های مختلف در حوزه های متعدد مواجه است. برخی از این محدودیت ها، به نوع جرایم، افراد و تابعان پیش گیری (انواع بزه کاران)، شیوه های مورد استفاده در پیش گیری از لحاظ امکان استفاده از آن در سطح گسترده و نه به صورت آزمایشی، هزینه های به کار گیری تدابیر مختلف و به حوزه های حقوق و آزادی های فردی مربوط می شود. برخی از این حقوق مطلق بوده (مانند حق بر عدم شکنجه) و امکان تحدید آن به بهانه های پیش گیری وجود ندارد و محدودیت برخی دیگر که از حقوق نسبی (مانند آزادی بیان) محسوب می شود، مستلزم رعایت برخی شرایط است که در اسناد و موازین حقوق بشر بدان اشاره شده است. بدین ترتیب محدودیت ها را می توان در دو دسته ای محدودیت های جرم شناختی و محدودیت های حقوق بشری مورد بررسی قرار داد.

۱- محدودیت های جرم شناختی

بزه کاری به طور کلی، نتیجه ای تلافی برخی از گونه های شخصیت با موقعیت های آسیب پذیر است، اما همه ای گونه های بزه کاری از این قاعده تبعیت نمی کند. به عبارت دیگر، شخصیت و موقعیت ها بر حسب فروض مختلف، دسته بندی و در نتیجه راه کارهای پیش گیری متفاوتی را می طلبد: دسته بندی بزه کاران به مادرزاد، به عادت، بزه کار اتفاقی... یا جرایم بر اساس معیار سن، جنس، ملیت، ابزار مورد استفاده و یا دارا بودن بزه دیده... عمدتاً ملاحظات خاصی

مانند پیش گیری و اصلاح مجرمان را دنبال می کند و نشان می دهد که از منظر جرم شناسی، پیش گیری از گونه های مختلف جرایم ملاحظات و محدودیت های خاص خود را دارد.

۱-۱- محدودیت در نوع جرایم

محدودیت اول به جرایم باز می گردد. همه ای جرایم از رهگذر جرم شناسی پیش گیری قابل پیش گیری نیست. از یک سو، برخی جرایم را فقط با سرکوبی کیفری از طریق بازدارندگی و اقدامات پلیس سرکوب گر (مانند اقدامات کنونی نسبت به اشکال مختلف تروریسم) می توان پیش گیری کرد. از سوی دیگر، در بین گروه اخیر نیز همه ای انواع جرایم مانند جرایم خلق الساعه و یا غیر عمدی با یک نوع اقدام قابل پیش گیری نیست.

۱-۲- محدودیت نسبت به افراد

محدودیت دوم به افراد بر می گردد. اگر عده ای از افراد نسبت به روش های پیش گیری حساس می باشند، عده ای دیگر به دلیل نوع شخصیت، نسبت به اقدام پیش گیری، واکنش نشان نمی دهند. ارتکاب جرم، ممکن است نسبت به برخی از بزه کاران جنبه ای نمادین داشته باشد. یعنی فرد واقعاً به دنبال لذت نباشد، اما آن عمل را مرتکب می شود، زیرا از ارتکاب آن صرف نظر از آثارش لذت می برد یا با ارتکاب آن عمل، قدرت عمل خود را نشان می دهد. شاید به این ترتیب مجرم، تجربه ای محرومیت های خود را جبران کند (نجفی ابرند آبادی، ۲۰۷۵: ۱۳۸۷-۲۰۷۶).

۱-۳- محدودیت تکنیک ها

امروزه متخصصان امنیت، از فنون و تدابیر مختلف وضعی که در صورت به کار گیری

مناسب، موجب کاهش بزه کاری می شود، استفاده می کنند. در خصوص تکنیک های پیش گیری چند حالت می توان متصور شد: حالت اول، مجموعه ای از تدابیر عینی و تکنیک های بالقوه ای مؤثر ناظر بر ایجاد مانع در راه بزه کاری را مورد توجه قرار می دهد. در حالت دوم و به منظور کارایی بیشتر، ترکیب تدابیر پیش گیری در اولویت قرار می گیرد. حالت سوم، مربوط به زمانی است که یک متخصص پیش گیری، به دنبال یافتن یک راه حل پیش گیری مناسب نسبت به یک مسئله خاص است. اما باید خاطر نشان ساخت که از یک سو، همه ای روش ها، مناسب نمی باشد. از سوی دیگر، اگر چه برخی از روش ها مناسب است، لیکن هزینه ای اجرای آن غیر قابل تأمین می باشد (WIKINS، 1967: 23-30).

نکته ای بعدی این است که برخی از روش ها، تأثیر نامطلوبی نسبت به برخی مجرمان بالقوه دارد و حتی ممکن است موجب توسعه ای احساس ناامنی مصنوعی در بین مردم گردد. ضمن اینکه برخی از فنون، به جای کاهش بزه کاری، موجب انتقال آن در مکان و زمان، و یا حتی تغییر ماهیت جرم شود (GRANDJEAN، 1992: 200).

در نهایت اینکه برخی از تکنیک ها می تواند موجب محدودیت در آزادی افراد شود.

۱-۴- کارایی مشروط

اگر پیش گیری همراه با سرکوبی نباشد، مثر ثمر واقع نخواهد شد. هر چند عده ای زیادی از مدعیان پیش گیری، یک نظر مطلق و قاطع دارند. این عده یا در جبهه ای پیش گیری قرار می گیرند و یا در جبهه ای سرکوبی و رقیب



خود را به اینکه مطلقاً «پیشگیری مدار» و یا «سرکوب مدار» است، متهم می‌کند. صرف نظر از این بحث، مهم‌ترین چالش این است که ببینیم چگونه پیشگیری و سرکوبی با همدیگر ترکیب می‌شوند و چگونه به طور متقابل همدیگر را تکمیل می‌کنند و اینکه چگونه پلیس موفق به جمع پیشگیری و مجازات می‌شوند. به عنوان مثال، مراقبت که یکی از اشکال پیشگیری بسیار رایج است، اگر همراه با سرکوبی نباشد نمی‌تواند دارای آثار باشد. به عبارتی دیگر، نمی‌تواند خاصیت و اثر خود را حفظ کند. بنابراین در صورت شکست تدابیر پیشگیرانه، جامعه خلع سلاح نشده است و سرکوبی را به عنوان آخرین سلاح در اختیار دارد. لذا موضع گیری و ترویج اندیشه‌ی ضرورت انتخاب این یا آن، (پیشگیری یا سرکوبی) غلط انداز و ظاهر فریب است (LAZERGES، 1988: 864-857)

بنابراین می‌توان گفت که پیشگیری بدون سرکوبی، فاقد تأثیر و کارایی است (BONNEMAISON، 1992: 38-36)

۱-۵- محدودیت در تأمین امنیت پایدار

جامعه‌ای که تأمین نظم و امنیت آن منحصرأبه فناوری‌های جدید پلیسی متکی باشد، آسیب پذیرتر است؛ زیرا هر لحظه ممکن است این فناوری از کار بیفتد؛ زیرا، یک فناوری در هر صورت از کار خواهد افتاد. همچنان که مواردی نیز وجود دارد که هرگز پیش‌بینی نشده و راه حل آن نیز تدارک دیده نشده است. اگر بخواهیم مشکلات را فقط از طریق فناوری‌های جدید حل کنیم، ممکن است به جامعه‌ی روبات‌ها تبدیل شویم. لذا نباید صرفاً به فناوری تکیه کرد. باید از شهروندان نیز کمک خواست. داشتن فناوری دلیل استفاده‌ی افراطی و بی‌حد

و مرز از آن نیست.

در اینجا مسؤلیت محققان سنگین‌تر است. کمک علم به سیاست امری است مطلوب، اما همیشه باید با هوشمندی همراه باشد. بنابراین در استفاده از فناوری جهت رفع کمبودهای نظام عدالت کیفری نباید قربانی خود تخریبی و خود ویرانگری شویم.

۱-۶- کاهش میزان مشارکت مردم

با توسعه‌ی دوربین‌های مراقبت، نقش مردم در تأمین امنیت کم رنگ می‌شود. در واقع این سازو کار که به منظور ایفای نقش بازدارندگی نسبت به بزه‌کاران مورد استفاده قرار می‌گیرد، اثر عکس خواهد گذاشت. در واقع در این حالت تأمین امنیت به دست یک اپراتور سپرده شده و در عمل شهروند از یک کنشگر به تماشاگر تبدیل شده است. در واقع مراقبت ویدیویی به نوعی در کاهش احساس مسؤلیت افراد نسبت به موضوعاتی که در اطرافشان، آرامش آنان را تهدید می‌کند، شرکت کرده است. حال در این شرایط، چگونه می‌توان هم مدافع سر سخت مراقبت ویدیویی بود و هم ادعا کرد که پیشگیری امری مربوط به همه است. در واقع، این سازو کار به جای اینکه در خدمت بشر باشد در خدمت قدرت در آمده است.

۱-۷- محدودیت هزینه‌ها

به طور کلی همیشه این سؤال اساسی هم برای متولیان سیاست جنایی و هم متولیان پیشگیری مطرح بوده است که آیا افزایش وسایل و شیوه‌های تأمین امنیت به طور مؤثر امنیت مردم را تأمین خواهد کرد. هزینه‌های تأمین امنیت به طور مستمر در دنیا، به ویژه از حدود دو دهه‌ی پیش در کشورهای اروپایی، در حال افزایش است، که البته این امر همیشه مساعد با رفاه عامه‌ی مردم نیست. به عنوان مثال، پس از حوادث یازدهم سپتامبر جامعه‌ی اروپایی به

منظور مقابله با تهدیدات ناشی از جرایم، سرمایه گذاری قابل توجهی در بخش امنیت انجام داد. در این چشم انداز، تصمیم گیران عمومی و خصوصی در استفاده از فناوری امنیت و به کارگیری مجهزترین آن تردید نکردند. نتیجه‌ی مستقیم این انتخاب افزایش هزینه‌هاست هزینه‌های دولت بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۴ و میزان اعتبار اختصاص یافته به پلیس و ژاندارمری ۱۵٪ افزایش یافت و از ۱۳ میلیارد یورو به ۱۵ میلیارد یورو رسید. در سطح اروپا، بودجه‌ی پلیس تقریباً ۱۰٪ افزایش یافت (economie de march de la securite ، panorama ، 2006 Atlas).

ضمن اینکه بازار امنیت نیز به بهانه‌ی مبارزه با جرایم گسترش یافت.

با وجود این، افزایش هزینه‌ها و نیروهای امنیتی ممکن است به دلیل ذیل نتایج عکس را به همراه داشته باشد.

همانند سایر قلمروها، افزایش قابل توجه هزینه‌ی امنیت ممکن است موجب کاهش کارایی سازمانی گردد. در واقع در این قبیل وضعیت‌ها، معمولاً کنترل و ارزیابی مستقل از اقدامات پلیس به عمل نمی‌آید و خطاهای پلیسی افزایش می‌یابد. لذا مداخلات پلیس در محله‌های پر خطر و حساس می‌تواند همان چیزی را که می‌باید از آن پیشگیری کند، موجب شود. در خصوص خشونت‌های شهری نوجوانان و جوانان، در ۵۴٪ از موارد، پلیس به طریقی در مرگ عده‌ای نقش داشته و بدین طریق منجر به گسترش و شیوع شورش‌های شهری شده است. شورش نوجوانان و جوانان در فرانسه بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۲ و نیز شروع شورش‌های ۲۰۰۵ فرانسه به همین موضوع بر می‌گردد (Ibid) ...»

ادامه دارد

شیراز)

۳. دکتر ابراهیم رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی) انتشار یافته در: آموزه‌های حقوقی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی شماره ۱۳ بهار ۱۳۸۹

پی‌نوشت‌ها:
۱. نقل مستقیم از مقاله‌ی: پیشگیری در نظریه‌های جرم‌شناسی و گستره‌ی محدودیت‌های آن به قلم:
۲. دکتر شهرام ابراهیمی (استاد یار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه

آرای وحدت رویه

دیوان عالی کشور

۱۳۹۳/۳/۱۱ - ۱۱۰/۱۵۲/۸۲۸۴

رأی وحدت رویه شماره ۷۳۲-۱۳۹۳/۱/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص مرجع صالح به رسیدگی جهت تعیین تاریخ واقعه فوت و یا صدور گواهی فوت
الف: مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۱۴/۹۱ رأس ساعت ۹ روز سه شنبه مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ به ریاست حضرت آیت الله احمد محسنی گرکانی رییس دیوان عالی کشور و حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید احمد مرتضوی مقدم نماینده دادستان کل کشور و شرکت جنابان آقایان رؤساء، مستشاران و اعضاء معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه معاون دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضائی شماره ۷۳۲-۱۳۹۳/۱/۱۹ منتهی گردید.

ب: گزارش پرونده

با احترام، به استحضار می رساند رییس محترم دادگستری شهرستان ... با ارسال دو نسخه دادنامه مربوط به شعبه چهارم دیوان عالی کشور به شماره ۰۰۵۲۱-۱۳۹۰/۱۱/۱۵ و شعبه سوم دیوان عالی کشور به شماره ۰۰۴۶۳-۱۳۹۰/۱۲/۱۳ که در دادنامه شعبه چهارم اثبات تاریخ فوت (تعیین تاریخ فوت) در صلاحیت هیأت حل اختلاف موضوع ماده ۳ اصلاحی قانون ثبت احوال تشخیص داده شده و در دادنامه شعبه سوم تعیین یا تغییر تاریخ فوت در صلاحیت دادگاه قرار داده شده است، تقاضای طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور کسب نظر هیأت نموده است. اجمال قضیه به شرح ذیل است:

الف- خانم ف.م دادخواستی به طرفیت آقای م.م و غیره و نیز اداره ثبت احوال ... به خواسته اثبات تاریخ فوت مرحوم م.م از تاریخ فوت نامعلوم به تاریخ ۱۳۷۰/۱/۱ تقدیم دادگاه عمومی ... نموده است. شعبه اول دادگاه عمومی ... پس از رسیدگی حسب دادنامه شماره ۰۰۱۴۸۸ مورخ ۱۳۸۹/۱۰/۸ حکم به اثبات تاریخ فوت مرحوم م.م به تاریخ ۱۳۷۰/۱/۱ صادر کرده است. حکم صادره غیابی بوده و بر اثر واخواهی، به شرح دادنامه ۰۰۰۵۲ مورخ ۱۳۹۰/۱/۲۲ تأیید شده است. از این رأی تجدیدنظر خواهی شده و شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر استان ... با این استدلال که دادگاه بدوی در مورد الزام اداره ثبت احوال به ثبت تاریخ فوت اظهار نظر ننموده است، پرونده را به دادگاه بدوی اعاده کرده است. این بار شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی ... در مورد الزام اداره ثبت احوال به ثبت تاریخ فوت، مستنداً به بندج ماده ۳ اصلاحی قانون ثبت احوال و ماده ۲۹ همان قانون قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت هیأت حل اختلاف مستقر در ثبت احوال صادر نموده است و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال داشته اند. شعبه چهارم دیوان عالی کشور با این استدلال که دادگاه بدوی می بایست در محدوده تصمیم دادگاه تجدیدنظر اقدام می نمود و تا زمانی که نسبت به دو دادنامه بدوی در دادگاه تجدیدنظر اتخاذ تصمیم نشده، صدور قرار عدم صلاحیت توجیه قانونی ندارد، قرار عدم صلاحیت را نقض و پرونده را به دادگاه عمومی ... اعاده نموده اند. دادگاه عمومی ... بدون اظهار نظر، پرونده را به تجدیدنظر فرستاده است و شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر ... به موجب دادنامه شماره ۰۰۰۹۸۳ مورخ ۱۳۹۰/۸/۱ با نقض دادنامه بدوی (حکم به اثبات تاریخ فوت)، موضوع را در صلاحیت هیأت حل اختلاف اداره ثبت احوال دانسته و پرونده را در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی به دیوان عالی کشور ارسال داشته اند. پرونده به شعبه

چهارم دیوان عالی کشور ارجاع و طبق دادنامه شماره ۰۰۰۵۲۱ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۵ تصمیم شعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر ... قرار عدم صلاحیت تلقی شده و ضمن تأیید، آن پرونده را اعاده کرده اند. (هیأت حل اختلاف را صالح دانسته اند)

ب- در پرونده مشابه خانم ف.م به طرفیت اداره ثبت احوال شهرستان ... به خواسته صدور گواهی فوت برای مرحوم ح.ش دادخواستی تقدیم می نماید. شعبه اول دادگاه عمومی ... طی دادنامه شماره ۰۰۰۹۷۶-۱۳۹۰/۶/۲۷ با استناد به بند یک ماده ۳ قانون ثبت احوال قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت هیأت حل اختلاف ثبت احوال صادر و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال داشته اند. شعبه سوم دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۳/۴۶۳-۱۳۹۰/۱۲/۱۳ استدلال کرده که چون تغییر در تاریخ فوت یا تعیین آن دارای آثار حقوقی تبعی است و محتاج به رسیدگی قضایی می باشد لذا رأی بدوی را نقض و پرونده را جهت رسیدگی اعاده نموده اند.

ملاحظه فرمایید که شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور با استنباط از ماده ۳ اصلاحی قانون ثبت احوال نظری غیر از شعبه محترم چهارم دیوان عالی کشور دارد؛ علی هذا مراتب جهت طرح در هیأت عمومی به خدمت اعلام می گردد.

دادستان وقت کل کشور - غلامحسین

محسنی اژیبه

ج: نظریه نماینده دادستان وقت کل کشور
خواهان دعوی تعیین تاریخ فوت تقدیم کرده و این امر بیانگر آن است که اسناد و مدارک مثبتهای در اختیار نبوده تا اداره ثبت احوال الزاماً آن را ثبت نماید؛ علی هذا چون تعیین تاریخ فوت و یا صدور گواهی فوت ماهیت قضائی دارد و مرجع صالح قضایی می بایست به این خواسته رسیدگی کند رأی شعبه محترم سوم دیوان عالی کشور صائب و مورد تأیید می باشد.

د: رأی وحدت رویه

شماره ۷۳۲-۱۳۹۳/۱/۱۹

مطابق ماده ۹۵۶ قانون مدنی اهلیت برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود، لذا در صورت نامعلوم بودن تاریخ واقعه فوت یا ادعای خلاف آن، با توجه به آثار حقوقی مترتب بر واقعه فوت، مثل بقاء و زوال اهلیت و حقوق قانونی و وراثت، تعیین یا تغییر آن محتاج به رسیدگی قضایی و احراز واقع است و این امر از صلاحیت هیأت حل اختلاف موضوع ماده سوم اصلاحی قانون ثبت احوال خارج و در صلاحیت دادگاه های عمومی حقوقی است. بنا به مراتب رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح، قانونی و مورد تأیید است. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ برای دادگاه ها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم الاتباع است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور

۱۳۹۳/۲/۳۱ - ۹۳/۳/۲۸۳

رأی وحدت رویه شورای عالی ثبت در مورد قانون تسری امتیازات خاص بانک ها به مؤسسات اعتباری غیربانکی مجاز مصوب ۱۳۸۱

۱۳۹۳/۲/۲۸ - ۴۸۷۱

مرجع رسیدگی: شورای عالی ثبت (شعبه اسناد)
معتبر ض: بانک ...

معتبر ض عنده: رأی شماره ۱۶۳۱-۴/۱۶/۵/۱۳۹۲ هیأت نظارت استان تهران

موضوع: بند ۸ ماده ۲۵ اصلاحی قانون ثبت.

گردش کار: برابر گزارش اداره کل ثبت استان تهران حسب اعلام اداره سوم اجرای اسناد رسمی شرکت مالی و اعتباری ... باستناد سند رهنی ۵۰۴۵۷-۱۳۸۷/۲/۲۸ تنظیمی دفترخانه ۶۵ تهران به منظور وصول مطالبات خود به مبلغ ۴۱۶/۴۷۶/۵۶۶/۱۰ ریال علیه آقای ح.ر. مبادرت به صدور اجرائیه نموده که اجرائیه صادر و در تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۲۱ برابر مقررات به نامبرده ابلاغ گردیده متعاقب آن ملک مورد وثیقه به مبلغ ۷/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی و در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۱۰ ملک مورد مزایده قرار گرفت و آقای ح.م. تنها خریدار در جلسه شرکت و مورد مزایده را بمبلغ فوق خریداری و پیش نویس سند انتقال اجرایی به دفترخانه ارسال گردید سپس بدهکار طی مشروح های

عنوان نموده بستانکار در زمان تنظیم سند رهنی در تاریخ ۱۳۸۷/۲/۲۸ شرکت مالی و اعتباری سینا بوده و در تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۲۸ از مؤسسه به بانک تبدیل شده و دفترخانه علیرغم مندرجات سند رهنی نام بستانکار را بانک اعلام نموده و مؤسسات مالی از وصول خسارت تأخیر معاف و دریافت خسارت مبنی بر استیفاء و خلاف قانون می باشد مراتب به معاونت محترم اجراء گزارش که بدین شرح اظهار نظر نموده اند:

«در خصوص مورد گزارش با توجه به اینکه بستانکار پرونده در زمان تنظیم سند رهنی به صورت مؤسسه مالی و اعتباری بوده لذا وفق قانون تسری امتیازات خاص بانکها به مؤسسات اعتباری غیربانکی مجاز مصوب ۱۳۸۱/۱/۲۷ صرفاً ماده ۱۵ اصلاحی قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۵ به مؤسسات مزبور تسری یافته و در قانون مزبور ذکری از تسری قانون الحاق دو تبصره به ماده ۱۵ فوق الذکر نگردیده است لذا خسارت تأخیر مندرج در تبصره های مذکور نیز قابل تسری به مؤسسه مذکور نمی باشد.»

پس از ابلاغ رأی به طرفین بستانکار (بانک ...) به نظریه مذکور اعتراض که موضوع در هیأت نظارت مطرح و به شرح زیر انشاء رأی گردید:

(با توجه به محتویات پرونده نظریه معاونت محترم اجراء تأیید می شود)

پس از ابلاغ رأی مدیر امور حقوقی بانک سینا با توضیح جریان پرونده اجرائی و ضمیمه نمودن دادنامه شعبه ۲۵ دیوان عدالت اداری (در خصوص مؤسسات اعتباری ...) و با ایراد مطالبی که: ۱- در سال ۱۳۷۶ دو تبصره به ماده ۱۵ قانون عملیات بانکی الحاق گردیده که وفق تبصره یک آن کلیه مراجع قضائی و ادارات ثبت موظف به محاسبه جرائم و خسارات تأخیر برای بانکها می باشند. ۲- براساس قانون تسری امتیازات خاص بانکها به مؤسسات اعتباری غیربانکی مصوب ۱۳۸۱، کلیه حقوق و امتیازات پیش بینی شده برای بانکها و در تبصره های ذیل بند الف ماده یک قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین و ماده ۱۵ اصلاحی قانون عملیات بانکی به مؤسسات اعتباری نیز تسری داده شده است. ۳- اجرائیه صادره در زمان تبدیل مؤسسه به بانک صادر و عبارت بانک ... در آن قید شده است و از تاریخ تبدیل مؤسسه به بانک

می بایست جرائم و خسارات نیز به بانک تعلق گیرد به رأی هیأت نظارت اعتراض و درخواست طرح موضوع در شورای عالی ثبت را نموده است که پرونده در دفتر نظارت بر اجرای رسمی مورد رسیدگی قرار گرفت و در اجرای تبصره ۴ ماده ۲۵ اصلاحی قانون ثبت قابل طرح در شورای عالی ثبت تشخیص، اینک گزارش فوق به همراه سوابق امر جهت اتخاذ تصمیم تقدیم اعضای محترم شورای عالی می گردد.

به تاریخ ۱۳۹۳/۲/۲۸ جلسه شورای عالی ثبت با حضور امضاء کنندگان ذیل تشکیل و پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و استماع نظریات کارشناسی ابرازی، اعضای محترم مشاوره نموده و با توجه به ضرورت ایجاد رویه واحد در پرونده های مشابه به شرح زیر مبادرت به انشاء رأی وحدت رویه گردید:

رأی وحدت رویه شورای عالی ثبت:

قانون تسری امتیازات خاص بانکها به مؤسسات اعتباری غیربانکی مجاز مصوب سال ۱۳۸۱، مؤسسات مذکور را از کلیه حقوق و امتیازات پیش بینی شده برای بانکها در ماده ۱۵ قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۵ بهره مند کرده است هر چند در قانون اخیرالتصویب نامی از تبصره های الحاقی به ماده ۱۵ قانون یادشده در سال ۱۳۷۶ برده نشده است، لکن از آنجا که تبصره های مواد قانون جزء لاینفک آن بوده و قانونگذار با علم به الحاق آنها قانون تسری امتیازات خاص بانکها به مؤسسات اعتباری غیربانکی مجاز را تصویب نموده، لذا تمام احکام قانونی مندرج در تبصره های یک و دو الحاقی به ماده ۱۵ قانون عملیات بانکی بدون ربا در سال ۱۳۷۶ شامل مؤسسات مالی و اعتباری غیربانکی مجاز نسبت به قرار دادهایی که مؤخر بر زمان تصویب قانون تسری امتیازات خاص بانکها به مؤسسات اعتباری غیربانکی مجاز منعقد کرده اند جاری است. این رأی برای ادارات اجراء و هیأت های نظارت ثبت اسناد و املاک کشور لازم الاتباع است.

رئیس شعبه ۲۰ دیوان عالی کشور - محمد

ناصری صالح آبادی

رئیس شعبه ۹ دیوان عالی کشور - نبی اله

داودی مازندرانی

معاون امور اسناد - محمد مهدی انجم

شعاع

اصلاحیه:

با عرض پوزش از خوانندگان گرامی نشریه دادرسی؛ به اطلاع می رساند متن مندرج در صفحات ۶۴ و ۶۵ شماره ۱۰۵ ماهنامه که با عنوان رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور به چاپ رسید، مربوط به منتخب آراء وحدت رویه بوده که بدین وسیله اصلاح می گردد

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه

اصل بر عدم امکان تجدید جلسه دادرسی است

سؤال:

اگر یکی از اصحاب دعوا به علت مسافرت ضروری، صرفاً تقاضای تجدید جلسه نماید بدون اینکه طلب مهلت برای معرفی و کیل کند، آیا دادگاه می‌تواند جلسه رسیدگی را تجدید کند؟ چه نوع مسافرتی مصداق مسافرت ضروری می‌باشد؟

نظریه: ۱۳۹۲/۸/۵-۷/۹۲/۱۴۵۸

پاسخ:

با توجه به اینکه هدف قانونگذار در تصویب ماده (۱۰۶) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی جلوگیری از طولانی شدن دادرسی بوده و اصل بر عدم امکان تجدید جلسه دادرسی است، بنابراین موارد یادشده در ماده (۱۰۶) و نیز استعلام را باید تفسیر مضیق کرد و این حکم را نباید به موارد تردید تسری داد. تشخیص ضروری یا غیرضروری بودن مسافرت موضوع بند ۳ استعلام نیز به عهده قاضی دادگاه است و در هر حال تجدید جلسه بدون درخواست اعطای مهلت برای تعیین و کیل قابل اجابت نیست.

عفو موضوع ماده (۹۸) قانون مجازات اسلامی عفو عمومی است و عفو تبصره (۳) ماده (۲۵) عفو خصوصی است

سؤال:

با عنایت به تبصره (۳) ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ که در عفو از تاریخ عفو

تا انقضاء مواعد مشروحه محکومیت را دارای آثار تبعی دانسته لیکن ماده (۹۸) همان قانون عفو را زایل کننده آثار محکومیت دانسته آیا از تاریخ عفو هیچ گونه اثری بر محکومیت مترتب نیست و گواهی عدم سوء پیشینه باید صادر گردد یا اینکه در موارد مشمول ماده (۲۵) در صورت برخورداری از عفو آثار تبعی محکومیت تا انقضاء موارد مذکوره به قوت خود باقیست؟

نظریه: ۱۳۹۲/۸/۶-۷/۹۲/۱۴۶۶

پاسخ:

با توجه به اینکه در ماده (۹۷) ق.م.ا. ۱۳۹۲ قید شده است که عفو عمومی اجرای مجازات را موقوف و آثار محکومیت نیز زائل می‌گردد و ماده (۹۸) نیز بلافاصله در تکمیل آن حکم، بر این موضوع تأکید می‌نماید، لذا به قرینه مزبور منظور از عفو مندرج در ماده (۹۸)، عفو عمومی است و عفو پیش‌بینی شده در تبصره (۳) ماده (۲۵) که در کنار آزادی مشروط قید شده است، شامل عفو خصوصی محکومین است.

صدور حکم غیابی در حق الله جایز نیست

سؤال:

۱- آیا ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ که اشاره به بزه ارتکاب رابطه نامشروع مادون زنا دارد آیا جرم مذکور حق الهی بوده یا صرفاً دارای جنبه عمومی می‌باشد؟

۲- چنان چه به واسطه نبودن محل اقامت متهمان ارتکاب رابطه نامشروع امکان ابلاغ

میسر نشود و به طریق دیگر هم ابلاغ اختاریه ممکن نگردد آیا امکان انتشار به وسیله یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار در خصوص بزه مذکور امکان پذیر می‌باشد یا خیر.

۳- ضابطه تشخیص جرایم حق الهی از غیر آن چه می‌باشد؟

نظریه: ۱۳۹۲/۸/۱۴-۷/۹۲/۱۵۴۰

پاسخ:

پاسخ سؤالات ۱ و ۲: با توجه به ماده ۱۸۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در حق الناس و حقوق عمومی، صدور رأی غیابی جایز است. ولی در جرایم رابطه نامشروع موضوع ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی که از حقوق الهی است و خروج از احکام الهی می‌باشد، صدور حکم غیابی جوازی ندارد.

پاسخ سؤال سوم: ضابطه تشخیص حق الله و حق الناس در قانون معین نشده است ولی جرایمی که منشاء آنها تجاوز به حقوق اشخاص و اضرار به آنها باشد، حق الناس و جرایمی که منشاء آنها تخطی و تجاوز از احکام الهی است، حق الله محسوب می‌شود.

ممنوعیت ارجاع امر کارشناسی به کارمند شاغل قضایی و اداری دادگستری و با ثبت اسناد و املاک مطلق است

سؤال:

آیا ممنوعیت مذکور در ماده (۳۳) قانون کارشناسان رسمی به کارمند شاغل در دستگاه متبوع قضایی یا اداری مطلق است؟



نظریه: ۱۳۹۲/۸/۱۴ - ۷/۹۲/۱۵۴۲
پاسخ:

ممنوعیت مذکور ذیل ماده ۳۳ قانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸ برای ارجاع امر کارشناسی رسمی از سوی مراجع قضایی و ادارات دادگستری و ثبت اسناد و املاک به کارمند شاغل قضایی و اداری دادگستری یا ثبت اسناد و املاک مطلق است، بنابراین از سوی مراجع یادشده هیچ گونه امر کارشناسی به اشخاص مذکور قابل ارجاع نیست، مگر اینکه در آن رشته جز قاضی و یا کارمند شاغل، کارشناس دیگری وجود نداشته باشد. به موجب این نظر از ذیل نظریه ۷/۴۳۹۶ - ۱۳۹۰/۱۰/۱۲ در کلاس ۱۳۴۹ - ۱۰۰ - ۹۰ عدول می شود.

خواهان نمی تواند خواندگان را افزایش یا تغییر دهد مگر از طریق جلب ثالث یا دادخواست جداگانه

سؤال:

آیا خواهان می تواند در جلسه نخست دادرسی تعداد خواندگان را افزایش دهد؟

نظریه: ۱۳۹۲/۸/۲۸ - ۷/۹۲/۱۶۷۵
پاسخ:

چنانچه خواهان بخواهد بر تعداد خواندگان بیفزاید موضوع از شمول ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی خارج است لذا تغییر یا افزایش خواننده امکان پذیر نیست مگر این که خواهان در محدوده ماده (۱۳۵) و بعد قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی سال ۱۳۷۹ شخص ثالثی را به دادرسی جلب کند و یا دادخواست دیگری به طرفیت خواندگان دیگر تقدیم و از دادگاه بخواهد که به هر دو پرونده توأمأ رسیدگی نماید.

مقررات خاص قانون اصلاح بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان

وسيله نقلیه موتوری به زمان قبل از تصویب آن تسری ندارد

سؤال:

آیا پرداخت خسارت وارده بر اثر تصادف با ماشین قبل از لازم الاجرا شدن قانون جدید از طرف صندوق تأمین خسارت های بدنی ممکن است؟

نظریه: ۱۳۹۲/۸/۲۹ - ۷/۹۲/۱۶۸۲
پاسخ:

صندوق موضوع ماده ۱۰ قانون اصلاح بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسیله نقلیه موتوری قبل از اصلاح، در قانون بیمه مصوب سال ۱۳۴۷ نیز وجود داشت. در هر حال پرداخت خسارت قبل یا بعد از اصلاح قانون کمابیش ممکن بود اما مقررات خاصی که به موجب اصلاح قانون در سال ۱۳۸۷ ایجاد شد تنها قابل تسری به پس از تصویب قانون است و به گذشته تسری ندارد.

درج قید «بابت تضمین» در متن چک موجب خروج آن از شمول مقررات قانون تجارت و چک نمی باشد

سؤال:

در متن چکی قید شده است «بابت تضمین» و شخص ب به عنوان دارنده آن را با ظهر نویسی به شخص ج منتقل می کند و شخص ج نیز دعوی مطالبه وجه چک فقط به طرفیت صادر کننده مطرح می نماید.

الف - آیا چنین چکی واجد امتیازات و تضمینات اسناد تجاری است؟

ب - آیا دعوی خواهان به کیفیت مطرحه مسموع است؟ یعنی این چک به این کیفیت قابلیت انتقال را داشته است؟

ج - با توجه به دفاع صادر کننده چک که مرتکب تخلفی نشده تا ملزم به پرداخت وجه چک باشد، آیا دادگاه فقط به طرفیت صادر کننده باید وارد رسیدگی به دعوی خواهان در ماهیت امر شود؟ یعنی خواهان به عنوان قائم مقام شخص ب تلقی و بر این اساس حق طرح

دعوی را دارد و دادگاه نیز باید با توجه به دفاع صادر کننده چک رسیدگی نماید؟

نظریه: ۱۳۹۲/۹/۳ - ۷/۹۲/۱۶۹۵

پاسخ:

الف و ب) قید «بابت تضمین» بر روی چک با وجود سایر شرایط اساسی در چک، آن را از شمول قوانین تجارت و چک خارج نمی کند و با توجه به مراتب فوق دعوی خواهان به طرفیت صادر کننده چک قابل استماع می باشد. زیرا با توجه به ظهر نویسی آن و مسؤولیت تضامنی صادر کننده و ظهر نویس و آثار مربوط به ظهر نویسی برابر ماده ۲۴۹ قانون تجارت، دارنده چک می تواند به هر کدام از آنها مجتمعاً یا منفرداً رجوع نماید.

ج - تا زمانی که نسبت به چک، ادعایی از قبیل خیانت در امانت نشده باشد، چک مذکور قابل وصول خواهد بود.

ماده (۲) قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی برای مازاد بر میزان ۱۱۰ سکه بابت مهریه قابل اعمال نمی باشد

سؤال: با توجه به ماده ۲۲ قانون حمایت

خانواده، اگر دادگاه احراز نمود که زوج ملائت ۲۰۰ قطعه سکه بهار آزادی را دارد ولی از پرداخت آن خودداری می کند آیا می تواند برای ۲۰۰ قطعه سکه زوج را بازداشت کند و یا اینکه فقط برای ۱۱۰ سکه حق بازداشت دارد و نسبت به مازاد (۹۰ سکه) ولو این که زوج ملائت دارد و پرداخت نمی کند حق بازداشت ندارد؟

نظریه: ۱۳۹۲/۹/۱۳ - ۷/۹۲/۱۷۸۴

پاسخ: ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی (بازداشت زوج) برای مازاد بر میزان ۱۱۰ سکه بابت مهریه قابل اعمال نمی باشد، لکن این امر مانع از این نیست که زوج نسبت به مازاد ۱۱۰ سکه در خصوص وصول مهریه اموال زوج را از طریق معرفی به اجرای احکام توقیف و استیفاء حق نماید.

نظرات مشورتی اداره‌ی حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

تخفیف کمتر از سه ماه باشد و یا اینکه تبدیل به مجازات درجه هفت یا هشت شود، آیا به جای مجازات تخفیف یافته که کمتر از سه ماه حبس است باید برابر ماده (۶۵) قانون مجازات اسلامی، مجازات جایگزین حبس تعیین شود؟ به عبارت دیگر، پس از تخفیف، آیا مجازات کمتر از سه ماه حبس می‌توان تعیین نمود یا خیر؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۲۷-۷/۲/۹۸۲۴۳

پاسخ: ماده (۶۴) قانون مجازات اسلامی ناظر بر مجازات قانونی است، نه مجازات تخفیف یا تقلیل یافته؛ بنابراین در فرض سؤال، امکان تعیین مجازات حبس کمتر از سه ماه وجود دارد و تبدیل آن به جزای نقدی جایز نیست. ضمناً، نظریه شماره ۷/۹۲/۱۲۰۱ مورخ ۱۳۹۲/۶/۲۰ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید این نظر می‌باشد.

با توجه به مقررات ماده (۱۶) ق.م.ج.ن.م. دادگاه نمی‌تواند حکم به انفصال موقت بیش از یکسال برای کارکنان نیروهای مسلح تعیین نماید

سؤال: برابر بند «پ» ماده (۳۷) قانون مجازات اسلامی، در صورت وجود جهات تخفیف، دادگاه می‌تواند مجازات انفصال دائم را به انفصال موقت به میزان پنج تا پانزده سال تبدیل نماید. حال با توجه به ماده (۱۶) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، آیا تعیین مجازات انفصال بیش از یک سال برابر مقررات قانونی مزبور در خصوص جرایم عمومی کارکنان نیروهای مسلح ممکن است یا خیر؟

نیروهای مسلح در مواردی با مقررات قانونی ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی تعارض دارد و آثار تبعی محکومیت‌های موضوع ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی پس از سپری شدن زمان مقرر شده در آن ماده زائل خواهد شد، آیا پس از سپری شدن زمان‌های اشاره شده در قانون اخیر، آثار تبعی مجازات‌های موضوع ماده (۲۵) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح که منطبق با مصادیق ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی باشد، زائل خواهد شد و شخصی که اخراج شده، مجدداً پس از سپری شدن زمان‌های مقرر شده به خدمت برمی‌گردد؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۲۷-۷/۲/۹۸۲۴۲

پاسخ: با عنایت به اینکه قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به قانون مجازات اسلامی قانون خاص محسوب می‌شود که در خصوص آثار تبعی محکومیت‌های منجر به اخراج از خدمت به شرح ماده (۱۲) قانون مزبور مقررات خاصی تعیین شده است، بنابراین، در مواردی که به شرح ماده (۱۲) آن قانون برای آثار تبعی محکومیت، اخراج از خدمت پیش‌بینی شده، آن مقررات لازم‌الاجراست و مشمول زمان‌های پیش‌بینی شده در ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی نمی‌باشد؛ لکن در غیر موارد اخراج، آثار تبعی محکومیت همان است که در ماده (۲۵) قانون مجازات اسلامی مقرر شده است.

با توجه به ماده (۶۴) ق.م.ا. امکان تعیین مجازات قانونی حبس کمتر از سه ماه وجود دارد

سؤال: چنانچه مجازات جرمی پس از اعمال

تأسیسات حقوقی جدید که در قانون مجازات اسلامی وضع شده نسبت به مرتکبان جرایم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نیز قابل اجرا می‌باشد

سؤال: آیا تأسیسات حقوقی جدید مثل معافیت از مجازات و تعویق صدور حکم که در فصل‌های چهارم و پنجم از بخش دوم قانون مجازات اسلامی وضع شده است، نسبت به جرایم موضوع قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در مراجع قضایی نظامی لازم‌الاجراست؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۲۷-۷/۲/۹۸۲۳۹

پاسخ: آن دسته از تأسیسات حقوقی جدید که در قانون مجازات اسلامی وضع شده، مثل معافیت از مجازات و تعویق صدور حکم که در فصل‌های چهارم و پنجم از بخش دوم قانون مجازات اسلامی مقرر شده است و هیچ‌گونه سابقه تقنینی در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح ندارد، نسبت به مرتکبان جرایم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در مراجع قضایی نظامی نیز قابل اجرا می‌باشد.

اثر تبعی اخراج محکومیت‌های موضوع ماده (۱۲) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مشمول زمان‌های پیش‌بینی شده و قانون مجازات اسلامی نمی‌باشد

سؤال: نظر به اینکه اخراج از خدمت از آثار تبعی محکومیت به مجازات‌های موضوع ماده (۱۲) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح می‌باشد، با توجه به اینکه اعمال آثار تبعی مقررات قانونی مزبور در خصوص کارکنان

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۲۷-۷/۲/۹۸۲۴۶

پاسخ: با عنایت به اینکه قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح قانون خاص است و برابر مقررات ماده (۱۶) آن حداکثر مدت محکومیت انفصال موقت در مورد کارکنان پایور نیروهای مسلح به صورت مطلق اعم از این که در مورد جرایم عمومی باشد یا نظامی، یک سال تعیین شده است، بنابراین در فرض سؤال، در صورت تبدیل مجازات انفصال دایم، دادگاه مکلف به رعایت مقررات ماده (۱۶) قانون مزبور است و نمی تواند انفصال موقت بیش از یک سال برای کارکنان نیروهای مسلح تعیین نماید.

مقررات تخفیف مجازات قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به مجازات جرایم قانون مزبور به لحاظ خاص بودن آن قانون لازم الاجراست

سؤال: با تصویب قانون مجازات اسلامی، آیا تخفیف مجازات موضوع جرایم قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح بر مبنای قانون مجازات اسلامی خواهد بود و یا اینکه مقررات تخفیف مورد اشاره همچنان نسبت به جرایم موضوع قانون مزبور لازم الاجراست؟

نظریه: ۱۳۹۲/۷/۲۷-۷/۲/۹۸۲۴۸

پاسخ: با عنایت به اینکه قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به قانون مجازات اسلامی قانون خاص مقدم می باشد و قانون عام مؤخر به جز در مواردی که تصریح شده باشد قانون خاص مقدم را نسخ نمی کند و در مقررات قانون جدید مجازات اسلامی نیز هیچ گونه دلالتی مبنی بر نسخ مقررات تخفیف مجازات قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح وجود ندارد، بنابراین مقررات تخفیف مجازات موضوع قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح نسبت به جرایم قانون مزبور به لحاظ قانون خاص بودن آن لازم الاجراست و تخفیف مجازات جرایم مندرج در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (مواد ۳، ۴، ۵ و ۷)

بر اساس مقررات تخفیف همان قانون خواهد بود. ضمناً، نظریه شماره ۷/۹۲/۱۰۰۳ مورخ ۱۳۹۲/۹/۲ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید این نظر می باشد.

اقرار و شهادت در اثبات جرایم موضوعیت دارند مگر اینکه قاضی علم به خلاف آن داشته باشد

سؤال: ۱- آیا ادله اثبات در امور کیفری موضوع ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی جنبه ی حصری دارد؟

۲- آیا اقرار و شهادت شرعی در حدود و تعزیرات و یا سایر جرایم با عنایت به تبصره ماده (۲۱۱) قانون مجازات اسلامی موضوعیت دارد یا طریقت؟

نظریه: ۱۳۹۲/۱۰/۷-۷/۹۲/۱۹۳۰

پاسخ: ۱- ادله اثبات جرم در ماده (۱۶۰) قانون مجازات اسلامی احصاء شده است اما این امر مانع از آن نخواهد بود که امور دیگری مانند سند، نظریه کارشناس، شهادت شهود غیر واجد شرایط شهادت و ... که عادتاً موجب حصول علم قاضی می شود با عنایت به ماده (۲۱۱) و تبصره یک آن (از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲) قابل استناد نباشد.

۲- در جرایمی که با اقرار و شهادت قابل اثبات است، شهادت و اقرار با توجه به ماده (۱۶۱) قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ موضوعیت دارد مگر اینکه قاضی علم به خلاف آن داشته باشد.

برابر ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی، معیار درجه بندی مجازاتها بر مبنای جزای نقدی اعم از جزای نقدی ثابت و نسبی است.

سؤال: با عنایت به اینکه برابر ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی، یکی از معیارهای درجه بندی مجازاتها، درجه بندی بر اساس میزان جزای نقدی است، در چنین مواردی آیا صرفاً جزای نقدی ثابت مبنای درجه بندی می باشد یا شامل جزای نقدی نسبی نیز می باشد؟

نظریه: ۱۳۹۲/۱۰/۲۳-۷/۲/۱۱۳۷۳۱

پاسخ: ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی، به درجه بندی مجازاتها بر مبنای جزای نقدی در کلیه درجات به «جزای نقدی» به صورت مطلق اشاره کرده است که اعم از جزای نقدی ثابت و نسبی است.

برابر ماده (۳۷) قانون مجازات اسلامی، نحوه و میزان تخفیف مجازات بر اساس نوع مجازات است نه درجه جرم

سؤال: برابر تبصره «۳» ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی، در صورت تعدد مجازاتها، مجازات شدیدتر ملاک درجه بندی است. حال در چنین مواردی نحوه تخفیف مجازات بر مبنای مجازات اشد است یا بر اساس درجه هر یک از مجازاتهاست؟ مثل بزه ربا موضوع ماده (۵۹۵) قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵، که مستوجب حبس شش ماه تا سه سال (درجه پنج) و تا ۷۴ ضربه شلاق (درجه شش) و جزای نقدی معادل مال مورد ربا (درجه آن بر حسب میزان مال تعیین می شود) می باشد. نحوه تخفیف مجازات مرکب چگونه است؟

نظریه: ۱۳۹۲/۱۰/۲۳-۷/۲/۱۱۳۷۳۵

پاسخ: برابر ماده (۳۷) قانون مجازات اسلامی، نحوه و میزان تخفیف مجازات بر اساس نوع مجازات می باشد نه درجه جرم. در مواردی که جرمی دارای مجازات مرکب از درجات مختلف باشد چنانچه مرتکب آن جرم واجد شرایط لازم جهت تخفیف مجازات باشد، نحوه و ملاک تخفیف هر یک از مجازاتهای مرکب بر اساس نوع و درجه هر یک از مجازاتها برابر بندهای ماده قانونی مزبور می باشد، نه بر اساس درجه مجازات اشد؛ زیرا چنانچه مجازات اشد ملاک تخفیف همه مجازاتها باشد، موجب خواهد شد مرتکب با وجود داشتن شرایط تخفیف مجازات، از تخفیف بقیه مجازاتهای دارای درجه پایین تر محروم شود.

از تجربیات دیگران استفاده کنیم، قبل از این که تجربه‌ی دیگران شویم.

قسمت پانزدهم

سرهنگ قضایی حمید جوکار - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی - مدرس دانشگاه

تیراندازی در گندم‌زار

خلاصه جریان پرونده:

در ساعت ۱۷/۳۰ مورخه ۸۷/۳/۲۶ در اجرای درخواست مرکز بهداشت و درمان شهرستان... استان... مبنی بر معدوم نمودن سگ‌های ولگرد، احدی از مأمورین انتظامی آن شهرستان به نام ستوان دوم «ی، الف»، در معیت دهیار و نماینده شبکه بهداشت روستایی به محل مورد نظر (روستای...) عزیمت و پس از معدوم نمودن ۱۲ قلاده سگ در پی تیراندازی به یک قلاده سگ در کنار مزارع در فاصله ۲۰ متری و اصابت تیر، و ترک محل در فاصله ۷۰۰ متری مشاهده می‌نمایند که فردی به نام «الف، س» ۵۸ ساله بر اثر اصابت تیر مجروح شده است. نامبرده توسط مأمورین و اهالی محل به بیمارستان منتقل و تحت مداوا قرار می‌گیرد. مأمورین در گزارش اولیه به شرح صفحه یک پرونده مرقوم داشته‌اند که هنگام تیراندازی اصلاً فرد مورد نظر را مشاهده ننمودیم و دقیقاً مشخص نیست گلوله چه کسی به او اصابت کرده و اگر گلوله مأمورین اصابت نموده باشد گلوله کمانه کرده و به نامبرده خورده چون در مسیر مستقیم تیر هیچ کسی را مشاهده نکردیم و قبل از آن منطقه پاکسازی شده بود. آقای «ی، الف» مأمور نیروی انتظامی در صفحه ۵ پرونده در پاسخ به این سوال که آیا تیر شما به «الف، س»

اصابت کرده بیان داشته فکر می‌کنم تیری که به آقای «الف، س» خورده تیری بوده که اینجانب به طرف سگ ولگرد شلیک کردم و نمی‌دانم چگونه تیر از آن فاصله عبور و به ایشان برخورد نموده است. بنده هیچ اطلاعی ندارم، آقای «ع، ق» مشاهدات خویش را بیان داشته مبنی بر اینکه بنده سر جاده ایستاده بودم صدای تیراندازی را شنیدم که یک تیر شلیک شد و سگ بعد از تیراندازی داخل گندم‌ها رفت، یک لحظه بعد صدای تیر دوم را شنیدم که دیدم دایی ام به نام «الف، س» از روی موتورسیکلت به زمین افتاد. آقای «م، ر» دهیار روستا... که در معیت مأمور نیروی انتظامی بوده اظهار داشته تا حدود نیم ساعت قبل از مجروح شدن آقای «الف، س» به سر زمین رسیدیم که ایشان هم سر زمین بوده زمانی که یک تیراندازی کردیم ایشان آمد به طرف ما و گفت یک سگ هم اینجاست و ما حرکت کردیم و متوجه سگ شدیم که آقای «الف، س» در جهت مخالف ما حرکت می‌کرد آقای «ی، الف» به طرف سگ تیراندازی کرد که سگ زخمی شد و آقای «الف، س» به سمت جاده حرکت کرد و بنده باتفاق ستوان «ی، الف» به طرف تلمبه کاظمی رفتیم که حدود ۱۰۰ متر از آقای «الف، س» فاصله داشتیم آقای «ی، الف» مجدداً اقدام به تیراندازی به سوی سگ کردند

که تیر به سگ اصابت کرد و از پای درآمد و سمت لوله اسلحه آقای احمد به سوی شمال غرب بود من صدای یک تیر بیشتر شنیدم ولی آقای «ی، الف» گفت اسلحه روی رگبار بوده بعد از اتلاف سگ از همان مسیر برگشتیم دیدیم که آقای «الف، س» روی جاده خاکی افتاده و از پهلوی ایشان خون می‌آید و ایشان را به بیمارستان انتقال دادیم. در ضمن آقای «ی، الف» چندین بار در خصوص گیر اسلحه به من گفتند که اسلحه خراب است حتی زمانی که آخرین سگ را زدند گفتند به حالت تک تیر بوده ولی به صورت رگبار شلیک شده است. ص ۵ آقای «ی، الف» افسر نیروی انتظامی در دادرسی عمومی بیان داشته در فاصله کمتر از ۲۰ متر به سگ شلیک کردم که سگ مورد نظر به زمین افتاد و دوباره بلند شد که دوباره به سوی سگ شلیک کردم از پای درآمد بعد از گشت زنی مشاهده کردیم فردی در جاده خاکی در حالی که یک موتورسیکلت نیز کنار وی بود افتاده و اظهار می‌دارد گلوله خوردم در صورتی که اینجانبان هیچ چیز را مشاهده ننمودم و در هنگام تیراندازی اصلاً فرد مورد نظر را مشاهده ننمودیم و دقیقاً مشخص نمی‌باشد گلوله چه کسی به وی اصابت کرده و اگر گلوله اینجانب خورده شاید کمانه کرده است چون در مسیر مستقیم تیر هیچ کس را مشاهده ننمودم و قبل از تیراندازی آن محل



پاکسازی گردیده بود از طریق مراجع ذیصلاح اطلاع رسانی کامل از طریق بلندگو در روستای ... صورت گرفته و مردم را آگاه کرده و هشدار داده شده بود و دوباره در همان روز اطلاع رسانی توسط دهیار و شورای روستا انجام گرفته بود و مأموریت ما به درخواست اهالی محل و دهیار و شبکه بهداشت بود و در جلسات مختلف از طریق فرماندهی منطقه مطرح شده بود. در تاریخ ۷۸/۴/۲۳ پرونده با قرار عدم صلاحیت به دادرسی نظامی ... ارسال گردید.

آقای «الف، س» بشرح ص ۲۵ پرونده از مأمورین انتظامی به خاطر تیراندازی و مجروح شدن اعلام شکایت نموده و آقای «ی، الف» در دادرسی نظامی در مقام دفاع از خود مطالب گذشته را تکرار کرده است.

پزشکی قانونی استان ... در تاریخ ۸۷/۷/۲۳ اظهار نظر کرده جراحیت پهلوی راست (ورودی) و جراحیت پهلوی چپ (خروجی) طبق بررسی تصویر پرونده بالینی و حسب انجام مشاوره تخصصی شکستگی مهره سوم و چهارم مهره کمری و قطع نخاع منجر به فلج اندام های تحتانی شده و تحت عمل جراحی قرار گرفته، ضمناً تحت عمل جراحی تجسمی شکم (لاپاراتومی) خونریزی داخل شکمی قرار گرفته و در مدت بستری در بیمارستان دچار منژیست (عفونت پرده های مغزی) نیز شده است که بستری و تحت درمان قرار گرفته. ضایعات بر اثر جسم سخت نفوذی در ۸۷/۳/۲۶ ایجاد گردید و مدت نیاز به بررسی و اعلام نظر در خصوص صدمات فوق الذکر ۹ تا ۱۲ ماه می باشد. ص ۴۵ کارشناس رسمی دادگستری سرهنگ «م، م» در نتیجه کارشناسی مرقوم داشته مصدوم بر اثر تیراندازی توسط ستواندوم «ی، الف» به وسیله اسلحه کلاش از فاصله حدود سیصد متری پس از اصابت تیر و عبور آن از سگ حدود ۳۰۰ متر گندم زار را طی نموده و به سمت راست خلف تنه آقای «الف، س» اصابت و سبب قطع نخاع وی می گردد و مصدوم سوار بر موتورسیکلت در حال حرکت به

سمت ... بوده است و چون تیرانداز (متهم) در حالت نشسته بوده با وجود گندم زار در آن موقع از سال آقای «الف، س» را نمی دیده است و قبلاً راجع به موضوع از طریق دهیاری و شورای محل اطلاع رسانی صورت گرفته است.

پزشکی قانونی در تاریخ ۸۸/۲/۸ در خصوص آقای «الف، س» اظهار نظر نموده نامبرده به دنبال اصابت جسم نفوذی فلزی دچار آسیب شدید نخاع و به دنبال آن فلج هر دو پا، بی اختیاری کامل ادراری و مدفوع و ناتوانی جنسی شده که دارای دیه مقدر می باشد.

بازپرس پرونده طی قرار شماره ۸۸/۲/۳۱-۸۱ با توجه به نظریه کارشناس و دفاعیات متهم و صورت جلسه اولیه، تقصیری متوجه متهم ندانسته و بلحاظ اینکه مطابق مقررات تیراندازی کرده، با احراز عدم تقصیر به قرار منع تعقیب «ی، الف» ابراز عقیده نموده اند و چون شاکی به صورت اتفاقی مجروح شده مستند به ماده (۱۳) قانون نحوه بکارگیری سلاح پرونده را جهت صدور حکم محکومیت ناجا به پرداخت دیه شاکی به دادگاه ارسال نموده اند. ص ۵۱ قرار منع پیگرد به و کیل شاکی ابلاغ شده که نسبت به آن اعتراض ننموده است.

ستوان دوم «ی الف» در جلسه دادگاه مجدداً همان دفاعیات را بیان داشته و تصریح نموده که کلاش دستم بود و در یک حالت مثلثی و در یک راستا بوده تیر من به او خورده چون کسی دیگری آنجا نبوده و فقط من تیراندازی کردم ظاهراً تیر کمانه کرده و نظر کارشناسی هم گویای همین است نیروی انتظامی قول پرداخت دیه را داده و من هم دنبال قضیه هستم.

ریاست محترم دادگاه در تاریخ ۸۸/۵/۴ با اشاره به محتویات پرونده مرقوم داشته اند اقدام مأمور در تیراندازی منجر به جرح شاکی با هیچ یک از بندهای ده گانه ماده ۳ قانون به کارگیری سلاح و مواد (۴)، (۵)، (۶) و (۷) همان قانون مطابقت ندارند

و در نتیجه محکومیت ناجا به پرداخت دیه با استفاده از ماده مذکور قانونی نمی باشد و ماده (۲۹۶) قانون مجازات اسلامی موضوع تیراندازی متهم را روشن نموده و در نتیجه متهم باید بر اساس ماده مذکور تعقیب شود

با این کیفیت پرونده به منظور رفع نقص به دادسرا ارسال شده تا اقدام قانونی صورت گیرد. (ص ۷۱) بازپرس محترم با ذکر ماده (۱) قانون نحوه به کارگیری سلاح و گسترده بودن حوزه فعالیت مأموران انتظامی و ذکر مأموریت های محوله، مانحن فیه را شامل دانسته و متذکر شده اند که موارد مذکور تمثیلی است نه حصری، بنابراین در هر مأموریتی که مأمور انتظامی حسب مقررات ناجا از سلاح استفاده کند در صورت رعایت مقررات قانون در صورت فوت یا جرح فرد بی گناه، پرداخت دیه با ناجا می باشد در این پرونده نیز مأمور مطابق مقررات با هماهنگی بهداشت و درمان، مأمور کشتن سگ های ولگرد بیمار بوده و محل تیراندازی هم خارج از شهر که پس از اصابت گلوله به سگ از بدن او خارج شده و به یک فرد بی گناه اصابت کرده است و تیراندازی به نظر اینجانب مطابق مقررات صورت گرفته مشمول ماده (۱۳) قانون نحوه به کارگیری سلاح می گردد.

متعاقب آن دادگاه محترم ختم رسیدگی را اعلام و به موجب دادنامه شماره ۳۸۹-۸۸/۶/۸ با توجه به شکایت مجنی علیه و گواهی پزشکی قانونی و اظهارات متهم و توضیحات بازپرس در پی صدور قرار رفع نقص دادگاه و وضعیت خاص موضوع مطروحه که احقاق حق مجنی علیه صرفاً از طریق ناجا میسر می باشد، تیراندازی متهم را منطبق با ماده ۱۳ قانون بکارگیری سلاح احراز و به استناد ماده مذکور و ماده ۴۸۲ بند «الف» در خصوص یک فقره جائفه و ماده ۴۳۲ نسبت به شکستن ستون فقرات منجر به فلج شدن هر دو پا ماده ۴۳۳ نسبت به قطع نخاع منجر به فلج اندام های تحتانی و ماده ۴۴۰ نسبت به بی اختیاری ادراری و مدفوعی و ماده ۴۷۶ قانون مجازات

اسلامی در خصوص از بین رفتن توان جنسی (مقاربتی)؛ نیروی انتظامی را به پرداخت یک فقره و دو ثلث دیه کامل مرد مسلمان نسبت به شکستن ستوم فقرات و فلج هر دو پا و یک دیه کامل در خصوص قطع نخاع و دو فقره دیه کامل نسبت به عدم ضبط ارادر و مدفوع و یک دیه کامل بابت از بین رفتن توان مقاربت در حق مجنی علیه فوق الذکر محکوم نموده اند (ص ۷۵ الی ۷۸). مجدداً دادگاه برابر دادنامه شماره ۳۸۹-۸۸/۷/۵ به دنبال درخواست وکیل مجنی علیه و ارائه مدارک در خصوص هزینه های بیمارستانی و احتساب و تعیین دیه جائفین، پیرو دادنامه قبلی مستنداً به ماده ۴۳ قانون تشکیل دادگاه های کیفری یک و دو و ماده ۴ آئین نامه اجرایی موضوع ماده ۱۵ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری مصوب ۷۹ با صدور حکم اصلاحی، نیروی انتظامی را به پرداخت دو سوم دیه کامله مسلمان بابت یک فقره جائفین و خسارت مورد هزینه بیمارستانی مجنی علیه به میزان مبلغ مندرج در گواهی های بیمارستانی (سیصد میلیون ریال) محکوم نموده اند.

رأی صادره به وکیل مجنی علیه ابلاغ شده که ذیلاً عدم اعتراض خود را داشته و در تاریخ ۸/۷/۸۸ به نماینده حقوقی نیروی انتظامی ابلاغ و متعاقب آن به موجب لایحه مورخه ۲۵/۷/۸۸ نماینده حقوقی فرماندهی انتظامی استان... با توجه به مصوبه شورای تأمین شهرستان و اطلاع رسانی انجام یافته در روستا که به عهده بخشداری و دهیاری بوده و اینکه دهیار و شورای اسلامی روستای... در هنگام اتلاف سگ های ولگرد در معیت و در جوار ستوان «ی، الف» بوده اند و اگر قصوری در این خصوص صورت پذیرفته می بایستی بخشداری و دهیاری پاسخگو باشند و مأمور نیروی انتظامی کلیه جوانب و مقررات و نظامات را رعایت نموده و دید کافی به آن طرف گندم زار نداشته، با عنایت به ماده ۱۱

قانون مسئولیت مدنی مصوب ۳۹/۲/۷ رأی به پرداخت دیه از طرف ناجا را فاقد وجاهت قانونی دانسته زیرا مأمور در اختیار بخشدار بوده و اگر قصوری در اطلاع رسانی صورت پذیرفته بخشداری و دهیاری می بایستی جبران خسارت نمایند، به رأی صادره اعتراض و تقاضای تجدیدنظر نموده است (ص ۱۰۵ و ۱۰۶). بر همین اساس پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع گردیده است. هیئت شعبه تشکیل گردید پس از قرائت گزارش آقای قائم مقامی عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی آقای سید رضا پرکچیان دادیار دیوان عالی کشور اجمالاً مبنی بر تقاضای اتخاذ تصمیم شایسته براساس موازین شرعی و قانونی؛ نسبت به دادنامه شماره ۳۸۹-۸۸/۶/۸ و ۳۸۹-۸۸/۷/۵ تجدید نظر خواسته مشاوره نموده چنین رأی می دهد:

رأی

با عنایت به مجموع اوراق و محتویات پرونده و گزارشات تنظیمی، به ویژه گواهی های پزشکی قانونی و اظهارات ستوان «ی، الف» در طول مراحل تحقیق و دادرسی و اظهارات شهود در تبیین واقعه تیراندازی و اصابت گلوله شلیک شده از اسلحه افسر مذکور به شاکی آقای «الف، س» که در تعقیب و اتلاف سگ های ولگرد منطقه صورت گرفته و منجر به جراحت های متعدد شاکی گردیده و در لایحه اعتراضیه آقای «ع، ن» نماینده حقوقی فرماندهی انتظامی استان... ایراد موجهی که از موجبات فسخ دادنامه باشد ابراز نشده و افسر مذکور اگر چه در معیت دهیار و شورای اسلامی انجام وظیفه می نموده ولی مجروحیت شاکی ناشی از فعل وی و اصابت گلوله شلیک شده از اسلحه وی بوده و با کیفیت موصوف نمی توان دهیار و شورای اسلامی را مسئول پرداخت دیه و جبران خسارات وارده دانست، لذا آراء صادره به شرح دادنامه های فوق الاشاره و با استدلال و استناد منعکس، خالی از منقضت قانونی تشخیص و با رد تجدیدنظر خواهی مطروحه (با استثناء

خسارت و هزینه های بیمارستانی مجنی علیه) عیناً تأیید و ابرام می گردد. آن قسمت از دادنامه اصلاحی شماره ۳۸۹-۸۸/۷/۵ که در واقع مشعر بر تعیین خسارات مازاد بر دیه (هزینه های بیمارستانی مجنی علیه به میزان مبلغ مندرج در گواهی های بیمارستانی سیصد میلیون ریال) بوده به لحاظ اینکه مانحن فیه یعنی خسارت مالی مذکور خارج از شمول و کلیت ماده ۱۳ قانون به کارگیری سلاح توسط مأموران انتظامی است و خسارت مالی وارده را نمی توان به هزینه بیمارستانی مازاد بر دیه تعمیم داد لذا این قسمت از دادنامه اصلاحی خلاف موازین قانونی تشخیص و نقض بلاارجاع می شود.

در خصوص این حادثه توجه به نکات زیر ضروری است:

- ۱- حفظ جان افراد از هر موضوع دیگر مهم تر و تعرض به جان اشخاص تحت هیچ علتی توجیه پذیر نیست.
- ۲- انجام مأموریت های ناجا بایستی با ایجاد بستر و زمینه مناسب انجام شده و شرایط محیطی، جوی، اقلیمی، جغرافیایی و مکانی در نظر گرفته شود.
- ۳- تیراندازی به اهداف باید طوری باشد که منجر به خسارت جانی و مالی به افراد نشود.
- ۴- در تیراندازی به اهداف متحرک نیاز به مهارت بیشتری می باشد. علاوه بر آموزش بیشتر این فن به مأمورین ناجا، می بایست سلاح و تجهیزات کاربردی نیز تأمین تا امکان انجام بهتر مأموریت ها نیز فراهم گردد.
- ۵- گاهی تبعات منفی جرح افراد از لحاظ مالی و غیرمالی بیشتر از فوت آنان است. لذا باید تمامی جوانب امر در تیراندازی رعایت گردد. نقاط کور و پوشیده را در شعاع تیراندازی مدنظر قرار داده و سمت تیراندازی طوری تنظیم شود که به تیر کمانه شده به موانع طبیعی برخورد و یا به سمت فضای بالا رفته و تهدیدی برای افراد نباشد.
- ۶- یادمان باشد کاری را انجام ندادن بهتر از بد انجام دادن آن است.

آشنایی با حقوق شهروندی



ابلاغ اخطاریه ورأی به وکیل در امور

مدنی اشاره:

در امور مدنی رأی دادگاه به اصحاب دعوی ابلاغ خواهد شد و اصولاً هیچ رأیی به اجرا گذاشته نمی شود مگر آن که برابر قانون به مخاطب ابلاغ شده باشد. ابهامی که در مورد ابلاغ آراء محاکم وجود دارد این است که آیا در پرونده هایی که دارای وکیل است رأی دادگاه باید به وکیل ابلاغ شود یا موکل او و یا به هر دو نفر. هم چنین در صورت فوت وکیل یا عدم اقدام به موقع او برای اعتراض به رأی، موکل چه حقوقی دارد و چه آثاری بر ابلاغ رأی به وکیل بار می شود. برای پاسخ به این پرسش ها، توجه به نکات زیر مفید خواهد بود:

* ابلاغ رأی در پرونده هایی که دارای وکیل دادگستری است فقط به وکیل صورت می گیرد به شرط آن که وکیل مزبور اجازه ای و کالت در مراجع بالاتر را داشته باشد. پس اگر وکیلی در وکالت نامه حق تجدیدنظر یا فرجام خواهی را نداشته باشد، رأی صادره ای که قابلیت تجدیدنظر و فرجام دارد باید به موکل او ابلاغ شود. بنابراین در مواردی که طرح دعوی توسط وکیل صورت می گیرد یا دفاع از دعوی به عهده ای اوست و وکیل حق وکالت در مرحله ای بالاتر را نیز داشته باشد، کلیه آرای صادره باید به او ابلاغ شود و مبدا مهلت اعتراض، تجدیدنظر خواهی و فرجام خواهی از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب می شود.

* اگر وکیلی پس از ابلاغ رأی و پیش از پایان

مهلت تجدیدنظر و فرجام خواهی فوت کند یا ممنوع از وکالت شود، برای مثال به حکم دادگاه انتظامی برای مدت یک سال از انجام امور وکالت ممنوع گردد، یا به علت حوادث قهری مانند زلزله قادر به انجام امور وکالت نباشد، برای حفظ حقوق موکل، ابتدای مهلت اعتراض به رأی دادگاه از تاریخ ابلاغ رأی به موکل محاسبه می شود.

* چنان چه در وکالت نامه حق تعیین وکیل مجاز یا حق اعتراض، تجدیدنظر خواهی، فرجام خواهی و یا اعاده ای دادرسی آمده باشد، هر گاه پس از صدور رأی یا هنگام ابلاغ رأی، وکیل استعفا نموده و از رویت رأی خودداری کند، دفتر دادگاه موظف است رأی را به موکل او ابلاغ کند. در این حالت ابتدای مهلت اقدام موکل نسبت به رأی از حیث تجدیدنظر خواهی و مانند آن، روز دادخواست تجدیدنظر و فرجام وکیل مستعفی از او قبول می شود و مدیر دفتر دادگاه مکلف است به طور کتبی به موکل اخطار کند که شخصاً اقدام کند یا وکیل جدیدی را معرفی نماید.

* اگر به خاطر قصور وکیل از جهت اقدام به تجدیدنظر خواهی یا فرجام خواهی ضرری متوجه موکل شود، وکیل مسوول است.

* اگر وکیل استعفای خود را به اطلاع دادگاه برساند دادگاه به موکل اخطار می کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید دادرسی را تعقیب کند و تا مراجعه ای موکل یا معرفی وکیل جدید دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می شود.

* اگر وکیل استعفای خود را به موکل اعلام کند ولی این موضوع را به اطلاع دادگاه نرساند

و دادگاه از این موضوع بی خبر باشد، اخطاریه ها همانند گذشته فقط به وکیل ابلاغ خواهد شد و موکل موظف است استعفای وکیل خود را به اطلاع دادگاه برساند تا اخطاریه ها به نشانی او ابلاغ شوند.

* اگر دادخواست توسط موکل به دادگاه تقدیم شده باشد و وکیل در جریان دادرسی وکالت را بپذیرد و سپس استعفا کند، تنها مکلف است مراتب را به دادگاه اعلام کند و دادگاه مراتب را به موکل اعلام و ابلاغ خواهد کرد تا خود شخصاً جریان محاکمه را تعقیب یا وکیل دیگری معرفی کند.

* عزل یا استعفای وکیل یا تعیین وکیل جدید باید در زمانی انجام شود که موجب تجدید جلسه دادگاه نگردد. در غیر این صورت دادگاه به این علت جلسه را تجدید نخواهد کرد.

* موکلی که وکیل خود را عزل می نماید، باید مراتب را به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد.

* عزل وکیل مانع از جریان محاکمه نیست. اگر موکل به طور شفاهی بخواهد وکیل را عزل کند، این موضوع توسط دادگاه صورت جلسه می شود و به امضای موکل خواهد رسید.

حدود اختیارات و وظایف مدیران در آپارتمان ها

اشاره:

بر حسب قوانین جاری و با هدف جلوگیری از اختلافاتی که ممکن است، در زندگی آپارتمان نشینی رخ دهد، در آپارتمان هایی که تعداد مالکان آن ها از سه نفر بیشتر باشد، مجمعی به

نام مجمع عمومی مالکان تشکیل می‌شود؛ که یکی از وظایف آن تعیین مدیر برای آپارتمان می‌باشد. در این بروشور به طور اختصار سعی گردیده به سوالات مربوط به حدود اختیارات مدیر ساختمان پاسخ داده شود.

پرسش: آیا مدیر آپارتمان باید از میان مالکان باشد؟

پاسخ: خیر، مدیر آپارتمان که از سوی مجمع عمومی انتخاب می‌شود، می‌تواند از میان مالکان، مستأجران یا حتی اشخاص غیر از مالک و مستأجر باشد.

پرسش: وظیفه‌ی اصلی مدیر ساختمان چیست و چند نفر در یک آپارتمان می‌توانند به عنوان مدیر انجام وظیفه نمایند؟

پاسخ: مدیر ساختمان مسؤولیت حفظ و اداره‌ی ساختمان و اجرای تصمیمات مجمع عمومی را بر عهده دارد و تعداد مدیران در صورت تعدد باید فرد باشد و مدت ماموریت مدیر یا مدیران ساختمان طبق قانون دو سال است، ولی این مدت قابل افزایش یا کاهش از سوی مجمع عمومی است و انتخاب مجدد یک فرد به عنوان مدیر بلامانع است.

پرسش: آیا مدیر پیش از پایان مدت مدیریت قابل برکناری است؟

پاسخ: بله و این امر توسط مجمع عمومی صورت می‌گیرد و از طرفی مدیر یا مدیران حق دارند از سمت خود استعفا دهند. بنابراین در صورت فوت، عزل یا استعفای مدیر، مجمع عمومی جلسه‌ی فوق‌العاده تشکیل داده و مدیر یا مدیران جدید را انتخاب می‌کند.

پرسش: در صورت تعدد مدیر در یک آپارتمان، تصمیمات مدیران چه زمانی معتبر می‌باشد؟

پاسخ: تصمیمات مدیران با اکثریت آراء معتبر می‌باشد.

پرسش: آیا مدیر یا مدیران می‌توانند فرد دیگری را به جای خود برای انجام وظایف مدیریت بگمارند؟

پاسخ: خیر. مدیر یا مدیران امین مالکان هستند و نمی‌توانند دیگری را به جای خود انتخاب نمایند.

پرسش: غیر از حفظ و اداره‌ی ساختمان و

اجرای تصمیمات مجمع عمومی، مدیران چه وظایف دیگری بر عهده دارند؟

پاسخ: ۱- مدیران موظفند تمام بنا را به عنوان یک واحد در مقابل آتش‌سوزی بیمه نمایند و سهم هر شریک از حق بیمه را اخذ و به بیمه‌گر پرداخت کنند.

۲- مدیران موظفند میزان هزینه‌های مستمر و مخارج متعلق به هر شریک و نحوه‌ی پرداخت آن را قبل یا بعد از پرداخت به شریک اعلام نمایند.

۳- برای انجام وظیفه‌ی مذکور در بند ۲ موضوع به وسیله‌نامه‌ی سفارشی به نشانی قسمت اختصاصی یا نشانی تعیین شده از طرف شریک به او اعلام خواهد شد.

۴- در مجتمع‌هایی که بیش از ده آپارتمان تاسیس شده، مدیران مکلفند برای حفظ و نگهداری بنا دربان استخدام کنند.

۵- رسیدگی به اعتراض شرکاء در مورد سهمیه یا میزان هزینه‌ها (در صورت عدم رسیدگی، فرد معترض حق مراجعه به دادگستری را دارد)

۶- مدیران می‌توانند با تصویب مجمع عمومی به منظور تامین هزینه‌های ضروری و فوری مبالغی به عنوان تنخواه گردان از شرکاء دریافت کنند.

۷- مطالبه‌ی هزینه‌های مشترک با ارسال اظهارنامه به مالک یا استفاده‌کننده‌ای که از پرداخت سهم خود امتناع می‌کنند.

۸- مراجعه به دستگاه قضایی جهت وصول هزینه‌های مشترک از مالک یا استفاده‌کننده‌ای که سهم خود را از هزینه‌ها نپرداخته است.

۹- دادن تسویه حساب هزینه‌های مشترک به دفاتر اسناد رسمی هنگامی که در مورد واحد مورد نظر هر نوع سند انتقال اعم از اجاره، رهن، صلح، هبه و... تنظیم می‌شود.

پرسش: آیا مدیران می‌توانند به علت امتناع از پرداخت هزینه‌های مشترک، خدمات آب، برق، گاز و... واحد مربوطه را قطع کنند؟

پاسخ: در صورت امتناع مالک یا استفاده‌کننده از پرداخت سهم خود از هزینه‌های مشترک، از طرف مدیر اظهارنامه‌ای با ذکر مبلغ بدهی و صورت ریز آن برای مالک ارسال می‌شود.

اگر مالک یا استفاده‌کننده ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه سهم بدهی‌اش را نپردازد، مدیر می‌تواند از دادن خدمات مشترک (نه اختصاصی) مانند شوفاژ، آب گرم و... به آن شخص خودداری کند. بنابراین قطع برق اختصاصی یا آب اختصاصی ممنوع بوده و جرم محسوب می‌شود. لذا در صورتی که عدم ارائه‌ی خدمات مشترک ممکن نباشد، مدیر می‌تواند به مراجع قضایی شکایت کند و دادگاه موظف است به این شکایت خارج از نوبت رسیدگی کند و واحد بدهکار را از دریافت خدمات دولتی که به مجموعه ارائه می‌شود، محروم کند و تا دو برابر بدهی به نفع مجموعه آن شخص را جریمه نماید.

پرسش: اگر یکی از واحدها برای سایرین ایجاد مزاحمت کند آیا مدیر موظف است از واحد مزبور شکایت کند؟

پاسخ: خیر مدیر آپارتمان فقط در موارد مذکور در قانون تملک آپارتمان‌ها که در بالا به آن‌ها اشاره کردیم؛ در آن‌چه مربوط به حفاظت و نگهداری از ساختمان می‌شود و نه روابط همسایگان، حق دارد به نمایندگی اقامه‌ی دعوی کند و نسبت به آن‌چه خارج از حدود وظایف اوست، حق شکایت و اقامه‌ی دعوی ندارد. برای مثال اقامه‌ی شکایت علیه همسایه مبنی بر رفع رطوبت و جبران خسارت نسبت به همسایه‌ی دیگر از جمله وظایف او نیست. اما اگر رطوبت به نحوی باشد که به زیربنای کل ساختمان یا قسمت‌های مشترک لطمه وارد کند، در این حالت حق شکایت یا اقامه‌ی دعوی هنگامی برای مدیر متصور است که در اساسنامه سازمان مالکان به آن اشاره شده باشد و الا هر یک از مالکان حق شکایت خواهند داشت.

پرسش: اگر مدیر ساختمان را در مقابل آتش سوزی بیمه نکند، چه ضمانت اجرایی وجود دارد؟

پاسخ: در صورت عدم انجام این وظیفه‌ی قانونی و بروز آتش‌سوزی، مدیر مسؤول جبران خسارت وارده خواهد بود و در هر موردی که در اثر انجام وظیفه‌ی قانونی مدیر به ساختمان خسارت وارد شود، مدیر مسؤول جبران خسارت وارده خواهد بود.

راهکارهای کنترل جرم از نگاه امیر المؤمنین (ع)

۳. اصلاح نظام مالیاتی

حضرت امیر(ع)، اصلاح نظام مالیاتی را مبنا و پایه دیگر اصلاحات می‌داند، چرا که همه مردم را نان خور مالیات و مالیات دهندگان بر می‌شمرد و آبادانی شهرها و ولایات را وابسته به آن می‌داند. البته در اصلاح نظام مالیاتی نیز سفارش می‌کند که این نظام باید به گونه‌ای باشد که مصلحت مالیات دهندگان نیز مد نظر قرار گیرد تا آنان از انجام دادن این مهم سر باز نزنند:

«در کار خراج، چنان بنگر که صلاح خراج دهندگان باشد؛ زیرا بهبود خراج و خراج دهندگان، عامل اصلاح امور قشرهای جامعه است و تا کار خراج دهندگان سامان نپذیرد، کار دیگران سامان نگیرد که مردمان همگان، هزینه خوار خراج و خراج دهندگانند»^(۱)

به همین سبب امام علی علیه‌السلام در وضعیت بد اقتصادی و جغرافیایی چون آفت زدگی، کمی نزولات آسمانی و خشکسالی، به تخفیف در گرفتن مالیات سفارش می‌کند.^(۲)

۴. توجه ویژه به محرومان

در هر حکومتی همواره طبقاتی محروم و مستضعف وجود دارد که به عللی از تامین

نیازهای نخستین خود ناتوانند. گروهی از اینان خویشتن‌داری کرده، گروهی دیگر به گدایی دست می‌زنند. این مسأله خود می‌تواند عاملی در بزه‌دیدگی یا بزه‌کاری آنان باشد. حکومت موظف است دست کم نیازهای معیشتی اینان را از بیت‌المال بر آورد.

در این میان، یتیمان و بی‌سرپرستان و سالخورده‌گان و سالمندان باید از توجه ویژه‌ای برخوردار باشند. امام علی علیه‌السلام در نامه خود به مالک اشتر به صراحت بر این نکته تاکید ورزیده است.^(۳)

ایشان از سوی دیگر، یکایک افراد جامعه را به رفع نیاز مسکینان ترغیب می‌کند و مسکین رو آورده به انسان را به مثابه فرستاده خدای دانند که پاسخ به او پاس‌خگویی به خدا است^(۴) (سیاست مشارکتی بر مبنای اندیشه‌ی دینی).

گفتار پنجم: حفظ کرامت و منزلت انسان‌ها

از نیازهای اساسی آدمیان، حفظ و پاسداری کرامت، حرمت، آبرو و مقام و منزلت آن‌ها

در اجتماع است. این نیاز برای انسان آن قدر ارزشمند است که گاه حاضر است از نیازهای معیشتی و ضروری خود نیز در حد امکان چشم‌پوشد و کرامت خویش را نزد دیگران محفوظ نگاه دارد. آدمی به سبب همین نیاز از انحراف و کژروی بیم دارد و به این و آن نزدیک نمی‌شود. البته میزان توجه هر فرد به این نیاز و چگونگی ارضای آن، به نوع تربیت خانوادگی و نیز فرهنگ و نظام اجتماعی حاکم بر او بستگی دارد و چه بسا انسانی به علل گوناگون از این نیاز چشم‌پوشد یا با توجهات نادرست، خود را می‌فریبد.

نکته‌ی مهم این است که بیدارسازی انسان‌ها

برای توجه به این نیاز و نیز کوشش در جهت ارضای درست آن می‌تواند عاملی مهم در پیش‌گیری از جرایم به شمار آید. امام علی علیه‌السلام در آموزش‌های عمومی خود با ترسیم دو الگوی شخصیتی کریم و لئیم ویژگی‌ها و رفتارهای این دو را در عبارت‌های گوناگون برشمرده و از این طریق، مردم را به اتصاف به کرامت، ترغیب کرده است. از جمله ویژگی‌های کریمان در سخن امام، خویشتن‌داری و پرهیز از تن دادن به خواهش‌ها و هوس‌های زودگذر، نرم‌خویی، پایندی به پیمان، آبروداری و ترجیح آبرو و ناموس بر ثروت و بخشش را می‌توان نام برد.^(۵) در مقابل، انسان‌های لئیم، اسیر هوس‌ها و خواهش‌های خود و سخت‌دل و پیمان‌شکن هستند، به آبروی خویش واقعی نمی‌نهند و ترجیح ثروت بر آبرو و ناموس، انتقام‌جویی و کینه‌توزی از دیگر ویژگی‌های آنان است. امام به کارگزاران و متولیان امر حکومت، رعایت اموری را سفارش می‌کند که حافظ کرامت است و آنان را هم‌چنان در مدار کرامت نگاه می‌دارد. اینک به برخی از این آموزه‌ها اشاره می‌شود.

۱. حفظ منزلت و ارزش همه افراد

از جمله ویژگی‌ها و رفتارهایی که انسان‌ها به طور معمول دارند، «پیش‌داوری» است؛ به این معنا که بر حسب ساختارها و قالب‌های ذهنی خودشان (گرچه نادرست باشد) درباره رفتارها و شخصیت انسان‌های دیگر داوری می‌کنند که گاهی این نحوه‌ی نگرش و قضاوت‌ها بسیار متعصبانه است و به طور مثال درباره دینداری کسانی که به باورها و اعتقادات آنان معتقد نیستند، تردید می‌کنند؛ در حالی که ممکن است باورها و اعتقادهای خود آنان از اساس باطل و نادرست باشد، یا بر فرض به کسی که شخصیتی خاص داشت یا مرتکب چند خطا شد و سزای رفتار خودش را نیز دیده است، به

چشم انسان دارای حقوق و امتیازهای انسانی نگاه نمی‌کنند.

چنین نگرشی بدون شک سبب فروریختن عزت و شکسته شدن حرمت و شخصیت فرد می‌شود و می‌تواند عاملی در سوق دادن او به سوی بزه‌کاری باشد. نگرش حکومت و حاکمان به رعیت و فرودستان نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ به همین جهت امام در نامه‌ی خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«و مهربانی بر رعیت و دوستی ورزیدن با آنان و مهربانی کردن با همگان را برای دل خود پوششی گردان و چون جانوری شکاری مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ زیرا رعیت دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند یا همانند تو در آفرینش»^(۶)

۲. پوشاندن عیب‌های کوچک مردم

در نظام پیش‌گیری اسلامی، با همه خطاهای مردم، آشکارا برخورد نمی‌شود، بلکه با استنباط مجموع آموزه‌های دینی، اصل و قاعده اولی در برخورد با لغزش‌ها و خطاها، به ویژه اگر خطاکننده شخصیت سالمی داشته و بر اثر غفلت یا علل و عواملی دچار انحراف شده باشد و نیز اگر خطا فاحش نباشد، پنهان نگاه داشتن آن و برخوردی از روی تغافل با فرد است. همه این تدابیر بدان سبب است که شخصیت فرد و کرامت و حرمت او در اجتماع و نزد همگان محفوظ بماند.

بر اساس مطالعه‌ها و یافته‌های دانشمندان، برخوردی که به شکسته شدن حرمت و شخصیت افراد به ویژه نوجوانان و جوانان در اجتماع و خانواده منجر می‌شود، از جمله عوامل موثر در بزه‌کاری است. به همین جهت باید کوشید که تا حد امکان، عزت نفس و ارزشمندی افراد پاس داشته شود. امیر مومنان در این زمینه به کارگزار خود می‌نویسد:

«همانا مردم عیوبی دارند که رهبر امت، در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس

مبادا آنچه را بر تو پنهان است، آشکار گردانی و باید آنچه را هویدا است، پویشانی»^(۷)

۳. بزرگداشت نیکوکاران

از جمله اموری که زمینه‌های بزه‌کاری افراد را فراهم می‌سازد، عدم وجود نظام درست پاداش و تنبیه است. اگر در نظام اداری و اجرایی اجتماع، بین نیکوکار و بدکار تفاوت نباشد، اندک اندک انگیزه‌های نیک و خیرخواهانه از بین رفته، افراد ارتکاب اعمال سوء را برای خود روا می‌شمرند. حتی اگر در نظام تشویقی نیز بین افراد به تناسب نوع و نحوه کارشان تفاوت نباشد، این امر سبب کم‌کاری و انحراف‌های شغلی دیگر می‌شود. بنابراین، وجود نظام تشویقی و تنبیهی مناسب می‌تواند بسیاری از زمینه‌های بزه‌کاری را از میان بردارد. سخن امام علی علیه‌السلام در این زمینه به مالک اشتر چنین است:

«هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند؛ زیرا نیکوکاران به نیکوکاری بی‌رغبت و بدکاران به بدکاری تشویق می‌شوند»^(۸)

گفتار ششم: گسترش فضای دینی و

پرورش روحیه‌ی دین‌داری

از دیگر اولویت‌های اساسی پیش‌گیری از جرم که از گفتار امام علی علیه‌السلام استفاده می‌شود و به جرأت می‌توان آن را اساسی‌ترین اقدام در پیش‌گیری از جرم دانست، کوشش در جهت افزایش و تثبیت باورهای دینی مردم است. تأملی در آموزه‌های گران سنگ مولای متقیان علی علیه‌السلام این مطلب را روشن می‌کند که دینداری، عامل مهمی در خشکاندن چشمه‌های فساد و تباهی است و در مقابل، سر نخ همه جرایم و گناهان را باید در نبود یا ضعف دینداری حقیقی و درست افراد جست. بسیاری از کارشناسان مسائل اجتماعی و جرم‌شناسان نیز اذعان دارند که کنار گذاشتن باورها و اعتقادات دینی و گرایش‌های مذهبی و عدم التزام به احکام دینی، عامل بسیاری



از ناهنجاری‌ها و کژروی‌های آدمی است.^(۹) به همین جهت، از جمله سفارش‌های مجامع بین‌المللی و کنگره‌های پیش‌گیری از جرم، تقویت بنیان‌های مذهبی است. به طور مثال کنگره‌ی نهم پیش‌گیری از جرم و اصلاح سازمان ملل متحد، مذهب را یکی از عوامل موثر در سالم‌سازی جامعه و پیش‌گیری از رفتارهای مجرمانه و منحرفانه دانسته است.^(۱۰) برخی از جنبه‌های نقش پیش‌گیرانه دینداری به شرح زیر است.

۱. خداباوری و تاثیر آن بر کاهش جرم

از جمله آموزه‌های اساسی و محوری ادیان الهی، پذیرش خداوندی است که همه‌ی هستی را آفریده و تدابیر ریز و درشت همه‌ی امور در قدرت اوست.^(۱۱) او به همه‌ی آدمیان رحمت و از تمام کردار آنان آگاهی دارد، حسابگر روز جزا است و آدمی باید در برابرش پاسخ‌گو باشد. در ادیان الهی خدا موجودی نیست که آدمی را آفریده باشد و آن‌گاه او را به خود واگذاشته و هیچ تسلط و قدرتی بر او نداشته باشد. باور به وجود خداوندی رحیم و مهربان که دستگیر آدمی در سختی‌ها است و پذیرش رضا و قدر او می‌تواند انسان را در حالت دشواری که خود از جمله عوامل کشیده شدن انسان به

انحراف است، بازدارد. از سوی دیگر، اعتقاد به خداوندی حاضر و ناظر بر ظاهر و باطن و خلوت و جلوت آدمی، عامل بازدارنده‌ی بسیار مهمی به شمار می‌آید. «ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاهرگ او به او نزدیک‌تریم».^(۱۲) «اگر آن چه را در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند».^(۱۳)

«آیا می‌پندارید که ما راز آنان را و نجوایشان رانمی‌شنویم؟ چرا و فرشتگان ما پیش آنان (حاضرند) و ثبت می‌کنند»^(۱۴) «به درستی خداوند همیشه بر شما نگهبان است».^(۱۵) «و هر کجا باشید، او با شماست و خداوند به هر چه می‌کنید، بینا است»^(۱۶) «هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست، مگر این او چهارمین آن‌ها است و نه میان پنج تن، مگر این که او ششمین آن‌ها است و نه کمتر از این (عدد) و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند، او با آن‌ها است».^(۱۷) به راستی، شخصیتی که با چنین نگرشی شکل یافته، آیا به آسانی به ارتکاب جرایم تن می‌دهد؟ کدام دولت و حکومتی است که بتواند چنین رقیب درونی و بیرونی همیشه و همه جا

حاضر و ناظری را برای انسان طراحی و اجرا کند؟^(۱۸) در آموزه‌های پیشوایان دینی نیز سفارش فرد و اجتماع و کارگزاران حکومتی بر تقوای الهی، دقیقاً در جهت سیاست ترویج دین‌داری و تثبیت خدامحوری و خداباوری در زندگی فردی و اجتماعی است و به تصریح و ضمانت امام علی علیه‌السلام عامل بازدارنده از انحراف‌ها و پلیدی‌ها به شمار می‌رود.

«به درستی که تقوای الهی در این دنیا، مانع از (بدبختی و نابودی) و سپری (در مقابل انحراف‌ها) و در آخرت، راه رسیدن به بهشت است. آگاه باشید، از تقوا مراقبت، و خویشتن را با آن حفظ کنید»^(۱۹) امیرالمومنین علی علیه‌السلام، تقوای الهی را مرکبی رام، مطیع و راهوار می‌داند که آدمی را به سرمنزل سعادت می‌رساند و شهوات را مرکب‌هایی سرکش و چموش می‌داند که صاحب خود را در آتش بدبختی می‌افکند. از دیدگاه ایشان تقوای الهی پناهگاهی محکوم و بلند است که پناهندگان خود را از سقوط و گمراهی محافظت می‌کند و ریشه‌ی همه گناهان و جرایم را می‌زداید^(۲۰) و انسان را از هر نابودی می‌رهاند.^(۲۱)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۲- همان
- ۳- همان.
- ۴- همان، حکمت ۳۰۴.
- ۵- ر.ک: آمدی، همان، ص ۳۴۸-۳۴۵.
- ۶- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۷- «فان فی الناس عیوباً لوالی‌الحق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک» همان.
- ۸- همان
- ۹- ر.ک: اعتیاد و شخصیت، ترجمه توفان گرگانی، ص ۷۸.
- ۱۰- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، «سیاست جنایی سازمان ملل متحد»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ویژه، ص ۴۴۷.
- ۱۱- ر.ک: هاشمی شاهرودی، سید محمود قوانین جزایی از نظر اسلام، به قلم سید علی اشکوری، ص ۱۹-۱۲.
- ۱۲- «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس و نحن اقرب الیه من حبل الورد» سوره ق، آیه ۱۶.
- ۱۳- «وان تبوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله» سوره بقره، آیه ۲۸۴.
- ۱۴- «ام یحسبون اننا لانسع سرهم و نجواهم بلی و رسلنا لیدیم یکتبون» سوره زخرف، آیه ۸۰.
- ۱۵- «ان الله کان علیکم رقیباً» سوره نساء آیه ۱.
- ۱۶- «و هو معکم ایما کنتم و الله بما تعملون بصیر» سوره حدید، آیه ۴.
- ۱۷- «ما یكون من نجوی ثلاثه الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم این ما كانوا ینبئهم بما عملوا یوم القیامه ان الله بکل شیء علیم» سوره مجادله، آیه ۷.
- ۱۸- ر.ک: یالجن، مقداده، التریبیه الاسلامیه و دورها فی مکافحه الجرمیه، فصل دوم.
- ۱۹- «فان التقوی فی الیوم الحرز و الجنه و فی غذا الطریق الی الجنه... الا فصولها و تصونوا بها» نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.
- ۲۰- همان، خطبه ۱۵۷.
- ۲۱- «فان تقوی الله... نجات من کل هلكه» همان، خطبه ۲۳۰.

اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟

پرسش ۱۰۶

آقای (الف) ضمن ارائه دادخواستی به دیوان عدالت اداری، شکایت می‌کند که در سال گذشته در محاسبه فهرست بیمه گذاران خود دچار اشتباه شده و در نتیجه، در طی دوازده ماه حدوداً مبلغ دو میلیون ریال کسر پرداخت داشته و سازمان تأمین اجتماعی در مقابل، پس از گذشت یک سال با ارسال اعلامیه‌ای دین اینجانب را با احتساب خسارت بدون رعایت مفاد قانونی نحوه محاسبه خسارت به سیزده میلیون ریال اعلام داشته و متعاقباً اجراییه صادر می‌کند و در ضمن به دلیل قطعی بودن، اعتراض اینجانب را قبول نکرده حال شما به عنوان قاضی رسیدگی کننده به این پرونده چگونه تصمیم می‌گیرید؟

پاسخ ۱۰۵

اولاً: برای رسیدگی به ادعای جعل، اصل سند مورد نیاز است و در فرض سؤال، چون شاکی قادر به تسلیم اصل سند به دادگاه نبوده به علت فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب صادر شده است. ثانیاً: با مطرح نمودن دعوا از طریق دادگاه حقوقی به استناد سند مورد بحث، خواهان سندی را مستند دعوا قرار داده که قبلاً خود اقرار به مجعولیت آن نموده و جاعل را آقای (ب) معرفی و علیه او شکایت کرده و به علت فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب صادر شده است. دادگاه مستنداً به قرار منع تعقیب، دعوی خواهان را رد میکند. ثالثاً: چون آقای (الف) با طرح شکایت کیفری علیه آقای (ب) به اتهام جعل، خود اقرار به مجعول بودن آن نموده، عمل نامبرده در این حد، یعنی طرح دعوا، شروع به کلاهبرداری است و با ماده یک قانون تشدید مجازات ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری و تبصره دو ذیل آن منطبق است.



بادا و طلبان

آزمون های حقوقی - قضایی



۱- کدام یک از علمای حقوق کیفری
مبنای حق مجازات را فقط نفع
اجتماعی می داند؟

الف) امانوئل کانت

ب) آدولف پرینس

ج) مارک آنسل

د) ژرمی بنتام

۲- تفسیر به وسیله ی قیاس توسط
کدام یک از مکاتب زیر عنوان شد؟

الف) مکتب اصالت عمل کیفری

ب) مکتب تحقیقی

ج) مکتب دفاع اجتماعی جدید

د) مکتب نئو کلاسیک

۳- کدام یک از دانشمندان زیر در
کتاب خود به نام «رساله ای در مورد
مجازات ها و پاداش ها» به مفید بودن
کیفر به شرط ضروری بودن آن اشاره
می کند؟

الف) بنتام

ب) بکاریا

ج) ژان ژاک روسو

د) مویار دووگلان

۴- کدام یک از مکاتب های حقوقی
کیفری هیچ غایتی برای مجازات ها

قائل نشده اند؟

الف) عدالت مطلق

ب) اصالت نفع

ج) اصالت عمل

د) دفاع اجتماعی جدید

۵- کدام یک از علمای حقوق کیفری
حق مجازات جامعه را انکار کرده و
برای بزه کاران حق اجتماعی شدن در
برابر آن شناخته است؟

الف) مارک آنسل

ب) آدولف پرینس

ج) فیلیپو گراماتیکا



(د) سزار بکاریا

۶- کدام یک از این دانشمندان به «کیفر طبیعی» افعال انسان معتقد بوده است؟

(الف) ژرمی بنتام

(ب) امانوئل کانت

(ج) ژان ژاک روسو

(د) سزار بکاریا

۷- کدام یک از متفکران علوم جنایی، مبانی حق کیفر جامعه را با عنوان «قانون سازگاری اجتماعی» تحلیل و بررسی کرده است؟

(الف) ژرمی بنتام

(ب) رافائل گاروفالو

(ج) گابریل تارد

(د) فیلیپو گراماتیکا

۸- کدام یک از مکاتب زیر به نفع آزادی اراده و مسؤولیت بزه کار عقیده داشتند؟

(الف) اصالت نفع

(ب) دفاع اجتماعی جدید

(ج) اصالت عمل

(د) اصالت تحصیل

۹- کدام یک از دانشمندان عقیده داشته است ارتکاب جرم پدیدآورنده‌ی حق مجازات برای جامعه نیست، بلکه منشا تکالیفی برای دولت است که به موجب آن هر فرد حق دارد سازگاری خود را با دیگران از دولت بخواهد؟

(الف) آدولف پرنس

(ب) فیلیپو گراماتیکا

(ج) مارک آنسل

(د) سزار بکاریا

۱۰- کدام یک از این فیلسوفان بر تأیید حکم قصاص نظر داده‌اند؟

(الف) امانوئل کانت

(ب) ژرمی بنتام

(ج) ژان ژاک روسو

(د) ژوزف دومستر

۱۱- تعریف جرم به «فعلی که حالات

قوی و مشخص وجدان جمعی را مورد تعرض قرار دهد» از کیست؟

(الف) بکاریا

(ب) گراماتیکا

(ج) دورکیم

(د) آنسل

۱۲- کدام دانشمند عقیده داشت که در تعیین مجازات، نفع عمومی باید ملاک قرار گیرد؟

(الف) کانت

(ب) روسی

(ج) بنتام

(د) روستر

۱۳- کدام یک از مکاتب زیر را می‌توان بنیان‌گذار اقدامات تامینی دانست؟

(الف) دفاع اجتماعی جدید

(ب) اثباتی

(ج) نفی حقوق کیفری

(د) نئوکلاسیک

۱۴- کدام دانشمند عقیده داشت که ارتکاب جرم پدیدآورنده‌ی حق کیفر برای جامعه نیست، بلکه منشا تکلیف برای دولت است؟

(الف) مارک آنسل

(ب) فیلیپو گراماتیکا

(ج) انریکو فری

(د) آدولف پرنس

۱۵- کدام دانشمند عقیده داشت گناه نخستین آدم دلالت بر استعداد آدمی به ارتکاب جرم می‌کند؟

(الف) دومستر

(ب) افلاطون

(ج) کانت

(د) بنتام

۱۶- کدام یک از مکاتب ذیل قائل به تلفیق بین عدالت و فایده‌ی اجتماعی بود؟

(الف) کلاسیک

(ب) عدالت آرمانی

(ج) تحقیقی

(د) دفاع اجتماعی ترکیبی

۱۷- کدام دانشمند بر یقینی بودن و قاطعیت مجازات تأکید داشته است؟

(الف) کانت

(ب) بکاریا

(ج) مونتسکیو

(د) مویار دووگلان

۱۸- کدام دانشمند معتقد بود که نیازی به حقوق جزا نیست و لازم است تا دفاع اجتماعی جانشین حقوق جزا شود؟

(الف) مارک آنسل

(ب) لومبروزو

(ج) گراماتیکا

(د) آدولف پرنس

۱۹- جمله‌ی معروف «هر جامعه مستحق همان مجرمانی است که خود پرورانده است» از کیست؟

(الف) لاکسانی

(ب) بکاریا

(ج) مانوریه

(د) مونتسکیو

۲۰- کدام مکتب به تجربی کردن بنیادهای مکتب تحقیقی و علمی کردن حقوق جزا اعتقاد دارد؟

(الف) اثباتی انتقادی

(ب) اصالت عمل کیفری

(ج) دفاع اجتماعی جدید

(د) دفاع اجتماعی ترکیبی

۲۱- درباره مجازات‌ها عبارت «نه بیش از آن چه مفید است و نه بیش از آن چه عدالت اقتضاء می‌کند» شعار کدام یک از مکتب‌های حقوق کیفری است؟

(الف) اثباتیون

(ب) عدالت مطلقه

(ج) دفاع اجتماعی افراطی



(د) نئو کلاسیک

۲۲- این عقیده که: «محاکمات باید با سرعت انجام گیرد و رفتار با مجرمان باید توأم با عطوفت و مهربانی باشد و مجازات اعدام در جرایم عمومی باید منسوخ گردد» توسط چه کسی عنوان شده است؟

(الف) کانت

(ب) بکاریا

(ج) بنتام

(د) مونتسکیو

۲۳- کتاب «افق‌های جدید در دادرسی جزایی» توسط کدام یک از حقوق دانان زیر نوشته شده است؟

(الف) آدولف پرینس

(ب) رافائل گاروفالو

(ج) انریکو فری

(د) سزار بکاریا

۲۴- کدام یک از مکاتب زیر در عین قبول عدم مسؤولیت اخلاقی بزه‌کار و این که مجرم در ارتکاب جرم دستخوش عوامل گوناگون و

هم‌چنین فاقد اراده‌ی لازم است، او

را مستحق مجازات می‌داند؟

(الف) نئو کلاسیک

(ب) تحقیقی

(ج) واکنش اجتماعی

(د) دفاع اجتماعی

۲۵- کدام فعل یا ترک فعل‌ها جرم محسوب می‌شود؟

(الف) هر فعل یا ترک فعلی که قاضی آن را جرم بدانند.

(ب) هر فعل یا ترک فعلی که فقه جزایی آن را جرم بدانند.

(ج) هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد.

(د) هر فعل یا ترک فعلی که مغایر با شرع باشد.

۲۶- ماهیت جرم اعتیاد چیست؟

(الف) فعل

(ب) ترک فعل

(ج) حالت

(د) فعل ناشی از ترک فعل

۲۷- تکدی جرمی است:

(الف) مستمر

(ب) به عادت

(ج) آنی

(د) استمرار یافته

۲۸- جرم مطلق جرمی است که:

(الف) وصف مجرمانه به صورت فعل تعلق می‌گیرد.

(ب) نتیجه مجرمانه در توصیف مجرمانه فعل ملحوظ می‌گردد.

(ج) تحقق آن منوط به احراز سوءنیت نیست.

(د) تحقق آن مقید به حصول نتیجه‌ی مجرمانه نیست.

۲۹- ماهیت جرم ولگردی چیست؟

(الف) فعل

(ب) حالت

(ج) ترک فعل

(د) فعل ناشی از ترک فعل

۳۰- کدام یک از این جرایم، مطلق

شناخته شده است؟

(الف) حرق

(ب) محاربه

(ج) صدور تصدیق نامه خلاف واقع

(د) اتلاف اسناد دولتی

پاسخ‌نامه

- ۱- گزینه‌ی «د» صحیح است.
- ۲- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۳- گزینه‌ی «الف» صحیح است.
- ۴- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۵- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۶- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۷- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۸- گزینه‌ی «د» صحیح است.
- ۹- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۱۰- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۱۱- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۱۲- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۱۳- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۱۴- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۱۵- گزینه‌ی «الف» صحیح است.
- ۱۶- گزینه‌ی «الف» صحیح است.
- ۱۷- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۱۸- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۱۹- گزینه‌ی «الف» صحیح است.
- ۲۰- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۲۱- گزینه‌ی «د» صحیح است.
- ۲۲- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۲۳- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۲۴- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۲۵- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۲۶- گزینه‌ی «ج» صحیح است.
- ۲۷- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۲۸- گزینه‌ی «د» صحیح است.
- ۲۹- گزینه‌ی «ب» صحیح است.
- ۳۰- گزینه‌ی «ج» صحیح است.



جدول

جدول شماره ۵۷

13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	1
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	2
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	3
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	4
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	5
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	6
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	7
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	8
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	9
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	10
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	11
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	12
■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	13

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

13	12	11	10	9	8	7	6	5	4	3	2	1	
ه	ت	ک	ح	ر	ز	■	■	■	■	■	■	■	1
و	ص	ا	ی	ت	■	■	■	■	■	■	■	■	2
ش	و	ر	ا	ع	ق	د	■	■	■	■	■	■	3
ن	ی	ا	ح	د	ت	ا	م	■	■	■	■	■	4
ک	ب	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	5
ش	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	6
ا	ق	ا	ر	ی	ر	■	■	■	■	■	■	■	7
م	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	8
ب	م	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	9
ی	ت	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	10
ا	ر	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	■	11
ت	ص	م	ی	م	■	■	■	■	■	■	■	■	12
ی	د	ش	ر	ع	ی	■	■	■	■	■	■	■	13

پاسخ جدول شماره ۵۶

- افقی**
- ۱) استاد برجسته حقوق کشورمان که چندی پیش درگذشت
 ۲) باب هفتم آیین دادرسی مدنی به آن اشاره دارد- از طرفین پرونده‌های کیفری
 ۳) تعجب خانها - بندگاه دست- دریای عرب- حرف همراهی
 ۴) از تقسیمات اقتصادی برای ارزیابی طبقات جامعه- نظم و قاعده- عقد بیع مشتری را ضامن درک آن می‌کند
 ۵) سازمان نفتی معروف- بیع طلا و نقره- شعله و شور
 ۶) یار مشهدی- نوع و موضوع
 ۷) سازمان قضایی نیروهای مسلح
 ۸) از کلمات پرشی- زشت و مهیب
 ۹) مالی که در طلاق خلع زن به مرد می‌دهد- طبق بند (۵) ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی عدم احراز آن از موارد ایراد می‌باشد - پیشوند صدرابار
 ۱۰) نشانه- به موت حقیقی یا فرضی مورث تحقق پیدا می‌کند- گاز تنفسی
 ۱۱) زیر پامانده- فلز رسانای برق- دشمن سرسخت- مهلت جلب ثالث بعد از اولین جلسه دادرسی طبق نص ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی (به روز)
 ۱۲) سازمان حقوقی مشورتی آسیایی و آفریقایی که پنجاه و سومین اجلاس سالانه‌اش شهر یورامسال در تهران برگزار شد- به شرط زنده بودن ارث می‌برد (طبق نظر ماده ۸۷۵۵ قانون مدنی)
- ۱۳) طبق تبصره دو ماده ۱۰۱ قانون مجازات ۹۲ گذشت قییم اتفاقی منوط به آن است
- عمودی**
- ۱) موضوع محوری ماده ۹۹ قانون مدنی- از انواع قرارهای صادره در امور کیفری
 ۲) حیوان خوش مرام- مبحثی مهم در قانون مجازات اسلامی
 ۳) نزدیکترین وقت رسیدگی به علت عدم تشکیل دادگاه در این ماده از قانون آیین دادرسی مدنی بحث می‌شود - حق مولف- شماره ماده‌ای در قانون مدنی که مربوط به تقسیم اموال است
 ۴) اهلی- اجاره بهاء- از انواع مرتد
 ۵) اگر مسدود نباشد نمی‌توان آن را تملک کرد- مهیا سربریده- ورزش زمستانی
 ۶) واحد سطح- کلام رک- لقب انگلیسی- دوستی
 ۷) از مباحث مطرح در شماره ۱۰۵ دادرسی
 ۸) از پسوندهای شباهت- حرف نفرت- چای انگلیسی- مکان
 ۹) مسافر عتبات- گیاه رنگرزی- کشور دیوان داوری لاهه
 ۱۰) رییس این شعبه حقوقی رییس دادگستری شهرستان است- از موضوعات مورد بحث ماده ۱۴ قانون مدنی- ظرف بزرگ
 ۱۱) حرف ندا- حد نصاب مطرح در ماده ۸۴۳ قانون مدنی- یادداشت
 ۱۲) امام به هم ریخته- شهر خراسانی
 ۱۳) از عناصر متشکله جرم- یکی از دو طرف یک دعوای حقوقی

جملات قصار

اخلاق اجتماعی

دو تن از یکی بهتر - سه تن از دو تن برتر - چهار نفر از سه نفر بهتر است پس بر شما باد که پیوسته با اجتماع باشید.

دو تن را خداوند در رستاخیز نظر نمی کند شخص بی اعتنا به خویشاوندان و همسایه بد.

حتی از به کاربردن سنگ حرام در ساختمانت پرهیز کن که همه بنا را ویران خواهد ساخت.

هر کجا هستی از خدا بترس. اگر در جایی گناه کرد بکوش تا در آنجا کار نیکی انجام دهی تا آثار آن را محو کند. با خلق خدا خوش اخلاق و نیکو رفتار باش.

دو چیز را خداوند در همین جهان کیفر خواهد داد: تعدی و ناسپاسی به پدر و مادر.

شراب کلید همه بدیهاست از آن دوری گزینید. یکی از بهترین کارها در پیشگاه خداوند نگهداری زبان است.

خداوند بنده ای را که به هنگام خرید و فروش و دریافت و پرداخت وجه سهل انگار و زودگذر است دوست می دارد.

دوست ترین دوستان خدا بنده ایست که برای بندگان خدا سودمندتر است.

آنچه برای خود می خواهی برای مردم بخواه. دوستی های پدرت را نگهدار که اگر رشته ی محبت پدرت را قطع کنی خداوند نورت را خاموش می سازد.

مردم را از معاشرانشان بشناسید. زیرا مردم به کسی نزدیک معاشر می شوند که رفتار و کردارش او را شیفته می سازد.

اگر همسایهات تو را نیکوکار دانست و بدین صفت تو را استود پس تو نیکو کاری و آنگاه که همسایه ای تو را بدکار دانست تو بد کاری.

بدترین رباها و رباخواری ها ناسزایی است که درباره عرض و حیثیت کسان گویند و سخت ترین ناسزاها زشت گویی (هجو) است و آنکس که هجو را نقل کند خود از گویندگان آن است.

۱- شش صفت را برای من ضمانت کنید تا بهشت را برای شما تعهد کنم:
۲- با مردم به انصاف رفتار کنید.

۳- به هنگام جنگ بادشمن دین و وحشت زده مباشید.

۴- در غنائم جنگی خیانت مکنید.

۵- ظالم را از مظلوم بازدارید و جدا کنید.

۶- رزق را از نهان گاه های زمین بجویند.

خداوند نهی می کند از اینکه شما به اجداد خود سوگند بخورید.

خداوند شما را از گفتگوهای بیهوده باز می دارد. جواب نامه چون جواب سلام واجب است.

خوبست که مرد با مهمانش تا در خانه برود. هم نشینان نگهدار امانت یکدیگرند روا نیست یکی از آنها راز رفیق خود را آشکار سازد.

شما را درباره همسایه تان سفارش می کنم. هر که بازیردستان خود به نادرستی رفتار کند اهل جهنم است.

هر کس به زیردستان خود رحم نکند بهشت براو حرام می شود. بایکدیگر دست بدهید و مصاحفه کنید که این کار کینه و کدورت را از دل های شما می زداید.

خداوند کسانی را که در هنگام خرید و فروش و

ماهنامه داریسی شماره ۱۰۶ سال هجدهم، مهر و آبان ۱۳۹۳



و در کار آن منتظر حوادث ننماید. وقتی زنی به شوهر خود گوید از تو خیری ندیدم... اعمال نیک خود را به باد داده است. مرد دوزنه اگر میان ایشان به عدل رفتار نکند، روز رستاخیز یک نیمه از او افتاده خواهد بود. با زنان به نیکویی رفتار کنید. عقد ازدواج را محکم سازید و آن را علنی کنید. کامل ترین مؤمنان آن کسی است که خوش اخلاق تر است و در میان اینان آن کس بهتر است که با همسرش خوش رفتارتر باشد. می خواهید شما را به زنانی که اهل بهشتند خبر دهم زن وفاداری که فرزند زیاد آورد و زود آستی کند و چون بدی کرد به شوهرش گوید من بد کردم این دست من در دست توست به خواب دیده برهم نمی گذارم تا از من راضی نشوی. چرا خشنود نیستند؟ وقتی یکی از شما زنان از شوهرش حامله است و شوهرش از او راضی است ثواب کسی را دارد که همه روز را روزه گرفته و همه شب را به عبادت بیدار مانده. هنگامی که وضع حمل کند هر جرعه ای از شیر او که درآید و هر بار که طفل پستان او را بمکد برای هر قطره شیر و هر بار مکیدن ثوابی نوشته می شود. و هر شب که برای مراقبت از طفل خود بیدار ماند پاداش کسی را دارد که هفتاد بنده در راه خدا آزاد کرده است. زنی که فرزند بسیار آورد در نزد خداوند زیباتر از زن زیباییست که فرزند نیاورد. من بر پیغمبران سلف بر عده و کثرت شما فخر می کنم وقتی زن با رضایت به شوهر می نگردد و شوهرش با رضایت

به او می نگردد، خداوند از ایشان خشنود است. زن با اظهار نظر در امور مربوط به خود برتر از هر کس است حتی از ولی خود. خداوند شما را درباره زانتان به نیکی سفارش می کند زیرا زنانند که مادر شما، دختر شما، خاله ها و عمه های شمایند. زن را یا برای دین می گیرند یا مال یا جمالش، شما زن دیندار بجویند. زن از کجی دنده خلق شده، اگر با کژی او بسازی ساخته ای و گرنه بخواهی راستش کنی به جای اولش بازمی گردد. اگر زیاد بکشی می شکند که شکستنش طلاق اوست. شوهر در پیش زن مقامی دارد که هیچ چیز ندارد. نشانه ی مبارکی زن آن است که خواستگارش آسان و مهرش سبک باشد. شما را در حق دو ضعیف سفارش می کنم و بر حذر می دارم آن دو یکی زن است و دیگری یتیم. از گل باتالاق و سبزه زباله دانی پرهیزید: پرسیدند سبزه زباله دانی و گل باتالاق چیست؟ فرمود زن زیبا در خانواده بد. بزرگ مردان، زنان را گرمی می دارند و فرومایگان زن را خوار می شمارند. بهترین شما کسی است که برای زن و دخترش خوبتر باشد. بهترین مسجد زنان خانه های ایشان است.

دعا و مناجات

الهی سحر خیزی را بر امت من مبارک گردان. خداوند را بخوانید و به اجابت دعای خود یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل پاسخ نمی دهد.

برترین دعاها دعایی است که انسان برای خود می خواند. خدایا! رزق و روزی مرا به هنگام پیری بیشتر از هر وقت وسعت ببخش. خدایا! چنان مرا از خود بترسان که گویی تو را به چشم می بینم. خداوند! مرا شکر گذار و بردبار گردان و خودم را در چشم خودم کوچک و در چشم دیگران بسیار بزرگ گردان. خدایا! مرا از جمله کسانی قرار ده که وقتی نیکی می کنم خوشحال می شوم و وقتی بد می کنند از تو آمرزش می خواهند. الهی! گناهم را بر من ببخش و خانهم را وسیع گردان و رزق و روزیم را برکت ببخش. خدایا! مرا به هنگام خفتن و ایستادن و نشستن به وسیله اسلام حفظ کن و مرا به سرزنش دشمن و حسود مبتلا مکن. الهی از تو می خواهم همه خیرها و نیکی ها را که خزانه اش به دست توست به من ببخشی و همه شرها و بدی ها را که خزانه اش پیش توست از من دور گردانی. الهی! مرا به دانش ثروتمند گردان و به صبر زینت کن. به پرهیزگاری بزرگم گردان و به عافیت زیبایی و جمالم ببخش. الهی! من از تو هدایت و پرهیز و عفت و توانگری می خواهم. الهی! از تو صحتی با ایمان می خواهم و ایمانی با حسن اخلاق و موفقیتی که رستگاری به دنبال دارد.

از کتاب: نهج الفصاحه
نگارش جواد فاضل

بازخوانی یک پرونده جنایی

سحر گاه خونین

به قلم: قهرمان مرادی - باز پرس ویژه قتل دادسرای نظامی تهران

ساعت دیواری اتاق محل کارم، ساعت شش و چهل و پنج دقیقه را نشان می‌داد. هنوز ساعت کار رسمی اداره شروع نشده بود تا این که صدای زنگ تلفن، توجهم را جلب کرد. گوشی تلفن را برداشتم. پشت خط باز پرس ویژه قتل بود که تلفنی اعلام داشت بنا به گزارش رسیده، در حوزه استحفاظی کلانتری... در داخل خانه‌ای جنایت فجیعی رخ داده و هر چه سریع‌تر باید به محل وقوع جنایت برویم.

بعد از قطع تلفن بلافاصله به اتفاق ماموران کشف جرایم و در معیت باز پرس ویژه قتل دادسرای عمومی تهران، عازم محل وقوع جنایت شدیم.

حدود ساعت ۷/۵ صبح بود که در محل وقوع جنایت حاضر شدیم. جمعیت بسیار زیادی در کوچه و اطراف خانه محل وقوع جنایت تجمع کرده و بعضی از زنان همسایه گریه کنان و ضجه کشان از هولناکی این جنایات صحبت می‌کردند و از ماموران، شناسایی و دستگیری قاتل یا قاتلین را می‌خواستند.

خانه محل جنایت، خانه‌ای است شمالی، با مساحت تقریبی ۵۰۰ متر مربع، سه خوابه که در شمال تهران در محله‌ای خوش آب و هوا و ساکت و آرام قرار داشت و این منطقه و محله تا کنون این گونه جنایاتی را به خود ندیده بود و جنایات رخ داده آرامش و آسایش و سکوت همیشگی محل را بر هم زده بود.

ماموران کلانتری محل، پس از اطلاع از موضوع جنایت و حضور در محل وقوع جنایت، صحنه را عیناً حفظ کرده و اجازه ورود و خروج به هیچ کسی را نداده بودند.

در یکی از اتاق خواب‌ها، جسد مردی حدوداً ۳۰ ساله، اتاق خوابی دیگر جسد دو دختر ۲۸ و ۲۶ ساله، در حال پذیرایی جسد زنی حدود ۵۵ ساله

و در اتاق خواب دیگری، جسد دختری ۲۲ ساله دیده می‌شد.

تمام اتاق خواب‌ها و هال پذیرایی و در و دیوار، مملو از خون و لخته خون است. همه جنازه‌ها با شیء برنده و نوک تیزی شبیه قمه کاملاً قصابی، سلاخی و قتل عام شده‌اند و هیچ یک از مقتولان، جای سالمی در بدن، سر و صورت ندارند و مشخص است که قاتل یا قاتلین به قصد سرعت وارد این خانه نشده‌اند چرا که هیچ آثاری از گشتن خانه و بهم ریختگی منزل، اتاق خواب‌ها، کسوها و کمدها مشهود نیست.

مجاور محل وقوع جنایت، آپارتمانی در حال ساخت و ساز است که در مرحله سفت کاری می‌باشد. احتمال این که قاتل یا قاتلین از طریق آپارتمان در حال ساخت وارد شده باشند بسیار زیاد است.

معاینه اجساد و محل و آثار برداری جنایی ماموران تشخیص هویت توسط گروه بررسی صحنه جرم، پس از ساعاتی از حضور در صحنه به اتمام می‌رسد. جنازه‌ها نیز جهت تعیین علت قطعی مرگ با یک دستگاه آمبولانس به پزشکی قانونی مرکز انتقال می‌یابد.

پس از معاینه اجساد و محل، شناسایی و دستگیری قاتل یا قاتلین با دستور قضایی باز پرس ویژه قتل در دستور کار مامورین قرار می‌گیرد.

تحقیقات محلی نشان می‌دهد که در این خانه خانم شکیبا ۵۵ ساله همراه با چهار فرزند خود، سه دختر و یک پسر زندگی می‌کرده‌اند و سال‌ها پیش پدر خانواده فوت کرده است.

اهل محل می‌گویند خانم شکیبا و فرزندانش از همسایگان بسیار خوب، ساکت و آرام این محل بوده‌اند و با هیچ کسی کاری نداشته و تا به حال صدایی از آن‌ها نشنیده‌اند و این که همه اهل

محل از قتل عام آن‌ها شوکه شده‌اند. یکی از خانم‌های همسایه می‌گوید خانه محل سکونت خانم شکیبا و فرزندانش، ارث پدری خانم شکیبا بوده که سال‌ها پیش به او ارث رسیده است و همسایه دیگری نیز می‌گوید خانم شکیبا از دو سال پیش صیغه مرد جوانی شده که حداقل پانزده سال از خودش کوچک‌تر است.

همسایه دیوار به دیوار آن‌ها خانم جعفری نیز می‌گوید با صدای گریه بچه از خواب بیدار شدم. ساعت اتاق حدود ۴ صبح را نشان می‌داد. از

طرفی صداهای عجیب و غریبی از خانه خانم شکیبا شنیده می‌شد و خانم شکیبا داد می‌زد ندیری نکن، ندیری نزن! صداهای خیلی عجیب و غریب بود که پس از مدتی قطع شد. من هم کمی آب به بچه دادم و پس از آرام نمودن او

و خواباندنش به رختخواب خودم رفتم اما چون نگران شده بودم خوابم نبرد. یک ساعتی از موضوع گذشته بود هنوز دلشوره داشتم تا این که شوهرم را از خواب بیدار کردم و قضیه سر و

صدار را به او گفتم. بعد از اتفاق به درب خانه خانم شکیبا رفتم و هر چقدر زنگ خانه را به صدا در آوردیم و در زدیم صدایی نشنیدیم و کسی درب را باز نکرد و پس از آن شوهرم موضوع شنیدن

سر و صدا و باز نکردن درب خانه خانم شکیبا را تلفنی به کلانتری محل اطلاع داد تا این که گشت کلانتری آمد و معلوم شد که خانم شکیبا

و فرزندانش را کشته‌اند. باراهنمایی یکی از همسایه‌ها، آقای نظیری شوهر صیغه‌ای خانم شکیبا در یک منزل استیجاری مجردی شناسایی و دستگیر می‌گردد. آقای نظیری وانمود می‌کرد که از شب گذشته از منزل خود خارج نشده است و از هیچ چیز خبر ندارد

و به ظاهر از شنیدن قتل عام خانم شکیبا و فرزندانش متأثر می‌شود.



در بازدید بدنی، دو، سه جراحت کوچک در دستان آقای نظیری دیده می‌شود که مدعی می‌گردد در حین خوردن گوشت خریداری شده مجروح شده است و در بازرسی منزل بقایای گوشتی پیدا نمی‌شود.

آقای نظیری جهت تعیین زمان جراحت‌های دستش به پزشکی قانونی معرفی و تایید می‌گردد که جراحت‌ها حداکثر در چهار پنج ساعت گذشته حادث شده است. از طرفی صاحبخانه وی شهادت می‌دهد که نامبرده حدود ساعت ۱۲ شب و بار دیگر حدود ساعت ۳ صبح از منزل خارج شده است.

با وصول نظریه پزشکی قانونی و احراز دروغ‌گویی آقای نظیری، ایشان در مظان اتهام جدید قرار می‌گیرند و مورد تحقیق واقع می‌شود. نام خانوادگی شوهر صیغه‌ای خانم شکبیا، نظیری است و صدایی که زن همسایه در ساعت ۴ صبح شنیده صدایی شبیه ندیری است و نظیری به ندیری یا ندیری به نظیری از نظر تلفظ خیلی نزدیک است و احتمال داده می‌شود صدایی را که خانم همسایه شنیده و خانم شکبیا داد می‌زده همان نظیری بوده که با توجه به دیوار حائل و خواب آلود بودن ندیری شنیده است.

س- نحوه و چگونگی آشنایی خود با خانم شکبیا و ازدواجتان را بیان فرمایید.

ج- از طریق یکی از اقوام که خانم شکبیا را می‌شناخت با ایشان آشنا شدم و از دو سال پیش با او ازدواج موقت کردم.

س- چطور شد با زنی که پانزده سال از شما بزرگ‌تر است ازدواج کردید؟!

ج- چون قبلاً یک بار ازدواج ناموفق داشتم دوست داشتم همسرم یک زن کامل باشد و خانم شکبیا یک زن کامل و با تجربه زندگی بود و من مشکلی با سن او نداشتم.

س- آخرین باری که خانم شکبیا و فرزندانش را دیدید کی و کجا بود؟

ج- آن‌ها را یک هفته قبل در منزل خودشان دیدم که قصد مسافرت داشتند و قرار بوده که دیشب از مسافرت برگردند.

س- به نظر شما قتل خانم شکبیا و فرزندانش

توسط چه کسی یا چه کسانی و چرا صورت گرفته است و انگیزه قتل چه بوده است؟

ج- نمی‌دانم خود من از این قضیه شوکه شده‌ام.

س- آیا دیشب تازمانی که ماموران به سراغتان بیایند از منزل خارج شده‌اید یا خیر؟

ج- خیر خارج نشده‌ام به محض خوردن شام حدود ساعت ۱۰ شب خوابیدم. اصلاً چرا مرا دستگیر کرده‌اید و این سوال و جواب‌ها برای چه می‌باشد!

س- اما صاحبخانه شما شهادت داده که از شب تا صبح دو مرتبه، یک بار ساعت ۱۲ شب و بار دیگر ساعت ۳ صبح از منزل خارج شده‌اید؟

ج- من خارج نشده‌ام او اشتباه می‌کند.

س- در مورد جراحت‌های دستت که مربوط به چهار پنج ساعت قبل بود و این گه گوشتی در پختال پیدا نشد، چه توضیحی دارید؟

ج- توضیحی ندارم.

با توجه به دلایل و مدارک به دست آمده علیه آقای نظیری، ایشان بازداشت شده و تحقیقات روزها و شب‌های متمادی ادامه می‌یابد و آقای نظیری که راه‌گریزی برای خود نمی‌بیند لب به سخن می‌گشاید و این‌گونه توضیح می‌دهد: آقای بازپرس هیچ کس با سن و سال من حاضر نمی‌شود که با پیرزنی ۵۵ ساله ازدواج کرده و زندگی کند مگر این که دلیل دیگری داشته باشد. من از طریق یکی از اقوام خود متوجه مال و منال خانم شکبیا شدم و فهمیدم که خانه به آن بزرگی در شمال شهر ارث پدری و به نام خانم شکبیا است از این رو خواستگار شدم اوایل خانواده‌اش سخت مخالف بودند تا این که پس از چند بار رفت و آمد راضی به ازدواج موقت من و خانم شکبیا شدند و ما ازدواج کردیم و من خوشحال بودم که بالاخره خانه را از چنگ او در خواهم آورد.

چند ماه پس از زندگی مشترک مرتب به خانم شکبیا اصرار می‌کردم که خانه را به نام من کند، اما قبول نمی‌کرد بعدها حتی به نصف خانه راضی شدم باز هم قبول نمی‌کرد تا این که دو سه روز قبل فهمیدم که خانم شکبیا خانه را به نام فرزندانش کرده و سند زده و برای من چیزی در نظر گرفته است. ساعت حدود ۱۲ شب قتل،

متوجه شدم که خانم شکبیا و فرزندانش از مسافرت برگشته‌اند به منزل آن‌ها رفته و در این مورد که چرا سند خانه را به نام بچه‌هایش زده با او و فرزندانش جر و بحث کردم و آن‌ها را که خسته از مسافرت برگشته بودند تا ساعت حدود ۲ صبح بیدار نگه داشتم. بعد به خانه برگشتم. حدود ساعت ۳ و اندی با یک قمه به سراغشان رفتم. از آپارتمان مجاور نیمه کاره وارد حیاط شدم با ضرب لگد درب هال پذیرایی را شکستم و وارد شدم. پسر خانم شکبیا را در یکی از اتاق خواب‌ها و دو تا از دخترهایش را در اتاق خواب دیگر مورد ضربات شدید و کشنده با قمه قرار داده و کشتم. با صدای این سه نفر مادرشان خانم شکبیا از خواب بیدار شده و وقتی فهمید من هستم گفت نظیری نکن، نظیری نزن که او را در هال پذیرایی و دختر دیگرش را که مریض حال بود و از خواب بیدار نشد در اتاق خوابی دیگر زدم و کشتم و این‌گونه انتقام خودم را از آن‌ها گرفتم برایم سخت بود که بعد از دو سال تحمل خانم شکبیا مرا دور بزند و اموال خود را به نام فرزندانش کند.

صاحب خانه هم درست می‌گوید یک بار ساعت ۱۲ شب و بار دیگر حدود ساعت ۳ و اندی از خانه خارج شدم و نزدیک‌های ۴ صبح بود که وارد خانه خانم شکبیا شدم و دست‌هایم نیز در حین کشتن آن‌ها مجروح شد و...

آقای نظیری تحت‌الحفظ و با قرار بازداشت موقت راهی زندان می‌شود تا در آینده نزدیکی محاکمه و به سزای عمل ننگین خود برسد.

و اما شما مخاطبین عزیز:

بار دیگر طمع و زیاده‌خواهی مردی یا بهتر بگوییم نامردی فاجعه‌آفرید و انسان‌های بی‌گناهی را به کام مرگ فرستاد البته بچه‌های خانم شکبیا علاوه بر این که مورد کینه‌توزی آقای نظیری قرار گرفتند قربانی بوالهوسی زنی چون مادرشان هم شدند. خانم شکبیا باید می‌دانست که ازدواج با مردی پانزده سال کوچکتر از خود می‌تواند برای مال و منال او باشد و...

پایان

هرگونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی، صرفاً تصادفی و اتفاقی است.

راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف پانزده درصد برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی برای تهران، با پست عادی ۱۱۰۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۲۱۵۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها، با پست عادی ۱۲۰۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۲۳۵۰۰۰ ریال می‌باشد.
- ۷- متقاضیان در صورت تمایل با واریز مبلغ ۱۳۰۰۰۰ ریال به حساب نشریه می‌توانند آرشیو الکترونیکی ماهنامه‌ی دادرسی شماره‌های ۱ الی ۸۲ را که قابلیت‌هایی هم چون جست و جوی موضوعی و تهیه‌ی پرینت مطالب و امکانات ویژه‌ی دیگر دارد، از دفتر این ماهنامه تهیه نمایند. لازم به ذکر است نرم افزار مذکور صرفاً قابل نصب بر روی ویندوز XP می‌باشد.
- ۸- مجلات صحافی شده‌ی دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
- ۹- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.
- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته‌ی حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه‌ی قضاییه و وکلای می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از پانزده درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند.
- سپاس گزاریم.
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.
- ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره‌ی ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه‌ی سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله‌ی دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه‌ی دادرسی ارسال دارید.
- صندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
- تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷ تلفکس: ۸۲۹۰۲۵۷۸
- ۳- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
- ۴- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
- ۵- حق اشتراک برای شش شماره‌ی مجله‌ی دادرسی، جهت تهران، با پست عادی ۱۲۰۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۲۳۰۰۰۰ ریال و برای شهرستان‌ها با پست عادی ۱۳۰۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۲۵۰۰۰۰ ریال می‌باشد.

فرم اشتراک

ماهنامه‌ی دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی: _____

تاریخ تولد: _____

میزان تحصیلات: _____

شغل: _____

مبلغ واریزی: _____

شش نسخه از شماره
 اشتراک مجله
 آرشیو الکترونیکی

نوع درخواست: _____

نشانی کامل جهت ارسال نشریه: _____

کد پستی: _____

پست الکترونیکی: _____

تلفن: _____

صندوق پستی: _____